آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ ارگ
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات ـ باشهزاده احمدعلی خان
(درانی) مدیر انجمن

کابل

مجلهٔ مصور ماهوار
ادبی ، اجتماعی ، تاریخی
تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود
اول میزان ۱۳۱۲ هجری شمسی
۲۴ ستمبر ۱۹۳۳ میلادی

اشتراك

کابل :	۱۲ افغانی
ولایات داخله	۱۴ «
« خارجه	نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف	نصف قیمت

فهرست مندرجات

صفحه	مضمون	نویسنده
۱	نقسیات :	جلالی
۶	مدنیت بکدام راه ـ وق میشود:	ترجمه قاری
۱۳	مرگ :	ترجمهٔ صفر خان
۱۷	مقام ادب و ادبا :	جلالی
۲۸	ادب و انشأ :	طرازی
۳۶	قصیده :	طرزی مرحوم
۳۸	یادگار دهاتی:	مترجم قاسم
۴۴	شعرای افغانستان :	گویا
۴۹	مشاهیر افغانستان :	.
۵۵	عالم جدید اسلام :	مدیر انجمن
۵۸	دیوان ندیم :	هاشم شایق
۶۱	مطبوعات جدید :	مجلهٔ کابل
۶۴	طبقات الارضی	مترجم قاسم
۶۸	جراحی مهم در کابل	مجلهٔ کابل
۷۰	طیارات میتسوبیسی جاپانی ،	
	طیاره بومباردمان «	
۷۱	کشتی پرنده، موتر هوائی ریل سبك	
۷۲	آله غواصی، ریکارد هوائی جدید،	
	پاراشوت بزرگ	
۷۳	سپاهی مصنوعی، اعلان هوائی	
۷۴	آلهٔ جدید جراحی چشم	
۷۷	مسکرات و مضرات آن	جلالی
۸۱	قانون منع فحشا	جریدهٔ امید
۸۲	بزرگترین مینار ـ خرچ کاغذ	
۸۳	ضیاء مهتاب، طیور مهاجر ،	
	فراریان تمدن	
۸۵	اولین روزنامه ـ وفات متمولترین	
	اشخاص انگلستان	
۸۶	بلند آواز ترین مردمان ،	
	رنگ زمین ـ مخترع بریج	
۸۷	افتتاح رفقی سناتوریم	انجمن
۹۸	مسابقهٔ افیون	ارمغان
۹۳	ساحهٔ جدید زندگانی	مترجم م. صدیق

تصاویر :

۱ چراغ سحری . م ، دین
۸ از مناظر جشن استقلال رسم گذشت عسکری .
۹ از منظرهٔ رسم گذشت عسکری باقسمت از مناظر مغازهای جدید در چمن و بالاحصار .
۱۶ یکی از مناظر شمال غربی شهر کابل .
۱۷ ازمناظر سمت شمالی شهر کابل درموقع جشن استقلال.
۳۶ منظرهٔ عمومی شهر کابل وچمن حضوری وبالاحصار.
۳۷ منظرهٔ عمومی شهر کابل ومنطقهٔ جشن وبالاحصار.
۴۸ رسم گذشت عسکری درجشن استقلال سال ۱۵ .
۶۸ در موقع افتتاح رفقی سناتوریم لایحهٔ از طرف رفقی بیگ عرض و قرائت میشود .
۸۸ در موقع افتتاح رفقی سناتوریم در حالیکه ذات شاهانه خطابهٔ افتتاحیه را ایراد میفرمایند .
۸۹ قوماندانهای کوتوالی قندهار و مشرقی و میمنه .

LIBRARY OF CONGRESS
DEC 27 1933

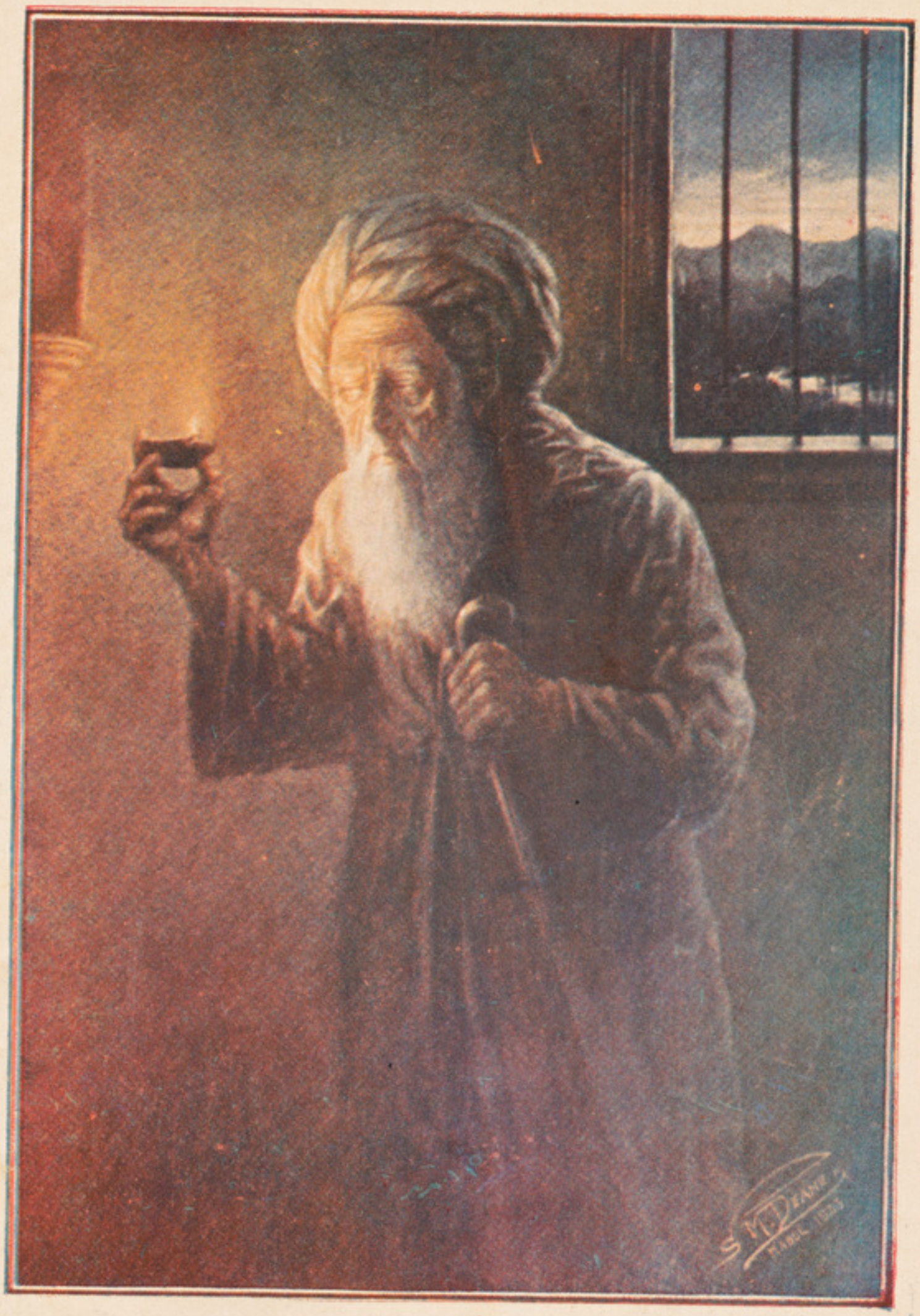

چراغ سحری

اثر جناب م ، دین خان معلم رسامی مکتب صنایع نفیسه کابل که بطور یادگار
بمجله کابل اهدا فرموده اند .

کابل

نفسیات

معلومات و ذکاوت

نگارش غلام جیلانی خان جلالی

نظر به تحقیقات جدید علم النفس : صفت ممتازهٔ نبوغ و عبقریت را انسان بوسیلهٔ معلومات علمی و ذکاوت یا تنها ذکاوت میتوان دریافت نمود ، علمای علم النفس قبلاً عقیده داشتند که معلومات و تجربه نسبت بذکاوت در حل مهمات زندگی بیشتر فوقیت دارد بلکه علم و ذکاوت را لازم و ملزوم همدیگر میدانستند ، اما باثر تتبع و استقراء : تحقیقات تازه ثابت نمود که شئون پیچیدهٔ حیاة یا معمای فطرت را زودتر از تجربه کاران ، اذکیای تیز هوش عالم که ازسن ۳۰و۴۰ هم تجاوز نکرده باشندخوبترحل و فصل کرده میتوانند ، زیرا از تراجم نوابغ واختراعات محیرالعقول آنها معلوم شد که اذکیأ دارای چنان قوهٔ خدادادخیالی میباشند که تمام شئون مغلق اجتماعی‌را تنهاباتکاءهمت‌و ذکاوت خود گره کشائی‌میکنند، امثال‌ادیسون‌مخترع بزرگ‌بشریت‌درغرب وجرجی زیدان مولف و نویسندهٔ معروف مصر درشرق با داشتن تحصیلات با لکل ابتدائی بوسیلهٔ ذکاء و فکر تیز هوش خود شان عبقریب خود را بدنیا وقتی معرفی کردند که در برابر علمای دیگرامی محض شناخته می شدند حتی ابنای وطن او ادیسون را موجد هزار اختراع میخوانند .

علما عقیده دارند که سن شیخوخت از ۶۵ یا ۶۰ سالگی شروع میشود و شك نیست که هر چند انسان در سن خود پیشتر برود معلوماتِ علمی و تجارب زیادی را فراهم میکند لا کن

اثر ژی عقلی او در اوایل مرحلهٔ سوم حیاة بانحطاط آغاز میکند دکتور «و یشلر» رئیس انجمن پیشرفت امریکه دریك کنفرانس پسیکو لوژی خود اظهار نمود: اگرچه حصول تجربه ومعلومات بعد از سن ۲۱ سالگی ممکن است امانشاط عقلی درسن مذکور بانتهای خود میرسد ، البته بعض نوابغ تاریخی مانند فیلسوف « انشتاین » در پایان حیاة خود کسب شهرت نموده اند ولی اگردر ترجمهٔ زندگی آنها غور شود ظاهر میگردد که آنها در ادوار ابتدائی حیاة استعداد نبوغ و عبقریت داشته لاکن تنظیم افکار و ترتیب نتائج آن سالهای زیادی از زندگی آنها را بخود مستغرق ساخته تا وقتی شهرت نیافته اند که بسن شیخوخت نرسیده‌اند .

دی ونسی رسام بزرگ تا فرصتی مشهور نگردید که تصویر آخرین او مکمل نشد زیرا در رسم و برجستگی تصویر مذکور مدة ۱٤ سال بسر برد .

« دانت » شاعر معروف اطالیه الی زمان انتشار نشیدهٔ هزلیه : اثر بزرگ خود که مدة بیست سال حیات او را بخود مشغول ساخت نام نداشت .

داروین فیلسوف تطور تا زمان نشر کتاب (اصل الانواع) که مدت ۳۰ سال کامل دران رنج کشید معروف نگشت .

هکذا بسیاری از نوابغ تاریخی در اثنای تحصیل بدرجات عبقریت رسیده بودند اما بعد از آنکه در تنقید افکار خود شان مدتها سپری نموده اند اخیراً در زمان نشر آثار بادوار انحطاط قوای فعالهٔ خود ها به نبوغ و عبقریت شناخته شده اند .

ازین شواهد معلوم میشود که ذکاوت در اکتساب عبقریت نسبت بداشتن معلومات و تجربه لازم تر است چه اثانیکه بسبب ذکاوت خود معروف عالم گردیده اند تعداد شان به نسبت نوابغیکه بعد از تحصیلات عالی و تجارب شهرت یافته اند بیشتر است .

لذا نبوغ و عبقریت بر اساس ذکاوت ریخته شده نه بر معلومات ! واراکین فنون در عصر حاضر اذکیاً میباشند .

میگویند جفرسون (رئیس سوم ولایات متحده) در زمانی باوج شهرت رسید که رئیس اتازونی انتخاب شد وتمام علما یکه ترجمهٔ حیاة اورا از روی تنقید تتبع نموده اند تسلیم میکنند که بهترین اثر برجستگی او بیان استقلال بود که در اوایل دورهٔ چهارم حیاة از خود بیادگار گذاشته ، بعدازانکه معلومات او وسیع وپخته‌تر گردید کدام اثر بزرگتر ازو بظهور نه پیوست .

اسکندر به نیروی ذکاوت بسن ۲۵ سالگی باوج کمال خود رسیده بدار یوش غالب شد -

انیبال بسن ۲۹ سالگی مهم ترین کار نامهای عسکری خود را نشانداده جبال الپ را عبور نمود - قیصر در عشرهٔ پنجم حیات خود بلاد گول (فرانسه) را تسخیر نموده اسپانیه را قبل از سن ٤٤ سالگی بتصرف خود آورده بود که امپرا طور خوانده شد .

گذشته بران اگر ما بعظمای قرون جدیده استشهاد ورزیم می بینم که ناپلیون باثر ذکاوت فوق العادهٔ خود غالب قسمت فتوحات عسکری خودرا درسن ۳۰ سالگی حاصل نمود که از انجمله « محاربه لودی ومعرکهٔ اوستر لیتز » بلند ترین فیروز مندی اوبود .

ما انکار نداریم که بعض عظمای بشریت بکار نامهای تاریخی خود وقتی اقدام نموده اند که ظروف سن آنها از معلومات و تجربه مملو بود ، مثلاً استاذ فروید فیلسوف معروف آلمان درسن ۷۰ سالگی در علوم عقلی و نفسی مباحث بلندی را در صحنهٔ نمایش افکارطرح می نماید ، اما فراموش نباید کرد که مشارالیه نیز کتاب (تفسیر الاحلام) خود را درسن ٤۰ سالگی توزیع نمود. اینکه استاد فروید ، بعد از سن ۷۰ نتائج فلسفهٔ خودرا بعالم اهدا میکند اثر چنان عبقریت است که از عاطفهٔ بزرگ ذکاوت نشئت نموده برعلاوه : . . .

اگرحیاة دیگر نویسندگان و شعرای بزرگ بشریت را تتبع نمائیم آثار قلمی و اشعارآغاز برجستگی آنها را چون با ذکاوت توام بود با محررات زمان شیخوخت شان دارای فرق بزرگی خواهیم یافت ، البته اینهم ثابت است که غالب کاروائیهای خارق العادهٔ ژنیها بعد از منتصف حیاة از روی تجربه و اطلاعات متین تر بوده اما شاهکار های زمان ابتدای نشئت ایشان از حیث عظمت از همان آثار تجربه ئی آنها کمتر نه بلکه از روی تاثیر در اجتماعیات فوقتر دیده میشود .

در عصر حاضر هیچ شاعر و مولفی را نمی شناسیم که دارای اثر بزرگی بوده و در آغاز نشئت به آن آغاز نکرده باشد — ادیسون مخترع بزرگ عصر خود طوریکه ما پیشتر ذکر نمودیم اگرچه تا سن ۹۰ زندگی نمود و کار کرد اما اگر ما تاریخ اختراعات او را مطالعه کنیم مهم ترین اثار مشارالیه چراغ برقی ، و فونوگراف و ناقل کاربونی : (Carboniransmitte) و غیره بود که در چهارمرحلهٔ اول حیاة خود آنرا ایجاد نمود .

استاد (و تلسون دیفیز) رئیس تحریر (مجلهٔ خدمت علمیهٔ امریکی) میگوید غالب قسمت اختراعاتیکه تا امروز دردسترس بشر گذاشته شده زادهٔ افکار نوابغ ومحصول دماغ اذکیاست مثلاً « گالیلیو » (اسرار رقاص) را درسن ۱۷ سالگی کشف نمود ؛ (بر کنز) بعمر ۱۸ رنگ صنعتی (ارجوان انیلی) را استنباط کرد . (نیوتن) کتاب معروف ریاضیات خودرا در سن ۲۰ وضع نمود ، (مادام کوری) بمساعدت شوهر خود درسن ۳۱ رادیورا اختراع کرد (هرتز) امواج بی سیم را در سن ۲۳ کشف نمود .

سر همفری دایفی ، عنصر : پوتاسیوم و سودیوم و چراغ محفوظیکه بوسیلهٔ آن معادن تحت الارضی تنویر میشود در سن ۲۳ سالگی و عالم فرادای که با اول الذکر مساعد بود در سن ۲۲ حیاة خودنظربه مباحث اکتشافات عجیب خود درشعبهٔ برق معروف گردید ، (موزارت) از سبب مولفات موسیقی خودبسن صغارت عالمرابدهشت انداخته درسن ۳۵ سالگی در گذشت - این نابغه (۷٦۹) چنان منظومه های را از خود بیادگار گذاشته که بزرگترین اثر موسیقی عالم بشمار است .

موسیقی معروف : (فیبر) مولفات برجسته (اوپرا) را بمراحل سوم و چهارم عمر خود بعالم اهدا کرده - (شوبیرت) قطعهٔ بزرگ موسیقی را درسن ۱۱ نظم نموده قبل از ۳۲ وفات نمود - مند نسون منظومهٔ موسیقی معروف خویش را در سن ۱۷ تالیف کرده علمای بزرگ فن را از بلاغت منظومهٔ خود بحیرت انداخت .

شهرت میخائیل انجلو : مصور بزرگ دراغاز نشئت بعالم منتشر گردیده در سن (۳۳) پاپ رومانقاشی کلیسای سیکستین واتیکان را بامشارالیه قرار داد نمود .

را فایل : عالم فن را در سن ۱۷ از تصاویر بدیع خود مورد حیرت قرار داده بسن ۳۷ سالگی درگذشت - شاعر (برامانت) بزرگترین ادیب امریکا بسبب اشعار بلند خود عالم انگلیسی را بحیرت انداخته قبل از سن ۲۰ فوت نمود .

میگویند (برامانت) قصیدهٔ خالدهٔ thanatoqsisr خودرا درسال ۱۷ عمرخود تالیف کرد .

علاوتاً اگر مادرین مقاله تمام اکتشافات و اختراعات و مولفات و منظومها و عموم جوانب افکار برجسته عظمای تاریخی بشررا که قبل از سن شیخوخت از آنها ظهور نموده احصائیه بگریم موضوع تحریرما بطول می انجامد، درینمورد اعتراف باید کرد که ذکاوت درانسان فطری است که بسن خوردی ظاهر و به مرحلهٔ سوم حیاة تکمیل میگردد.

البته سبقت در سن بر تجربه و معلومات انسان می افزاید لاکن در حالیکه ماذ کاوت و معلومات را باهم مقابله نمائیم مزیت ذکاوت ظاهر و بزرگترین اثریکه از انسان دراجتماع ظاهر میشود اثر هوش وذکاء است نه از تجربه و اختبار !

اشتباه نباید کرد که معلومات و تجربه در حیاة انسانی قیمت بزرگی ندارد بلکه درین مقاله اینقدر تصریح میشود که تاثیر ذکاء به نسبت تجربه بزرگتر و برتر است و بس !

مااقرار داریم که بعض نوابغ عالم بمحیط خود ها نیز درزمانی موثر ثابت شدند که از سن نشئت گذشته بودند لاکن اگر ماتراجم احوال اینطور نوابغ را به نظر تنقید مطالعه کنیم می بینیم که در ادوار مختلفهٔ زندگی عوامل مخصوصی در آنها اثر نموده که اثر ذکاوت در زمان نشئت و کهولت و اثر معلومات در شیخوخت شان ظاهر شده لذا در آنها نیز تاثیر ذکاوت دایما بر تاثیر معلومات بزرگتر و عالم بسبب ثانی از اول بیشتر محظوظ گردیده است :

از امثال اینطور اشخاص عالم جالتون است که ادوار زندگی او را مابه چهار دورهٔ متمایز تقسیم کرده میتوانیم مثلاً در دورهٔ اول (یعنی در حالیکه تاسن ۳۸ میرسید) هیچ کاری کرده نتوانست زیرا اکثر اوقات او در مسافرتها و سیاحت و تحریر رومانهای خیالی گذشت. دردوره‌دوم یعنی (در خلال ۹ سال تالی) درعلم (طبقات‌الارضی) معروف عالم گردیده در علم معادن نابغه ثابت شد .

در دورهٔ سوم (از سن ٤٧ - ٦٤) در مباحث وراثت مصروف گردیده در عصر خود از بزرگترین نوابغ بحساب آمد . بدورهٔ چهارم زندگی خود بعد از سن ٦٤ بزرگترین کار های عالمانهٔ مخصوص خود را بواسطه‌خطوط انگشتان در تحقیقات شخصیه از خود بروز داد لاکن مانند این نابغه که در سن ۷۰ عالم اجتماع را از عبقریت خود به نسبت آوان نشئت وکهولت بیشتر مستفید گردانیده باندازهٔ کمترند که ما نمیتوانیم در وضع قواعد عامه بوجود آنها استدلال ورزیم .

مقتطف شمارهٔ اول از مجلهٔ ۸۳

مترجم قاری عبدالله خان

مدنیت بکدام راه سوق می‌شود ؟

بحران اقتصادي ، بواعث واحتمالات اخیر آن

انقلاب صناعی و آثار آن .

پیش ازین محیطی که دران پیشه‌ور کار میکرد بسی دلکشا و مسرت بخش بود ، کار خانه عبارت از حجرهٔ فراخی بود در میان سرا که روزنی بطرف راه داشت. اوقات کار اگرچه دراز بود لیکن بسرعت میگذشت چه درین بین تسلی میبافت مناظر نوبنوی پیش می شد . بوت دوز یا خیاط در عین کار سخن از سیاست میزد حوادث را محاکمه می نمود نجار با همسایه یا معامله داری که باو فرمائش میداد فرصت سخن‌زدن داشت پیشه‌ور پیش ازانقلاب صناعی موجد بود خصائص صناعی در فن خود ایجاد میکرد نخست چیزی تصمیم مینمود بعد می‌ساخت و اصلاح میکرد تا قوارهٔ چیز مطابق بمیل او یا بذوق مردم می‌شد . پیشه‌ور درستکار، مستقل و آزاد بوده ساعتهای کاررا بمیل خود اندازه ومقرر می نمود حالات حیات را برضایت خود تبدیل میداد بر تمام کمائی و حاصل مصنوعات خود بدون شریکی مالك بود .

از وقتی که ماشین کار در مدنیت پیدا شد تغیر بلکه انقلاب بزرگی در حیات پیشه‌ور و مقام اجتماعی او روی داد ماشین بزرگ و لواحق آن از قبیل ماشینهای کوچك عدهٔ بسیاری از پیشه‌ور ها را در یك کار خانه فراهم آورد کار خانه ها وسعت گرفت چه هر قدر حجم ماشین بزرگ باشد همانقدر خرج کم دارد جایهائی که مناسب کار خانه بود انظار اشخاصی را که میخواستند کارخانه بنا کنند بخود جلب نمود ازینجهة کار خانه ها در بقاع معین مزاحم یکدیگر گشته شهر های صناعی بنای ظهور گذاشت .

اولین نشان انقلاب در حیات کار گرها تغیر اساسی بود که در نظام اجتماعی آنان پیداشد کار گر ها که جزئی از ملت و پیش از آغاز انقلاب در تعاون و قسمت غم وشادی شریك جامعه بودند پس از حدوث این انقلاب در عوض اختلاط و آمیزش با سائر افراد در محیطهائی اجتماع کردند که تاثیرات آن طبقهٔ مخصوصی را از کار گر ها تشکیل داد چنانکه محیط، مصالح، میول و خصائص آن از بقیهٔ جامعه جدا افتاد .

این اجتماع کار گر ها درمحیط مخصوص سبب از حدوث حالات پراز خطر اجتماعی گردید تا باعث شکوه و دلتنگی حیات ناگوار آنان گردیده و رفته رفته زندگی بر آنان دوزخ شد .

از انقلابات بزرگ وارده بر مدنیت جدید انقلاب کشتمند و صنعتگر است کشتمند که تابع حربی بود؛ مستاجری گردید که در بدل عسکری در آغاز عصر اقطاعی مال میداد . صنعتگر آزاد کار گری شد که اراده‌اش همه سلب و فدای ارادهٔ ماشین گشت . اساسی که در روی آن مدنیت سرمایه داری قائم است روی کار آمد . زمین سرمایهٔ مالك ، کشتمند ها بندگان او ، آلات سر مایهٔ صاحب کار خانه و کار گر ها غلام اویند . آتش حرب نیز دربین طبقات بر افروخت .

احتمالات بحران اقتصادی :-

بحران اقتصاد حاضر زادهٔ دو چیز است که سومی ندارد یکی اهتمام در قوهٔ حربی دیگری غور درکائی . قوهٔ حربی را از اموال خراج و اموال ذخیره چاره نیست چه لازم است خراج فراهم آید وذخیره شود. صادرات بازار فروش میخواهد تاهمه متاع بفروش برسد .موانع کمرکی از صادرات قوی حمایه کند . محاربهٔ عمومی نتیجه همین عوامل بود . لیکن ظاهر ساخت که این عوامل عناصر فنا وضیاع را نسبت بعناصر بنا واستحکام بیشتر فراهم آورد . مگر تا هنگامی که خرابی عام نشد تاوقتیکه عوامل فنا دراساس مدنیت لرزه درینفگند وبهلاکت نقدی تهدید نکرد کس برین حقیقت وا نرسید . اکنون درسر تاسر عالم ؛ فقر ، گرسنگی تهیهٔ از بهرشورش و انقلابهای بزرگ کار فرماست . در مقابل فقر وفاقه محصولات زیاده برحاجت و اموال کافی برای فنا فراهم است . عالم کنونی مریض فراهم آوری گنج وشاکی از کثرت اموال است . لیکن می شود ؟ جهد بشر قوتی گرفته حالتی پیدا کند تا از طبیعت جلو گیری نموده برخلاف موجودیتش سوق دهد ؟

از تناقضات ظاهر در احوال عالم معلوم می شود که جهد بشر عنقریب از ازالهٔ اینهمه بلیات عاجز می‌آید . مدنیت صناعی را که برسرمایه قیام دارد زمانه ایجاد کرده و در ایجادش سنتی فراهم آورد که ازاله آن دشوار است . چه کثرت بیش از حاجت در برابر فاقهٔ کشنده گنجینه های کافی دربرابر فقر سختی دارد . هیجانها در پردهٔ تهیهٔ جنگهای خونین جوش میزند. اموال از جیبهای خالی برای معموری خزائن پراز زر وسیم فراهم می‌آید .- چنانکه گفتیم ازهمهٔ

این تناقضات ظاهر است که جهد بشر عنقریب درمانده نمیتواند حالتی را که عوامل اساسی نظام حاضر ممدانست چاره نماید . واین درحقیقت عنصر فسادی است که مدنیت حاضر در خلال خود حامل آن گشته و عنقریب مدنیت را با تنهائی کشان کشان می برد که باز گشت هر مدنیت سابق بوده .

از بزرگترین اعتباراتی که رعایه اش برواضعین معاهدهٔ صلح لازم بود اعتبارات اقتصادی است . مگر دران سخت اهمال رفت واین اهمال سبب تعجیل خرابی است که مدنیت را برهم زند. چه اولا درتقدیر عوض دادنها ، ثانیا در تقدیر تاوان جنگ ثالثا درتعیین وسائل برای ادای قروض جنگ مبالغه ها بخرج دادند. ولی واضعین قواعد صلح اقتصادی ابداً مقدرت امم رابردفع نسنجیدند وندانستند که اقوام میل خروج از طوق حکومت دارند هرقدر حکومت قوی هم باشد. درنتیجه تمام اساس صلح از هم ریخت . ملل ازادای قروض باز ایستاده اعلان افلاس نمودند حتی فرانسه که طلای بیش از اندازه در خزینه دارد نیز خود را بدر مفلسی زد .

همانقدر که در معاهدهٔ صلح ، از اعتبارات اقتصادی فرو گذاشت شد هما نقدر بر اعتبارات اتنولوجی (نژاد شناسی) برافزود بدون اندك حساب از روابط اقتصادی که امپراطوری های منحله را ربط میداد. برعلاوه معاهدهٔ صلح بجمعیتهای اتنولوجی که جمعیتهای سیاسی جدید ازان وجود گرفت توجه نموده استقلالی کامل سیاسی به آنها بخشید و از امپراطوریهای منحله اش مجزا ساخت . ولی از استقلال اقتصادی اینها ضمانت نتوانست و ضرور بود که از ضمانت عاجز آید . گوئی دولتهای سیاست مداری ایجاد کرد که حقایق اقتصادی ابداً ندارند . بدینجهت بر خطا های نخستین که در موازنهٔ اعتبارات اقتصادی رفت ، تازه خطای دیگری بر افزود و گزیر ازان هم نداشت چه توجهش بتطبیق قوانین انجمن بین‌المللی در اروپا بود . این جمعیتها یا دولت های سیاست مداربکار آغاز نمودند تا استقلال اقتصادی خویش را محقق سازند . در اموال خراجها غور و در موانع گمرکی برای حمایه از امتعهٔ صناعی خود توجه فرمودند ازین جهة بازار ها مسدود ؛ راه های تجارت از حیث داد و ستد خفه گردید این اسباب در استحکام بحران بر افزود . مدنیت را احوال غیر طبیعی از ششجهت فرا گرفت چنانکه بدون جنگ و جدال باید حالت نوینی اختیار کند .

بر علاوه از علائم این احوال چنین آشکار است که سرچشمهٔ زلال حیات در مدنیت اخیر خشکیده باید مدنیت از روح تازه غذا یافته بوجود نوینی تکون پذیرد بنایش صورت دیگری

ازمناظر جشن استقلال ، رسم گذشت عسکری

منظرهٔ رسم گذشت عسکری با قسمتی ازمناظر دکانهای جدید درچمن و بالاحصار

گیرد . ما دیدیم که کارخانهٔ مستقل چگونه بکارخانهٔ غیر مستقل بدل گشت . کارخانه ها چسان تکون پذیرفته شهر های صناعی گردید چنانکه تعاون اساس حیاتش بود . تاسیس مدنیت صناعیه ، احتیاج را ببازار ها و تعاون را در بین منتج و مستهلك چگونه پیدا کرد . اکنون مدنیت سرمایه داری بحالتی که نخست بران قیام داشت عود میکند بدولتی مستقل باستقلال اقتصادی رجوع می نماید . گوئی میخواهد کارخانه مستقل پیش از قیام عهد آلات را دولتی سازد مستقل که تنافس حیات اساسش باشد نه تعاون ، امتناع بر آزادی تجارت کار فرمائی نماید نه عمل بر تعاون تجارتی و ازین سخن ظاهر است که صورت مدنیت حاضر که بر سرمایه قیام دارد چنان تحجر پذیرفته که نرمی و ملائمی نخستین را (که در وا کردن بازار ها و توزیع ثروتهای متناسب با مصنوعات صادره) مبنی بر تعاون بود و ازانجهة استهلاك مصنوعات سهولتی داشت باخته . ازینجهة صدای شورش بلکه شورشهائی که حتماً واقع شدنی است ازملل بلندی شود. لیکن تنقیح مدنیت با امکان تدارك ازسیات عصر صادرات صناعی بروجهی تازه سروصورتی میگیردهم در هنگامیکه نظام مدنیت در روی این شورشها قائم و درطی خود عناصر فسادی داشته که در بطلان انشای مدنیت میکوشد چنانکه عناصر فسادی که نظام حاضرباعث آنست تمدن ما را از هم می ریزد . بلی تنقیح مدنیت سنت اجتماع بوده اصلا تبدیل شدنی نیست .

بحران روحی :

در عصر های انتقال که عوامل متکونهٔ قدیمه عادةً دران ظهور میکند امم را بحرانهای نفس عمیق الاثری فرا میگیرد . در خلال قرونی که دیانتهای بزرگ نشات کرد بحرانهای روحی بابزرگترین مظاهر خود ظهور یافت . عالم بت پرستی پیش از ظهور دین موسوی بیك بحران روحی دچارگشت و پیش از ظهور دین عیسوی به بحران دیگری گرفتار آمد . عالم نصرانیت را پیش از ظهور دیانت اسلامی بحران شدید روحی فرا گرفت . اگرباوراق تاریخ در نگریم پیش از ظهور هر انقلابی اینچنین یك حال می یابیم . جنگهای صلیبی نتیجهٔ یکی ازان بحرانهای روحی بود که بدون کدام باعث حقیقی گلوی امم را فشار داد . مورخین بواعث مباشرت را استناد گرفته و آنرا علة حوادث بزرگ در تاریخ میدانند و بدینجهته می تازند در صورتی که غور در بواعث خیلی عمیق بوده بحثی درست بامقدمات ونتائج صحیح میخواهد که ثباتش بمثابهٔ ثبات نتائج علمی باشد وچنین بحث مشکل است بر علاوه کنون عالم متمدنه بیکی

ازان بحرانهای روحی گرفتار و بلوجود آن مشکل که نظام اجتماعی از انقلاب رهائی یابد . خطرش بنابر اقتضای احوال اندك باشد یابزرگ انقلاب آمدنی است .

از مظاهر بحران روحی که مدنیت حاضر بلکه مدنیت صادرات صناعی را تهدیه میکند شعور عمیق طبقات مختلفه است امروز هر طبقه منتهادرجه می فهمد که نصیبش از سعادت هیچ نیست . سرمایه دار از مشاغل و متاعب بسیار دلتنگ و چون ضمیرش واشکافی ، خواهی دید بیچاره بتمناست اگرحیاتاندك فراغبالی باوبخشد یادر بین او و متاعب حائلی پیداشود تااندك سعادتی در یابد . حال فرد از ینقراراست و چون بهیئت اجتماعی طبقهٔ توانگران و انگری طبقهٔ خواهی دید مشترك در مصالح که باذلت و زحمت در راه فراهم آوری و ذخیره نهی بدون انقطاع جان میکنند گوئی دسته های لشکر ند درمیدان حرب که اگر یکی از آنها یکقدم باز ماند پامال سم ستوران گردد کوشش می نماید کار میکند شب وروز خواب ندارد . چرا ؟ تانوان همپائی را باپیشقدمان در شبخون بر بقیهٔ طبقات پیدا کرده آنمقدار مایه که ضامن بقایش در ناحیهٔ مخصوصی از مراتب نظام اجتماعی گردد برباید . مال را وسیلهٔ اعتلا پنداشته گمان کند که همان ناحیه نصیب دنیا بهرهٔ حیات اوست .

طبقهٔ کارگر که واقعاً بنده و قولاً آزادند معتقدند که در بین آنها و سعادت ، طبقهٔ اول حائل و عقبه ایست مانع راه های حیات در صورتیکه لازم است حیات انسانی ممنوع ازین راه نباشد . این گروه بطبعیت مقام در نظام اجتماع لشکر تعرض و گروه نخستین لشکر دفاعند . نیز گروه کارگر معتقدند که در سرمایه ها و ثمرات عالم مانند گروهی که راه های تمتع را از شش جهت برروی آنان بسته اند علی‌السویه حق دارند . بنابرین بدارائی توانگران طوری نگرانند که گویا سهم و حصهٔ ایست از مال خود شان و باید برهمه قسمت شد . مبدأملکیت را هم سرمایه دار ها و ملك دار ها وضع نمود، و آن را بمثابهٔ قانون مقدس دانند چه سرمایه دار هاست که از بهرهمه قانون وضع میکنند در صورتیکه مبدأملکیت و سرمایه داری موامرهٔ ایست غیر مشروع که نفع جویان خود را بآن عزیز ساخته جز سد رمق هر چه در دست تهیدستان باشد می ستانند . از همین ملکیت و سرمایه و اموال فراهم آمده دول عظمی اساس حربی را برپا ساخت انتهای جهد و کوشش بر کشتمند و کارگر مباح شمرد تا محصولات فنون و دست رنج آنان را فرو برند بلکه خود شان را لقمه آتش سازند چرا ؟ از بهر دفاع از ملکیت و سرمایه که بجز نام مسمایش را نمیدانند .

این حالت فکری سخت ترین بحران روحی را پیدا کرده اساس مدینهٔ جدید را بتزلزل می اندازد .

بر علاوه در بین سیاسیون و توانگران هم موامره بوده هر یك دیگری را مسخر مشتهیات خود می سازد . سیاسیون مالدارها را بنفوذ مالدار ها وسیاسیون را باموال در حکومتها و سیاست عالم تسخیر میکنند . چه سیاست حسنه ، بقول سیاسی فرانسوی ، مالیت خوب میخواهد . مال هم محتاج بقوتی است که از مکیدهٔ تهیدستان حفاظتش کند پس بحکم ظرف اجتماع مؤامره در بین سیاسیون و مالدار ها ضروریست لیکین این مؤامرات باهمه فضائح خود بر علیه افرادی طبعا توجه دارد که نه مالدارند نه دارای نفوذ در سیاست عالم یا تدبیر شئون دول . ازینجهته مالدار ها و سیاسیون دست محرك و بقیهٔ مردم آلات برنده در سختیهای کار زار گشته اند

این کیفیت طبعاً موجد هیجان سخت و سوزان روحی است که بالضرور از اثر آن مردم حس میکنند اگر اساس مدینت فعلاً فاسد نباشد اقلا سرایت فساد دران بحدی خواهد رسید که مقتضی عملیات جراحی گردد ببرد ، بخیه زند قطع کند وصل نماید طریق تمهید آن نیز جز هیجانهای پر شور و شرو خود سریهای آکله دیگر چه خواهد بود ؟

بر علاوه امروز مردم بر الفاظی که سیاسیون آنرا ذریعهٔ تاثیر در عموم برای نفوذ اغراض پنهانی خود ساخته اند اعتمادی ندارند . اگر مردم در ماضی قریب چندان ماهیت آنرا نمی شناختند مگر تجربه‌های ربع قرن بیستم مردم را دارای شعور عمیق ساخته میدانند که این الفاظ خیالیات محض و دامی است گسترده برای شکار عموم از طریق تاثیر در مشاعر و سرگشتگی آنان بهمین الفاظ که اصلاً معنی فعلی نداشته چه سیاسیون این الفاظ را بزبان بسیار میگویند و بحقیقتش ایمان ندارند . امروز الفاظ شرف وطنی ، مجد ، فوقیت فلان دولت بر سائر دول از قیمت افتاده و اگر قیمتی دارد باندازهٔ سخنان تجار ا ت که در صفحات جرائد برای رواج متاع خویش اعلان میکنند . گویا مثال مردم در خصوص به بت پرستی مانند است که هزاران سال بتی را بامید آمرزش پرستش کند و چون بمیرد فرشتهٔ عذاب بجهنمش دراندازد . آری صدمه بقدر ایمان ، افاقه بقدر خواب درازی است که مردم زمام خود را بدست فرصت جویان بامهارت دادند و آنها توانستند که حکم بموامره با جمیع اطراف آن بنمایند . لیکن عاقبت از حماقت و طماعی با حداث هیجان روحی که بدلها جوش میزند خواهند رسید .

هنوز این حالت راحالتی فضیح تر از پی وعبارتست از فساد فکر درالفاظ مثالیات اخلاق

از بس که سیاسیون کذب، نفاق خدعه فریب، خیانت را درین عصر رواج دادند اینها طبیعت عالم شده است . مردم قدم بقدم سیاسیون گذاشتند . امروز در وغکوبصدق مشهور است اما درجماعتی که جز دروغ نمیدانند بندهٔ گریزپارا آزاد میخوانند ؟ که جماعتی که به‌بندگی بسر برده‌اند . منافق فریبی‌را مرد مستقیم‌الفکر میدانند اماجماعتی که بنفاق‌وفریب یکدیگر خو کرده اند . خیانت پیشه امانت کار است درجماعتی که خیانت وضلال‌را مقدس میشمارند .

مردم پیش‌نیکبخت بودندخوابهای شیرین شیرین میدیدند خوابهای میدیدند که‌درعالم چیزهای خوب خوب بسیار است که بعضی‌را صدق بعضی‌را حق بعضی‌را حقیقت ، بعضی‌را شرف مینامند . گرفتیم اینچیزها همه‌خواب وخیال‌بوده لیکن‌درنفوس رتبهٔ‌مسلمات واقعی‌داشته ومردم بدان‌گرویده بودند . بلی اگرچیزهای باطلی‌هم بوده بازمؤمن به‌مردم بودند . لیکن‌امروز باین‌مومن به‌چهٔ که‌در ذات حقائق حیات‌شك وریب دارند درحق درصدق درحریت درهمه شك دارند . تنهاهمین‌شك درحدوث هیجان روحی کافی‌است اماچه هیجان هیجانی اگرخواهد دراساس مدنیت حاضر سنگ وخشی باقی نگذارد .

این‌است بعضی‌آثار مرتب برقیام وجه اقتصادی درامور مدنیت بامقتضیاتش ازقبیل مال ، ملکیت وسیاست که همه‌را شرح‌دادیم . نمیدانیم مدنیت بکدام جاده سوق داده میشود ؟

اسماعیل‌مظهر

قسمت اجتماعیات

مرگ

(۲)

ترجمه بقلم آقای ـ م ـ صفر وکیل نورستانی

۲ ـ اضطراب و مرگ شخصیکه موجودات شهوانیه و حیوانیهٔ خود را تابع حیات جسمانی دانسته ما فوق (قوانین حیات) تصور می کند بسیار بدو مدهش است .

شخصیکه با وجود دارائی صفت آدمیت به حضیض سفلی حیوانیه سقوط کرده و داخل جرگه بهایم می گردد ـ برای تخویف او تنها نام مرگ و آلام و اکدار و اضطراب کافی است این قبیل انسانها طوری از آلام و اضطراب بدهشت مبتلا می گردند که از پنجهٔ فولادین مرگ به هر طرف به آه و فغان می درآیند حال آنکه برای نجات از این اضطراب و مرگ راه وسیع باز است که آن راه آمیختهٔ با سعادت را راه (حیات انسانیه) نام می نهند . اما حیات انسانیه عبارت از حیاتیست که بقوانین عقلیه تابع و به کلمهٔ (محبت) افاده میگردد . فی الحقیقت معنی آلام و اضطراب و مرگ بجز نقض قوانین حیاتیهٔ کهازطرف انسان به عمل می آید دیگر چیزی نیست زیرا اگر انسان تمام زندگانی خود را به ترتیب های حیات روحانی بگذارند برای او دیگر موردی جهت خوف از آلام و اضطراب و مرگ وجود ندارد .

۳ یك جمعیت از انسان هائیکه دست و پای ایشان بسته و محکوم به اعدام و مرگ شده و هر روز یك تعداد از آنها در مقابل چشم رفقای دیگر شان اعدام می شوند و مقتول میگردند رفقای دیگریکه آن منظرهٔ دردناك را معاینه می نمایند ایشان هم عواقب خود ها را مدهش و مرگ را قریب دیده با یك جریان یأس و کدر منتظر نوبت خود بوده با خوف وخشیت توام میگردند . اینك آنانکه معنای حیات را تا هنوز نفهمیده اند حیات را به همین صورت تلقی می کنند . بعکس اگر انسان بفهمد که بعد از مرگ یك روح الهی دیگری بصورت حیات درا و تجلی مینماید و یا امکان تحویل خود را به آن لائق بداند برای چنین انسان مرگ نیست وبالآخره خوفی از مرگ طبیعی هم در او موجود نمیشود .

٤ ـ معنی ترس از مرگ عبارت از خوفی است که از یك شبح خیال که وجود ندارد صورت میگیرد .

٥ ـ در حیات بعضی چیز ها مرا محظوظ می نماید . مثلاً خوشوقت میشود که در باغچهٔ خود قدم بزنم و یا کتاب مطالعه کنم و یا اطفال را نوازشی دهم چون مرگ مرا از تمام این مزایا باز میدارد لهذا مرگ را نخواسته از آن می‌ترسم و چون تمام زندگانی من عبارت از یکدسته آمال دینوی و تطمین آن هاست لهذا چیزیکه همان خوشنودی های را که باعث تطمین همین آمال میشود از ماقطع می‌کند مرگ است : لهذا موردی ندارد که از مرگ نترسم و اگر این آرزو ها تعدیل و تبدیل گردیده بجای آنهای تمنیات دیگر قائم گردد مثلاً آرزو های جسمانی را به آمال روحانی از قبیل ایفای او امر سبحانی و توکل و تسلیم بآن و امثال این ها در ما پیدا گردد چون موفقیت در این دسته آمال مساوی به آمال اول می گردد لهذا خوف مرگ کم کم از ما رفع میگردد و یا به عبارهٔ دیگر اگر من تمام آمالم را به آرزوی واحدی (تعطل و تسلیم بخدا) مبدل کرده بتوانم درین صورت برای من و درنظر من بجز کلمهٔ حیات دیگر چیزی وجود نداشته مرگ ابداً موضوع بحث قرار نمی گیرد .

بهترین راهیکه مقرون به خیر است و در حیات باید تعقیب گردد عبارت از کلمهٔ آرزوهای ابدی حیات روحانیه است بعوض آمال دینوی .

٦ ـ محو و خرابی و افنای جسد شخصیکه به‌حیات روحانی عمر بسر می‌برد عبارت ازاحراز آزادی است . آلام و اضطراب و اکدارهم از شرائطی است که ـزالزم این آزادی میباشد . و باید عواقب احوال یك شخصیکه جان خود را عبارت از جسد گمان میکند طوری تصور گردد که بعد از انقراض جسدش از محفظهٔ حیاتی افنای او به آلام ومزاحم واضطراب صورت می‌گیرد .

٧ ـ حیوانات طوری بدنیا آمده و از دنیا می روند که تصور میشود از مرگ و دهشت آن اطلاع ندارند ولی انسان برای چه این عاقبت مدهش را در قبال زندگانی خود احساس وچرا این عاقبت اورا به‌حدی مأیوس می‌کند که از نگاه به قیافهٔ مهیب آن حتی وادار به انتحار میشود. من به این سوال جواب مسکتی داده نمی توانم لاکن در این باره میتوانم بگویم :ـ

من این قضیه را بطور قطعی می دانم که ازقلب یك شخصیکه ازجنبهٔ عقل ودرایت ازدائرهٔ حیات جسمانی بدائرهٔ زندگانی روحانی واصل می‌شود تنها از خوف مرگ‌رفع نمی شود بلکه آن شخص مثل یك نفر سیاحیکه آرزوی عودت خانهٔ خود را داشته باشد همیشه در انتظار مرگ است .

۸ ـ حیات برمرگ دارای هیچ مزیتی نیست از این باعث متحمل یك امید یکه در فکرما متولد می شود محاکمهٔ مارا متزلزل و علمی را که ماراجع به حتمیت وقوع مرگ داریم هم به شبهه وتردد بیفکند . حیات جسمانی آرزو مند دوام وثبات موجودیت خود است زیرا مثل طوطی که در حکایه مشهور پهلوان می باشد مختنق گردیده وتا آخرین مرتبهٔ که شعلهٔ خفیف او می رود خاموش بوده همیشه به غفلت این جمله را تکرار میکند « ای آدم این هم میگذرد اهمیتیکه ندارد » .

۹ ـ جسد عبارت از یك دیواریست که همیشه کار او تحریك تحدید ویاتحریك آزادی روح میباشد و هم روح همیشه ساعی است تااین دیوار را لا ینقطع به حرکت آورد ولی کاریکه انسان عاقل کند اینست که درتمام حیات خود مصروف درتحریك این دیوار بود وهمیشه سعی کندتاروح را از زیر اسارت جسم نجات دهد. مرگ هم روح را بصورت کامل ازاسارت نجات داده رهای نماید پس کسیکه باحیات روحانیه عمر بسر میبردمرگ برای اویك چیز غیرمدهش مینماید بلکه مرگ تمنای اوست .

۱۰ ـ انسان گرچه طبعاً مثل سائر حیوانات از مرگ مخالفت می کند ولی خوشبختانه در اثر عقل و محاکمه این مخالفت را تعدیل و حتی میتوان ادعاکردکه نه ازروی (موافقت اضطراریه) بلکه از جنبهٔ رضا مقتدر به تعدیل آن است .

۱۱ ـ اگرقیافهٔ مرگ راکریهه و بدیا مخوف و مهیب می بینیم نقصی در ماست بایدآن را در خود جستجو کنیم زیرا مقدار خوف از مرگ و ابسته به مرتبهٔ خوبی خود انسان است به هراندازهٔ که انسان اصلاح و سیات او از مقدار حسناتش کاسته شود به همان در جه از ترس او هم کاسته میشود و بلکه میتوان گفت کسیکه دارای فضائل است مرگ ندارد .

۱۲ ـ تواز مرگ میترسی و باید در اول مرحله عواقب خودرا بخوبی ملاحظه می کردی اگر استعدادی برای حیات ابدی در خود میبافتی آیا مرگ توهمین طوری بود ؟

۱۳ ـ آرزوی مرگ هم مثل خوف ازآن بی معنااست .

۱۴ ـ وقتیکه انسان از یك مرض مهلك بتداوی نجات و عافیت می یابدنمی تواند دریك موقع پراز عوارض برود و این بکلی مانند است به عودت یك مرابهٔ که از یك راه خراب عودت کرده به جادهٔ خراب دیگر منزل را طی کند زیرا مسلم است که از تردد در چیه زار باید اجتناب کرد .

۱۵ ـ حیاتیکه تحت تابعیت قوانین حیاتیه سپری میشود شبیه همان آدمیست که در شب‌های تاریك جهت تنویر راه خود مشعلی بدست دارد این شخص به هر اندازهٔ که دررفتار خود مداومت نماید نمی‌تواند نقطهٔ آخرین شعاع را به پیماید زیراکه نقطهٔ مذکور جزء لا یتجزای وجود اوست و همیشه چند قدم دور تر ازروی اورا منوری کند ؛ مرگی که در قبال حیات عاقلانه دست‌دهد شبیه به همین مشعل است و میتوان گفت اینگونه حیات مصون از مرگ است زیرا مشعل همیشه رهگذر خودرا روشن می کند و انسانیکه به‌تعاقب آن حرکت می کند در تمام ادوار زنده گانی خود بصورت فارغ بالی به راه خود دوام می ورزد .

یکی از مناظر سمت شمال غربی شهر کابل

ازمناظر سمت شمالی شهر کابل درموقع جشن استقلال

مقام ادب وادبا درحیاة بشر

(۲)

بقلم غلام جیلانی خان جلالی

درقسمت اول این مقاله رنسانس یاتجدد کبیر ادبیات مغرب را باتاثیرات آن درحیاة ساکنین براعظم توضیحات داده ازعلل نهضت ونویسندگان پیشقدم اروپا نیزمختصراً توضیحات دادیم درین قسمت ازآغاز تجدد کبیر ملل ادبی مغرب که باقرن ۱۶ میلادی توام است تذکر داده نویسندگان دورهٔ رنسانس اطالیه ، فرانسه ، المان را بمختصر سوانح آنها ذیلاً مینویسیم :

رنسانس دراطالیه :

درقرن ۱۶ روح ادب وادبیات زنده تر گردیده اطالیه که درین شق مهم اجتماعی سبقت بسزا داشت بدورهٔ آغاز تجدد کبیر قرن ۱۶ ادبیات نیزدارای نویسندگان زبردستی بوده ، ازانجمله آریوست ، تاس دوتفرشاعر بزرگ وماکیاول کشار دن دوتفر نثرنویس مهم اطالوی معروفند .

آریوست ـ درسنوات ۱۵۳۳ ـ ۱۴۷۴ زندگی نموده بسال ۱۵۱۶ کتاب رلاندغضبناك را تحریر ونشرداده درمندرجات آن بالهجهٔ خوش آیند حوادث محاربات شارلمانی را باعربها رسم نموده است.

تاس ـ مدت شصت سال بعداز آریوست در ۱۵۷۵ تاریخ جنگهای صلیبی را در استخلاص بیت المقدس تحریر وانتشار داد .

ماکیاول ـ درسنوات ۱۵۳۰ ـ ۱۴۶۹ وکیشاردن درحدود ۱۵۴۰ ـ ۱۴۸۲ زیسته هردوتفر ازاهالی فلورانس ومورخ بوده غالباً تمام حیاة خودرا درسیاسیات بسر برده اند ـ کیشاردن جنگهای اطالیه را بچشم خود دیده وتاریخ آنرا نوشته است ـ ماکیاول ـ که از بزرگترین نویسندگان رنسانس وبرجسته ترین نثرنویسان اطالیه بشمار است تاریخ فلورانس را تحریر وتدوین نمود هکذا در یك اثر معتبرخود موسوم به (پرنس) اخلاق سیاسی اطالیه را در عصر خود تشریحات لازمی داده است .

صنعتگران :

معروف ترین استادان اطالیه بترتیب تاریخ تولد بر امانت معمار ، لئونار دونسی نقاش و حجار ؛ میکل انژ نقاش ، حجار ؛ معمار ، تیسین ـ را فائل ـ کرژ ـ پل ور نز نقاش میباشند .

بر امانت در سنوات (۱۴۴۴ ـ ۱۵۱۴) زیسته مشهور ترین معماران رنساس اطالیه بوده

خط مشی برونلسکو را تعقیب می نمود ، طرز کار او بهمان اسلوب ساده و منتظم روی بوده ، ژول دوم بر امانت را برم خواسته درانجا علاوه بر ساختمان عمارات بسیار نقشه و اتیکان را هم طرح کرد .

میکل انژ - در سنوات (۱۴۷۵ - ۱۵۶۴) اصلاً از اهالی فلورانس بود نخست در تحت حمایت یوران دمدیسی و سپس در رم تحت اثر پاپ ها از ژول دوم تالئون دهم زندگانی مینمود .

میکل انژیکی ار قوی ترین و کاملترین نوابغ دورهٔ تجدد کبیر ادبیات بلکه عالم بشمار میآید اگرچه شخصاً خود را حجار معرفی نموده اما با داشتن صفت حجاری در عین زمان نقاش ، معمار، مهندس و شاعر بزرگی نیز بوده است از شاهکار های حجاری او یکی مجسمهٔ معروف پیتا ودیگرش مجسمهٔ حضرت موسی علیه السلام و بسیاری از مجسمه های دیگر میباشد .

در معماری نقشهٔ طاق کلیسای سن پیر که ۴۲ متر عرض و ۱۲۳ متر بلندی دارد - و در نقاشی یکی از بزرگترین آثارش تصویریست که به خیال خود آنرا از روز : باز پرس رسم نموده، این پردهٔ عظیم و مخوف در روز نمایش عموم تماشا کنندگان را دچار بهت و هراس نموده بود.

میکل انژ در سن ۸۹ سالگی در گذشت ، پس از مرگ او پاپ می خواست که نعش استاد فلورانسی را در مقبرهٔ سن پیر دفن نماید لا کن اهالی فلورانس رضایت نداده و نخواستند که هموطن مفتخرشان دراغوش دیگری بخسپد لذا جسد اورا مخفیانه در مابین با رهای مال التجاره بفلورانس فرستاده درانجا تشییع تابین شاهانه را از میت او بجا آوردند .

از خصوصیات آثار میکل انژ قدرت او و متانت آنها ـت که غالباً اشخاص را در مجسمه با عضلات قوی و قیافهٔ جدی بلکه محزون و غم انگیز نشان میدهد ، میگویند باعث غائی آن اینست که مشار الیه طبیعة محزون بوده و مشاهدهٔ اوضاع بیچارگی و رقت موطنش و مهاجمات فرانسویها و المانها و اسپانیول ها باطالیه بیشتر باعث غم و الم او گردیده بود .

لئونار دونسی - در سنوات (۱۴۵۲ - ۱۵۱۹) مانند میکل انژ در فلورانس می زیسته و مثل او نیز استاد جامعی بوده در فنون حجاری ، معماری ، نقاشی ، مهندسی ، فزیك ، ریاضیات ید طولای داشت ، روح و افکاراین استاد ماهر نهایت متجسس،و میخواست که هر چیزرا بداند چنانچه هر شعبه را تحصیل کرده بود از کتاب های خطی و مصوری که امروز ازاو در دست است معلوم می شود :

مشارالیه به مسائلی مشغول بوده که حالا تازه به میدان عمل آمده است مثلاً راجع به هوا پیمائی یعنی پرواز بطرز پرندگان و عقاید بسیار چیز های دیگر از خود یادگار گذاشته است .

حقیقتاً لئونار دونسی‌را میتوان پیشقدم علمای جدید دانست ولی تمام افتخار این نابغهٔ قرن ۱۶ منحصر برپرده‌های نقاشیست که‌فکر وقلم توانای‌او ترسیم نموده ازانجمله معروف ترین آنهاپردهٔ مشهور ژوکند است که درتمام عالم شهرت دارد قرار معلوم این شخص برخلاف دیگر استادان اطالیه درماندن رم‌چندان ذوقی نداشته حسب تقاضای فرانسوای اول بدربار او آمده واندکی بعد وفات کرد .

رافایل ــ درسنوات ۱۴۸۳ ــ ۱۵۲۰ زیسته پسربکی ازنقاشان شهر اوربن بوده شخصاً یکی‌ازظریفترین‌ومقتدرترین نقاشان گردید ، درسن ۲۵ سالگی برم‌آمده درآنجابذریعه‌برامانت ـ همشهری خود به‌پاپ‌ژول‌دوم معرفی‌شد وبزودی شهرت فوق‌العاده حاصل‌نمود ، پس‌ازاین رافایل غرق افتخارات گردیده طوریکه‌اورا ملکوتی مینامیدند ودرزمان لئون دهم تقریباً وزیر صنایع مستظرفه درباربپاپ مقرر بوده است .

پرده‌ها وآثار قلمی‌او بی‌شمار ، ومعروف ترین‌آنها درموضوعات مذهبی خانوادهٔ مقدس ودرافسانه‌های تاریخی فتح‌کالاته میباشد ، میگویند کثرت کاراورا دچار یك‌چنان‌تب مهلکی ساخت که درسن ۳۷سالگی استاد شهیر رافایل‌را ازپا درآورد .

ازمختصات کارهای رافایل ، قشنگی ، ملاحت وحسن ترکیب آنهابوده ، بالمقابل استادان قرون وسطی تصاویر مقبولی نقش میکردند واگربعضاً سرمشقهای مادی نمی‌یافتند صورزیبای خیالی رسم‌می‌نمودند درفن‌ترکیب‌وتناسب مهارت‌کاملی‌داشته واگربعض‌افراد درنقاشی بپایهٔاورسیدباشدالبته خواهد بود لاکن هیچکس از وسبقت کرده نتوانسته است .

کرز ـ تیسین ، پل ورنزاز نقاشان بزرگ اطالیای شمالی بوده وبارم ار تباطی نداشتند .

کرز در سنوات (۱۴۹۴ ـ ۱۵۳۴) غالباً در پارم میزیسته واز حیث ملاحت و شیرینی اثار اوبارافایل رقابت میکند ، از امتیازات او مهارت درفن سایه وروشنی میباشد [قبل از اختراع فوتو گرافی صور بذریعه ترسیم قلم حالت تجسم را نشان داده نمیتو انستند اما وقتاً که بزیر تاثیر سایه وضیأ اختراع فوتو ایجاد شد ازان وقت به بعد فوتو وضعیت طبیعی صوررا مجسم نشان‌میدهد که امتیاز تفکیر نخستین آن بکرز معروف راجع است] .

تیسین - درسنوات (۱۴۷۷ - ۱۵۷۶)وپل ورنز هردونفر از اهالی ونیز وعلاقهٔ مفرطی بشهرخویش داشتند، دررنگ امیزی سرآمدهمعصران خویش بوده وتیسین‌در مدت عمر خود که به ۹۹ سال میر سید بیش از ٤ هزار پرده نقاشی را ترسیم نموده که مشهور ترین انها پردهٔ معروف به‌تدفین است .

پل ور نز - در سنوات (۱۵۲۸ - ۱۵۸۸) زیسته تمام دیوار های قصور و کلیسا های ونیز به‌پرد های او پوشیده است ازانجمله پردهٔ نامی او موسوم به عروسی کانا Cana در موزه لور میباشد .

علاوه براستادان فوق‌الذکر دیگر معماران ونقاشان نیز دراطالیه وجود داشتند که‌رتبه انها البته ازینها پستر میباشد بهرحال استادان اطالیه زبردست ترین صنعتگران رنسانس واقلاً درنقاشی برای اطالیه نخستین منزلت را حاصل داشته اند که تمام استادان صنایع مستظرفه براعظم اروپا را بخود متوجه ساخته به‌پیکر اجتماعی ادبیات مغرب جنگه شدید ی دادند .

رنسانس در فرانسه :

در قرن ۱٦ فرانسه نیز مانند اطالیه نویسندگان و معماران و حجاران بزرگی داشت اما از نقاشان باستثنای کلوئهٔ که او هم با نقاشان اطالیائی طرف مقایسه واقع نمیشود از دیگر شخص نامی وجود ندارد .

نویسندگان :

ازمهم ترین نویسندگان فرانسه سه نفرشاعرمعروف کلمان مارو در سنوات (۱۴۹۷-۱۵٤٤) رنسارد (۱۵۲٤ - ۱۵۸۵) ژاکیم دو بلای (۱۵۲٤ - ۱۵٦۰) موجد نظم فرانسوی وچهار نفر نثر نویس ذیل میباشند .

رابله (۱٤۹۵ - ۱۵۵۹) نویسنده کارا کانتوا و کالون (۱۵۰۹ - ۱۵٦٤) نویسندهٔ موسسه مسیحی‌و موتینی (۱۵۳۳ - ۱۵۹۲) مولف کتاب موسوم به تجربیات میباشد باید گفت که با تمام مراتب لیاقت و اهمیت آثار این نویسندگان فرانسوی همسر همعصران اطالیائی خویش مانند آریوست و ماکیاول نه بوده فقط در قرن ۱۷ و ۱۸ ادبا و ادبیات فرانسه توانست که بپایهٔ ادبا و آثار قلمی نویسندگان اطالیائی برسد لاکن با وجود آن نویسندگان رنسانس فرانسه را باید جزء پیشقدمان شمرد .

معماران و حجاران :

معروف ترین معماران فرنسه پیرلسکو (۱۵۱۰ - ۱۵۷۸) ژان بولان (۱۵۱۲ - ۱۵۷۸ فیلبردلرم (۱۵۱۵ - ۱۵۷۰) میباشند .

حجاران ژان کوژن (۱۵۱۵ - ۱۵۷۰) و ژرمن پیلن (۱۵۳۸ - ۱۵۹۰) بوده اندکه بیشتر آثار آنها درزمان هانری دوم و کاترین د مدیسی میباشد علاوه براینهااز باقی صنعتگران دیگر ، تاریخ حیاة و آثار آنها بدست نه آمده همچنان گم نام مانده اند .

معروف ترین آثار فیلبرد لرم که تاهنوز دیده میشود در حوالی پاریس قصرانه واز ژان بولان قصر سن ژرمن ، کلیسای سنت استاش ، برج سن ژاك ، و از : پیرلسکو قصر تاریخی لوراست قسمیکه در زاویهٔ جنوب غربی بامر فرانسوای اول ساخته شده است .

از حجاران معروف نیز یکی میشل کلمب بوده که در برتانی مقبرهٔ دوك دبرتانی را بنا نموده و از ژان کوژن مجسمهٔ های معروف به (پریان چشمهٔ معصومین) و از ژرمن پیلن مجسمه های برنز مقبره هانری دوم و از پیر بن تان : کتیبه های جنگ مارینیان و از لشیریه ریشیه - مجلس معروف به تدفین که در کلیسای سن میشل نقس گردیده بیادگار مانده است .

رنسانس در المان :

در رنسانس قرن ۱۶ المان سه نفر ذیل از بر جستگانند :

رابله (۱۴۶۷ - ۱۵۳۶) نویسندهٔ عالیمقامی بوده ولی چون تمام آثار او بزبان لاتین میباشد بناءً علیه در تاریخ ادبی المان نامی ازونیست . دوم البر دوردرسنوات (۱۴۷۱ - ۱۵۲۸) سوم هانس هلبن- (۱۴۹۷ - ۱۵۴۳) که هردو نفر فوق الذکر از نقاشان قابل و لایقی بوده هر کدام آثار شایان توجهی را از خود بیادگار گذاشته در تجسم جزئیات هر چیز دقت زیادی داشتندحتی کوچك ترین رشته یك گیاه را نمائش میدادنداز آثار برجسته (دورر پرستش مغ ها) و از هلبن تصویر معروف ار اسم است :

قرن ۱۷:

در قرن ۱۷ که جنگهای ۴۶ ساله لوی ۱۴ تقریباً با تمام اروپای آنوقت از اواخر نیمهٔ اول قرن ۱۷ شروع و بربع نخستین قرن ۱۸ ختم شد می باید طوریکه مامول بود اوضاع سیاسی بر اعظم اروپا باعث تعطیل ترقیات ادبی واقع میگردید اما : بالعکس به سبب عشق مفرطیکه این امپر اطور بشهرت طلب راجع به ادب و اهل ادب در سر داشت ادبیات فرانسه در زمان اوبا علی

درجهٔ ترقی رسیده تجدد کبیر ادبیات فرانسه شروع ، نویسندگان و صنعتگران معروفی بوجود آمدند که نظر بآثار و شاهکارهای آنها که فعلاً در دست است او لویت ادبی درین قرن منحصر بفرانسه گردیده سرمشق سایر ملل اروپائی واقع شد ـ ترقیات زبان فرانسه از همین عصر آغاز شده بسرحدی رسید که از باعث کمال ادبی خود تقریباً زبان درباری اروپا ولسان عمومی متفکرین واقع شد . نویسندگان برجسته قرن هفدهم فرانسه عبارتند از : ـ

کورنی ـ دکارت ـ پاسکال ـ مولیر ـ بوالو ـ راسین ـ لافونتین ـ بوسوهٔ ـ لابرویر ـ فنلن .

دوره ادبی قرن ۱۷ فرانسه را (والتر) قرن لوی چهادهم نامیده که تا هنوز این اصطلاح باقی است ، هر چند این فیلسوف و نویسنده عالیقدر خواسته که ترقیات ادبی فرانسه‌را بشخص لوی ۱٤ منسوب نماید ولی حقیقتاً در قرن ۱۷ دو دورهٔ مشخص ملاحظه میشود یکی قبل از ۱٦٦۰ که کورنی ، دکارت ـ پاسکال ـ دران ظهور نموده اند و دیگری بعد از ۱٦٦۰ که مقارن با سلطنت شخصی لوی ۱٤ و موقع ظهور سایر نویسندگان برجسته این قرن است .

نویسندگان قبل ازلوي ۱٤ :

۱ ـ کرنی ـ در سال ۱٦۰٦ در شهر روئن متولد گردیده اولاً شغل وکالت مرافعات برای خود اختیار نموده و از همان زمانهٔ جوانی به تالیفات ادبی پرداخت در اول کار به کمدی (تاتر مضحك) میل داشته سپس ازان یك مرتبه رشتهٔ تراژدی (تاتر غم انگیز) را اختیار نمود که در سنه ۱٦۳٦ (سید) اثر معروف خود را نشر کرد ، با اینکه این تاتر در ادبیات فرانسه سرمشق و محل تقلید است بازهم پارهٔ قسمتهای آن مورد تنقید اکادمی فرانسه واقع گردیده کرنی در نوشتجات دیگر خود سبك آنرا قدری اصلاح نمود ـ چند سال بعد هراس ـ سینا (۱٦٤۰) پولیوکت ، (۱٦٤۳) را انتشار داد وپی در پی آثار ذی قیمت دیگر تالیف کرد .

بطور کلی باید گفت ـ کرنی درمولفات خود اشخاص معروف قدیم را بمعرض نمایش آورده و طرز بیانش عالی و واقعاً فوق‌العاده است ـ اما متاسفانه این نویسندهٔ بزرگ سال های اخیر زندگی خود را در فاقه و بدبختی بسر برده بالاخر در ۱٦٥٤ جهان را وداع نمود .

۲ ـ دکارت بعد از انتشار اولین شاهکار نظم فرانسه این نویسندهٔ بزرگ هم : شاهکار نثر فرانسه را در هولاند نشر نمود .

دکارت پسر یکی از قضاه پارلمان شهر رمس بوده در سال ۱٥۹٦ تولد شده در جوانی بخدمت نظام مشغول گردیده در ضمن به تحصیل ریاضیات فلسفه مصروف می برد چون محیط فرانسه

را برای اظهارافکار وخیالات خود مساعد ومستعد ندید بناءً علیه بمملکت هولاند مهاجرت نموده مدت ـ ۲۳ سال عمر عزیز خود را درانجا بسر برده اخیراً ملکهٔ سوید او را باستخلم طلبیده بقیهٔ حیات خود را درین شهر (استخلم) بآخر رسانید .

از مشهور ترین آثار « دکارت » کتابیست که آنرا بنام (دیسکوردلامتد) تالیف نموده و دران اساس خیالات خود را بیان میکند ـ در کتاب مذکور مطالب عالیه فلسفی را بعبارة ساده و قابل فهم عامه ذکر میکند و با اندازه طرف توجه واقع شد که در تمام اروپا مریدان و شاگردان زیادی را برای خود پیدا نموده .

۳ ـ پاسکال ـ علاوه بر عالم ادبیات پاسکال یکی از نوابغ ریاضیات و فیزیك بوده است ـ پدر او یکی از قضاة شهر اورنی و تولد پاسکال در سال ۱۶۲۳ ـ بوده در سن ۱۶ سالگی کتابی را راجع بهندسه منتشر کرده و از جمله معاریف عصر خود بشمار بود ـ درعلم فیزیك تحقیقات مخصوصهٔ را نموده در ۲۳ سالگی ثقل هوا را تشخیص و میزان الهوا را اختراع نمود ـ اما در اثنای زمان چون روزی از حادثه مهلکی رهائی یافت خود را ازعلایق دنیا کناره گرفته به سلك روحانیت متوجه شد ـ پاسکال درین شعبه نیز شروع به تحقیقاتی نموده بالاخر دچار تکفیر شد .

برای دفاع خویش کتاب موسوم به « مکاتیب بیك دهاتی » را تالیف و حملات سختی بردشمنان خود وارد اورد ، این کتاب جنبهٔ ادبی بزرگی نیز دارد ، پس از مرگ این فیلسوف دانشمند در ۱۶۶۲ ـ نیز اوراقی از یاد داشتهای او بدست آمده باهم جمع و باسم (افکار وخیالات) بمعرض ظهور آمد ـ یکی از : نویسنده گان معاصر در تعریف این کتاب میگوید : « افکار وخیالات » نه تنها نفیسترین و فصیحترین آثار فرانسه بلکه ذی قیمت ترین ثروتهای ادبی و فلسفی عالم بشریت محسوب است .

نویسندگان دورهٔ لوي ۱٤

لوی چهاد هم بادبیات عشق مفرطی داشته و فضلاء و نویسند گان را تشویق می نمود زیرا این امپراطور بزرگ با عقل و کیاستیکه داشت بدرستی می فهمید که حیات اجتماعی مرهون ادب و ادبا بوده علاوةً میخواست که بواسطهٔ وجود ادبا و فلاسفهٔ ارکان حکومت و شهرت سلطنت او تکمیل شود چنانچه ازسنه ۱٦٦٤ شهریه و مقرری برای غالب نویسنده گان و علمای عصر خود بر قرار کرده ایشان را بحضور خود پذیرفته مورد اعزازو احترام میساخت اما بعد ازمحاربه هولاند مخارج بسیار ، کمی پول اورا مجبور گردانید که از وظائف نویسند گان کسر کند ، این

موضوع را نیز در نظر باید داشت که ظهور متفکرین عصر لوی ۱٤ تنها منوط به تشویق پادشاه نبود بلکه ذوق ادبی و علمی که در اهالی تولید شده بود جانشین تشویقات پادشاه میگردید - مولیر - لافونتن - راسین ، بوالو چهار نفر نویسندهٔ برجستهٔ عصر لوی ۱٤ بشمار می آیند .

۱ :- مولیر - از حیث سبقت تاریخی مولیر اولین نویسندهٔ عصر لوی چهاردهم بوده است در موقعیکه تاترمشهور خویش « پریسیوز ریدیکول » رابمعرض نمایش گذاشت ۳۸ سال داشه ازجملهٔ نویسندگان عالیمقدار ومنقدین زیرك محسوب بود .

اسم حقیقی او « ژان باتیست پوکلن » ودرسال ۱٦۲۲ درشهرپاریس متولدشد تحصیلات خودرا درفن حقوق تکمیل کرده ولی شوق طبیعی همیشه اورا بطرف تاتر می کشانید چنانچه بدون رضایت خانواده اش در دستهٔ بازیگران کمدی داخل شده از پاریس خارج ومدتی در ولایات فرانسه به نمایش مشغول بود ، بالاخر به پای تخت مراجعت نموده پس از نمایش تاتر فوق الذکر خودش مورد توجه مخصوص پادشاه واقع گردید - درانجا بمدت چهار ده سال تقریباً ۳۰ قطعه تاتر نوشته که مشهور ترین انها مکتب نسوان « اکل ده فم » «تار توف» «د ن ژوان » « میزانترپ » « آواد » « بورژ واژ نتیوم » و « لهفم ساونت »(زنهای عالمه) میباشد .

مولیر در نوشتجات خود انسان را اساساً از هرعصر وهر مملکتی که باشد منقش نموده رفتار غیر طبیعی اشخاص را تحت تنقید گرفته حتی الامکان ساعی بود که اخلاق بشر را بسادگی طبیعی بکشاند بهمین جهت حقیقةً آثار او خالد ودر هر عصر مورد توجه بوده وخواهد بود .

مولیر - درعین حال هم نویسنده و هم بازیگر زبردستی بوده و عمر خویش را درمحنهٔ نمایش باخیر رسانید، یعنی موقعی که یکی از قطعات خود موسوم بهمریض خیالی « مالا دائیمارژنی » را بازی میکرد دچار حملهٔ غشیانی شده ودر همانجا زندگانی را بدرود گفت .

۲ :- بوالو - نیکلا بوالو پسریك ثبات پارلمان پاریس در ۱٦۳٦ بپاریس متولد شده ابتدا به تحصیل علم حقوق پرداخته برتبهٔ وکالت مرافعه نایل گشت اما بزودی ازین پیشه دلسرد شده شروع بهنویسنده گی نمود ، درسن سی سالگی اولین نوشتجات هجویهٔ خود را انتشار داد - درموقعیکه مولیر تاتر « مکتب نسوان » خود را بمعرض نمایش گذار ده بود بوالو ازین اثر تمجید فوق العاده نموده وازین به بعد این دو نویسندهٔ مشهور بایکدیگر بسیار دوست گردیدند درسال (۱٦۷۳) مجموعهٔ بنام « صنعت شعری » را منتشر ساخته تالیفات بسیاری درعلم ادبیات وشعر وشاعری دارد .

لوی چهار دهم اورا بهنوشتن تاریخ سلطنتش مامور گردانید ، بوالو ، زبان نقاد وهمیشه

مودب وبیطرف داشته دردوستی خود فوق‌العاده ثابت‌قدم وهرگز درحمایت دوستان خودمانند راسین ومالیر کوتاهی نورزید .

۳ :ـ راسین ـ ژان راسین در ۱۶۳۹ در شامپانی متولد شده بواسطهٔ تمایل خانواده‌اش تعلیمات مذهبی آموخت لاکن در ضمن تعلیمات بادبیات متوجه شده از فنون آن شعبه تأتر را اختیار کرد و پس از تالیف چندتراژدی شاهکار معروف خود « اندروماك را » منتشرساخت، درین وقت بامولیرو بوالو نیز دوستی پیدا کرده پیاپی شاهکارهای‌شش‌گانه خود : بریطانیکوس‌ـ برینس ـ باژاذه ـ یلتر یدات ایفشیرنی ـ و فدر را تنظیم نمود ـ و پس از انتشار فدر، دشمنان وحسودان اوآن نویسنده بزرگ را مورد تحقیر و صدماتی قرار داده اما در نتیجه تمام اقدامات ایشان بجز از دیادشهرت راسین دیگر فایدهٔ برای آنها نه بخشید ، منتها او را از تاتر دلسرد کرده دوباره بعالم روحانیت و انزوا رجعت نمود .

درین حال نیز برای مدرسهٔ دختران « سن سیر » دوتراژدی اخرین خود « استر و اتالی را نوشت » راسین نیز مانند مولیر عالم بشریت را عموماً با قلم توانای خود وصف و نقش‌نموده آثار گرانبهای او در هر قرن و عصری تازه و نوین است .

٤ : ـ لافونتن ـ ژان لافونتن نیز مانند راسین از اهالی شامپانی بوده در (۱۶۲۱) تولد یافته است ، پدرش ماموریت جنگلها را داشته ، پس از چندی شغل خود را به پسرش تفویض نمود ، معلوم است که لافونتن باین کار تن در نداده تعقیب خیالات و احساسات شاعرانه خویش را می نمود ، و پس ازانکه مدتی در ولایت خود بسر برد بپاریس آمده فوکه مفتش کل مالیه او را زیر حمایت خود گرفته مقرری سالیانه برایش تعیین کرد، درینوقت با مولیر و بوالو ، و راسین ، آشنا شده در (۱۶۶۸) مجموعهٔ فابلهای خود را « که از زبان حیوانات نقل میکند » انتشار داد ، لافونتن در آثار خود مقلد و پیرو نویسندگان قدیم ازقبیل اذب ، و فدر بوده با زبان بسیار ساده و شیرین باصلاح اخلاق مردم پرداخته است ، فابلهای لافونتین مقام و شان بلندی در ادبیات دارد .

یکی دیگر از اشخاص که مقام ارجمندی ادبی در عصر لوی ۱٤ داشته بوسوئه خطیب مشهور است که وعاظ معروف فرانسه بوده و خدمات بزرگی بادبیات این ملت کرده است در سال ۱۶۲۷ ـ بوسوئه متولد و در سال ۱۶۵۹ ـ وارد دربار حکومتی شده بزودی طرف توجه سلطان واقع گردید لوی ۱٤ تربیت پسر خود را باو واگذاشت ، درین موقع بوسوئه

برای شاگرد خود کتابهای فلسفی و تاریخی ترتیب داده که از بهترین نثر های فرانسه به شمار می آید ادبی دیگری که میتوانیم درین عصر بدرجهٔ دوم از آنها نام بریم عبارتند از :

۱ : ـ لابردیر ـ (۱۶۴۵ ـ ۱۶۹۴) که آثار افکارش مانند ادبای سابق الذکر عمومیت نداشته و محدود بعصر خود او است ، مجموعهٔ که بنام « کاراکتر » صفات مشهور است معروفترین نوشتجات فکری او میباشند .

۲ : فنلن ـ (۱۶۵۲ ـ ۱۷۱۵) نویسندهٔ افسانه معروف تلماك (کتابچه خوردی است که دران بر اوضاع اداری واجتماعی فرانسه تنقید نموده) می گویند این اثر دارای افکار ونظریات مخصوصی در اصلاح جامعه بوده و بسبب اینکه دران باوضاع حکومت تنقیدات نموده بود بزودی از فرانسه تبعید شد .

۳ : ـ بوردالو (۱۶۳۲ ـ ۱۷۰۴) خطیب مشهوری بوده .

۴ : ـ لاوشفوگلد (۱۶۱۳ ـ ۱۶۸۰) که حکم و پند های (ماکزیم) اومعروف است .

۵ : ـ کاردینال در تز (۱۶۱۶ ـ ۱۶۷۳) که در یاداشتهای خویش تاریخ انقلاب زمان صغارت لوی ۱۴ را بیان نموده است .

۶ : ـ مادام سومنیه (۱۶۲۶ـ۱۶۹۶) که در رشته مکاتیب خود جزئیات عصر را تشریح و تنقید کرده و همین مکاتیب باعث شهرت مشارالیها گردیده است .

۷ : ـ بالزاك ۱۵۹۴ ۱۲۵۴ که نظم اوشایان تمجید ودرفصاحت نیز مقام عالی دارد .

صنعت وصنعتگران فرانسه :

شهرت ومقام صنعتگران فرانسه درین قرن هیچوقت درتاریخ بپایه ومنزلت ادباومعاصرین خود شان نمیرسد صنایع مستظرفه فرانسه از سبك قدیم روی یونانی تقلیدی است ولی باید اعتراف نمود که درین پیشه کاملاً مقلدنبوده بلکه ابداعات هم داشته وتغیرات مهمی دران داده بودند که بسبب آن طرز مخصوصی بوجود آورده بودند مادرینجا صنعتگران معتبررا مختصراً نام می بریم :

۱ : پوسن ۱۵۹۴ ۱۶۶۵ که نقاش زبردست خصوصاً ازمجلس سازی بوده .

۲ : لیرون ۱۶۱۹ ۱۶۹۰ که درتمام شعب صنایع مستظرفه مهارتی بکمال داشته .

۳ : میندار ۱۶۱۰ ۱۶۹۵ که معاصر وبالاخر جانشین لیرون بوده است .

۴ : پیربوژه ۱۶۲۲ ۱۶۹۲ که حجار معروف وپیر ومیکل انژبوده .

۵ : ـ ژبرارذن (۱۶۲۸ ۱۷۱۵) که از حجاران مشهور بشمار می آمد .

۶ : ـ سالومون دبروس (۱۵۶۶ـ۱۶۲۷) از معماران معروف قبل از : سلطنت لوی ۱۴ و قصر لوکز امبورك را برای ماری دمدیسی بنا کرده است .

۷ : ـ لمرسیه (۱۵۸۴ ـ ۱۶۵۴) کلیسای سربن را برای رشلیو ساخته است امروز این کلیسا دارالعلوم مشهوریست .

۸ کلد پرلد (۱۶۱۳ ـ ۱۶۸۸) که تعمیراتی در قصر لور انجام داده است .

۹ : ـ بروان (۱۶۲۷ ـ ۱۶۹۷) هتل دز نوالید را با مهلوی ۱۴ تعمیر نموده‌است .

۱۰ :ـ هار دوئن مانسار (۱۶۴۵ ـ ۱۷۰۸) با مهلوی ۱۴ قصر ورسای را بنا کرده است .

(ناتمام)

نگارش جناب سید مبشر طرازی

ادب وانشآء

ما بعد از شمارهٔ (۲۶)

«۲»

لفظ انشاء در نزد علمآء لغت ، (عربیه) بسه‌معنی اطلاق واستعمال شده است :

۱ ـ شروع ، چنانچه عرب‌میگوید «انشاء الغلام یمشی» دروقتی که بچه براه رفتن شروع کند

۲ ـ وضع ، چنانچه عرب میگوید، « انشاء فلان‌الحدیث » درحینی که سخنی را ازخود وضع واختراع نماید ،

۳ ـ ایجاد ، (واین ست ماهو المشهور از معانی ثلاثهٔ انشاء درنزد اهل محاوره) چنانچه عرب میگوید ، « انشأالله العالم » ایجاد کرد :

انشاء ، در اصطلاح مخصوص علماء ادب ، عبارت ست از علمی که‌شناخته میشود وبذریعهٔ آن کیفیت استنباط معانی ، وتألیف آنرا ، با تعبیر بلفظ مناسب بموقع ، وعبارت لائق بمقام ، انشاء ، در تصرفات ، و اختلاف شئونات خود از همه علوم متعارفه استمداد مینماید ، چه از شعائر ادبیهٔ انشاء و مقتضیات تطور تحریرست که منشی در ساحهٔ تحریرات ادبی خود صنفی را ازاصناف متعددهٔ انشاءاستثنا وتخصیص نخواهدکرد بالعکس‌درهمهٔ مباحث علمی خوض، ودرتمامی معارف عصری خواهش وتصمد خواهد نمود :

اصول انشآء:

نظر باستقراء ادباءعرب، وتتبعات‌علماءادب، اصول‌متعارفهٔ انشاء از چهار اصل ذیل‌عبارتست

۱ ـ مواد انشاء ، ۲ ـ خواص انشاء ، ۳ ـ طبقات انشاء ، ٤ ـ محاسن انشاء :

اما مواد انشاء « اصل اول » بسه قسم منقسم ست « مادهٔ اول » لفظهای فصیح ، و آن عبارت ست از الفاظ بینه وظاهره ، وعبارات متبادره بسوی فهم که‌استعمال آن دربین اهل ادب و شعرای عصر مانوس باشد ، وعبارتهای صریح ، وآن عبارت ست از بودن الفاظ در دلالت برنفس مطلوب مثل قالب برمعنی خود :

(ماده دو م) معانی ـکه باوصاف ادبیهٔ ذیل اتصاف داشه باشد .

ا] و ضاحت ، ب] سهولت ماخذ ، ج] خلو معانی از التباس و اشکال ، مثل قول اخطل (۱) .

واذا افتقرت الی الذخائر لم تجد ذخراً یکون کصالح الاعمال

د] سداد معنی ، یعنی مطابقت آن به اصل واقع مثل قول لبید (۲) :

الا کل شئ ماخلاالله باطل و کل نعیم لا محالة ز ائل

ه] مطابقت معنیٔ مقتضای حال ، ومقتضای حال عبارت‌ست از امر داعی بسوی تکلم بروجه مخصوص ، یعنی مراعات احوال متکلم ، ومخاطب ، ومقام سخن ، مثل قول ابوالفتاهیه (۳) :

اذا انت لم تزرع وابصرت حاصداً ندمت علی التفریط فی زمن البذر

ومثل قول ابی‌الفتح البستی

تکلم وسدد مااستطعت فانما کلامك حی و ا لسکوت جماد

فان لم تجد قولاً سدیداً تقوله فصمتك عن غیر السداد سداد

(مادهٔ سوم) ایراد معنی و احد بطریقه های مختلفه ، ومرجع این مادهٔ سوم علم معانی و بیان ست (ه) :

خواص انشاء

اصل دوم

خواص انشاء ، عبارت‌ست از هفت محاسن (٦) مخصوصهٔ آن :

۱ وضوح :

وآن ا] اختیار کردن مفرداتی ست که برمقصود انشاء (نظم ونثر) بطریق ظهور ووضوح دلالت کرده بتواند ، « مثل قول شاعری :

---

(۱) دراول خلافت ولید ، درسنه ۹۵ ﻫ وفات یافته

(۲) لبید بن ربیعه ، درکوفه درخلافت عمربن‌الخطاب (رض) وفات کرده

(۳) متوفی ، درسنه ۲۱۱ﻫ (٤) متوفی درسنه ۱۱۲۲ ﻫ

(ه) در اطراف مسائل این دوعلم باضمیمهٔ علم بدیع در آینده تفصیلی خواهیم نگاشت

٦ واین غیر محاسن عمومیه ئیست که اصل « ٤ » انشاست ، کماسیاتی

لیس الجمال باثواب تزیننا　　ان الجمال جمال العلم والادب
لیس الیتیم الذی قد مات والده　　ان الیتیم یتیم العلم والحسب

ب] تحفظ (خودداری نمودن) از استعمال کثرت عوامل درجملهٔ واحده، مثل قول (نثر) بعض:

ـ اقسم لااعود ، اقوم ، اخطب، فیکم ـ

زیرا تکرار عوامل درجملهٔ واحده خلاف وضوح دلالت بوده باعث خفاء مقصود میگردد:

ج] دور بودن ازالتباس دراستعمال ضمائر د] سبك وترکیب جمل بطریق سبك وترکیب جلی بدون تعقید والتباس ، ه] دور بودن از کثرت جمل اعتراضیه .زیرا اینهمه ،موانع وضوح دلالت‌ست برمعانی مقصوده :

۲) صراحت :

وآن عبارت ست از سلامت انشاء از ضعف تألیف ، وغرابت تعبیر (باستعمال لغت غریبهٔ ویا انتخاب اسلوب غریب) بحیثیتی که باشد سخن حر ومهذب،ومتناسب الالفاظ برمعانی مقصوده :

چنانچه درحق امثال آن گفته شده :

تزین معانیه الفاظه　　والفاظه زائنات المعانی

و بعبارت دیگر صراحت سخن به چهار چیز حاصل میگردد .

ا] باختیار الفاظ فصیحه ، و انتخاب مفردات حره ، ب] به اصابت مضامین. ج] به تنقیح عبارات ، با جودت مقاطع کلام ، و حسن صوغ وتألیف ، د] بمراعات فصل ووصل یعنی واقف بودن بمواقع عطف واستیناف، وراه‌پیمودن به کیفیت ایقاع حروف عاطفه در مواقع مناسبهٔ خود.

۳) ضبط :

و آن عبارت‌ست از حذف فضول کلام ، واسقاط مشترکات الفاظ ـ مثل قول (۱) قیس بن الخطیم

آری المرء لایرعی ، علی ذی قرابته ـ وان کان فی الدینا عزیزاً بمقعد ،
لعمرك ما الایام الامعارة ـ فما اسطعت (۲) من معروفها فتزود ،

٤) طبعیت :

وآن عبارت‌ست از خالی بودن سخن از تکلف و تصنع (ساخته کاری) مثل قول ابی العتاهیه ،

---

۱ متوفی در سنه ٦۱۲ م ، ۲ مخفف فما اسطعت ،

در مرثیهٔ پسر خود

بکیتك یا بنی بدمع عینی - فلم یغن البکاء علیك شیا (۱)

و کانت فی حیاتك لی غطات - و انت الیوم او عظ منك حیاً

۵) سهولت :

وآن بدو چیز حاصل خواهد شد ، ا) خالی بودن سخن از تعسف (کجروی) در سبك و ترکیب .

و اختیار نمودن کلام نرم ، مثل قول بهاءالدین زهیر(۲)در باب اشواق .

شوق الیك شدید ، کما علمت وازید

فکیف تنکر حباً - به ضمیرك یشهد

ب [به تهذیب جمل، وائتلاف الفاظ با یکدیگر، بامراعات نظیر ، مثل قول شاعری،درباب وداع

فی کنف الله ظاعن ظعنا(۳)- اودع قلبی و داعه حزنا ،

لا ابصرت مقلتی محاسنه - ان کنت ابصرت بعده حسنا

بعضی بلغاء عرب میگوید ، که تحذیر مینمایم ترا از تقعیر (به قعر بردن سخن که موجب خفای اوست) و تعمیق ، و واجبست برتو که اختیار کنی محاسن الفاظ ، و معانی سبك فهم و ملیح (نمکدار - و شیرین) را ، چونکه ، اگر معنی ملیح را بلباس محاسن الفاظ بارایند ، و به مخرج سهل - (آسان) عاریت گذارند ، در قلب سامع و مطلع شیرین تر ، و پرتر واقع خواهد شد .

چنانچه ابوالفتح البستی میگوید .

اذا انقاد الکلام فقده عقواً - الی ما تشتهیه من المعالی

ولا تکره بیانك ان تابی - فلا کراه فی دین البیان (٤)

یعنی وقتی که سخن (بمحاسن الفاظ خود) بتو انقیاد نمود سوق بده آزادانه بسوی معانی متنوعهٔ که میخواهی ، و اکراه مکن بیان خود را اگر ابا کرد ، چونکه در دین بیان اکراه نیست

---

۱ مخفف شیأ ، یا مدغم آن ،

۲ متوفی در سنه ٦٥٦ ه .

۳ ظعن ، بمعنای ارتحال ست که ضد اقامت ست ، واز اوست قول الله عزوجل که « یوم ظعنکم ویوم اقامتکم »

٤ به استنباط آیهٔ « لا اکراه فی الدین » لطف کرده ست .

٦ . اتساق :

و آن عبارت‌ست از تناسب معانی (نثر یا نظم) با یکدیگر ، مثل قول متنبی (۱) در مدح علی‌انطاکی :

وما زلت(۲)حتی‌قادنی الشوق‌نحوه - یسایرنی فی کل رکب له ذکر

و استکبر الاخبار قبل لقائه - فلما التقینا صغرالخبر الخبر

۷ ، جزالت :

و آن عبارت‌ست از ابراز معانی شریفه ، در معرضهای دلپسند ، با الفاظ لطیفه معجبه .

مثل قول صابی :

لك فی المحافل منطق یشفی الجوی - ویسوغ فی اذن الادیب سلافه

فکان لفظك لؤ لؤ متنخل - وکا نما اذاننا اصدافه .

استطراد :

چون درین مقام‌محاسن انشآء را (که اصل دوم اوست) بیان نمودیم نیز بیان عیوب آن که ، ضد محاسن‌ست بطریق استطراد) از افادهٔ مطالعین خالی نخواهد بود .

عیوب انشاء :

و آن نیز هفت است :

۱ ، هجنت :

و آن عبارت‌ست از بودن لفظ سخیف (سبك) و بودن معنی مستقبح ، مثل قول شاعری،

و اذا ادنیت منه بصلاً - غلب المسك علی ریح البصل

---

۱ متوفی سنه ۳٥٤ هـ

۲ درین بیت تقدیم و تأخیرست ، چونکه در اصل (و مازلت یسایرنی ذکر - فی کل رکب حی قادنی الشوق نحوه) ست که مسایره و دوام ذکر نیك و حسن آوازه ممدوح خودرا باعث شوق مینگارد .

۳ متوفی سنه ۳۸٤ هـ .

۲) وحشیت :

و آن عبارت ست از بودن سخن غلیظ ، بحیثیتی که گوشهای سامعین کریه، وطبع های مطلعین منفور میشمارد ، مثل قول شاعری :

و ما ارضی بمقتله محلم - از انتبهت توهمة ابتشاکا(۱)،

۳) رکاکت :

وآن عبارت ست ازضعف تالیف وسخافت لفظ، مثل قول متنبی، درمقامی که درهجو مبالغه مینماید :

ان کان مثلك کان ، اوهوکائن　فبرئت حینئذٍ من الاسلام ،

٤) سهو :

وآن عبارت ست از ضعف بصر ، و سستی بصیرت در مواقع کلام ، مثل قول متنبی ، در مقامی که ممدوح خودرا به خداوند تعالی و تقدس تشبیه میکند ، (واین خلاف عقیدهٔ اسلام است)

تتقاصر الا فهام عن ادرا که　مثل الذی الافلاك منه والدنا (۲)

٥) اسهاب :

وآن عبارت ست ازاطالهٔ (درازکردن زائده درشرح مادهٔ مقصود) وعدول بسوی حشوگوئی که برای مستمع و مطالعین ملال آورست ، مثل قول شاعری ،

اعنی فتیً لم تدر الشمس طالعته　یوماً من الدهر الاضر او نفعا ،

٦) جفاف :

وآن عبارت ست از ایجاز و اختصار یکه بافاده و فهم مقصود (نثر یانظم) خلل داشته باشد ، مثل قول حارث بن حازه (۳) :

و العیش خیر فی ظلا　ل النوك (٤) ممن عاش کدا

۷) وحدت سیاق:

وآن عبارت ست ازالتزام یك اسلوب از تعبیر، ویك طریقه ازترکیب ، باخلاف مواقع سخن ،

---

۱ (بمعنی کذب)

۲ مخفف دنیا ، امثال آن در قصائد عرب بسیارست ، و در قصیدهٔ از قصائد عربیه نگارنده این مقاله نیز آمده که میگوید ، یصفوله عیش الدنا　و یموت موتاً یدکر ،

۳ - متوافی در سنه ۲۳۲ هـ . ٤ . حماقت .

طبقات :

طبقات انشآ که اصل سوم انشاء ست ، بسه طبقه منقسم میگردد :-

۱) طبقهٔ پست :

مرجع این طبقه ، انشاء ساده ست که از رقت معانی ، و جزالت الفاظ ، - و تانق (زیبائی) تعبیر خالی بوده ، در سهولت (آسانی) ماخذ ، وقرابت مورد به سخن عادی مشابهت دارد ،

واین طبقهٔ انشاء در محفلهای عمومی ، و مجلسهای عامه (بلحاظ افهام مختلفهٔ جماعهٔ سامعین و حضار مجلس) ودر مقالات و تالیفات علمی (بلحاظ اینکه ذهن سامع و مطالع ، بسوی اخذ معانی منصرف گردد ، در پس مقصود حائلی از جنبهٔ عبارات نباشد) و در مکاتبات خانه گی ، و سفرنامه ها ، واخبار ، وامثال آنها باستعمال میرود .

۱) طبقهٔ بلند :

مرجع این طبقه ، انشاء عالی ست ،که در مطلع معجب و مقطع حیرت آور خود ،به غرر الفاظ فصیحه ، و انواع مجاز ، ولطایف تخیلات ، وبدایع تشبیهات مملوء ومزین بوده ، به فتنهٔ فوقیت عقل هرمطالع را مفتون وبه سحریت علویت فهم هرسامع را مسحور میسازد .

و باین صفات عالیهٔ ادبی ، وسمات سامیهٔ بدیعی دربین بلغاء کتاب ، (نویسنده گان) وفصحاء محررین ، و مجالس ادبی ، و دیباچهٔ بعض تصانیف علمی ، وغیر آنها که مواقع زجر ، وتحریك عواطف، و حماست ست ، دارای صلاحیت ترسل ، و استحقاق نگارش میباشد .

۳) طبقهٔ میانه :

مرجع این طبقه ، انشاء زیباست که دربین انشاء عالی و انشاء سافل دارای مقام توسط بوده از طبقهٔ عالی حائز رونق و رشاقت ، و از طبقهٔ سافل متضمن جلآء عبارات- وسلاست الفاظ است و این طبقهٔ انشاء ، در مراسلات صاحبان مراتب، و در روایات زیبا ، و اوصاف مسلسل، و در خطبه های محافل و امثال آن باستعمال میرود ، نسبت به تنصیص صاحبان ادب ، وتخصیص عالمان عرب معلوم میگردد که - در انشاء طبقهٔ سافل ، علامهٔ سیوطی ، و علامهٔ ماوردی ، و امام غزالی ، و ابوالفرج اصفهانی ، و ابن اثیر ، و ابولفدآء.

و در انشاء طبقهٔ متوسط ، امام ثعالبی ، و ابن خلکان ، و ابن خلدون ، و امام طبری وفخری ، و ابن‌المعتز ، و بهاء زهیر ، و ابن المقفع ، و مسعود .

و در انشاء عالی ، علامهٔ حریری ، همذانی ، و معری ، و اخطل ، و جریر ، و ابوتمام و بحتری ، و متنبی ، و ابن خاقان ، و عتبی ، و فارضی ، اشتهار داشته اند .

و حقیقت آن است که چون اکثراً بعض طبقات انشاء به بعض دیگر مخلوط بوده ، در نگارش یکقطعه ، و یا ترتیب یکمقاله شئونانی چند از طبقات ثلاثهٔ انشاء بزیر تحریر و تنسیق میاید - و امتیاز آن برای مطالعین (باستثناء منتقدبینا) خیلی دشوار می افتد - تعیین طبقات انشاء (چه در قصائد و چه در نثریات) بسی‌مشکل است .

محاسن :

محاسن (عمومیه) انشاء ، که اصل چهارم انشاءست ، عبارتست از اسالیب و طرق ادبیهٔ معلومه که ، ازطرف علماء معانی وبیان برای تزئین کلام ، وتنمیق (زیبا ساختن) آن وضع وتعیین شده‌است (که‌مورد تفصیل وموقع ایضاح آن کتب بلاغت وفصاحت ست) بغرض آنکه اولاً ، نویسندهٔ بلیغ‌بتواند که مصدر توجه‌ذهن سامع گردیده ، آسالیب زیبای سخن خودرا به‌منصهٔ فهم وحسن قبول‌آن بنهد ، وخواهشات نفس نفیس ادیب‌را تحریك داده ، حرکات گوشه گیر آنرا برانگیزد وثانیاً بذریعهٔ تصرف ادیبانه درفنون بلاغت ، سخن‌آن‌نسبت به‌عقل هرمطلع اتصالی ، وبه‌ادراك هرسامع قربتی حاصل کند .　　(باقی‌دارد .)

اسامی و یادگار های رجال بزرگ بمنزلهٔ میراث یك ملت است‌که فقر و انحطاط و بدبختی و حتی اسارت هم نمیتواند آنرا از چنگك آن ملت بدر آورد .

ادبیات

قصیده‌ایست که جناب طرزی مرحوم غلام محمد خان
در مدح سید جمال‌الدین افغانی سروده .

نمونه اشعار قرن ۱۹ در افغانستان

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا　　عبیرآمیز و عنبر بیز و روح انگیز و روح افزا
طراوت بخش روی گل پریشان‌ساز بوی گل　　موافق همچو خوی گل بطبع مردم دانا
چو بوی لاله جان‌پرور چو عطر گل روان‌پرور　　دمادم گلستان پرور سراسر بوستان پیرا
حبیب و یاور گلشن رقیب و رهبر گلشن　　خطیب منبر گلشن حسیب دفتر صحرا
ازو طبع چمن تازه وزو بر روی گل غازه　　ازو در گلشن آوازه وزو در بوستان غوغا
بطفل غنچه او دایه بچنگ لاله او مایه　　بفرق زاغ او سایه بدوش باغ او کالا
بسوری رنگ و آب ازوی بسنبل پیچ و تاب ازوی　　شده سرمست خواب ازوی دو چشم نرگس شهلا
بطرف باغ کوشیده بگل چون رنگ جوشیده　　به قد شاخ پوشیده ز غنچه دیبهٔ زیبا
رخ چون گل عرق کرده جواهر در طبق کرده　　قبای غنچه شق کرده چو جیب لاله حمرا
بشاخ سرو و تخت گل نشسته قمری و بلبل　　یکی در شیون و غلغل یکی در مهچه و آوا
رخ گل در بهارستان بدانسان کرده کارستان　　که مانی در نگارستان زنقش دلکش زیبا
بجسم لالهٔ نعمان چنان ازلطف بخشد جان　　که بر طبع خردمندان کلام نغز مولانا
جمال‌الدین نام آور سخن‌فهم و سخن پرور　　خردمند هنر گستر فلك قدر ملك سیما
فلاطون ازغم رویش کند تب‌لرزه در کویش　　اشارات دو ابرویش شفای بوعلی سینا
ترا طرزی ثنا گوید هزاران مرحبا گوید　　بصدق دل دعا گوید چه درسرا چه درجهرا
توئی عالم توی عامل توئی عارف توئی کامل　　توئی فاضل توئی باذل توئی عاقل توئی دانا
فصاحت را تو سحبانی بلاغت را تو حسانی　　عرب را شیرهٔ جانی عجم را دیدهٔ بینا
توئی کشف نکوکاری توئی برهان دینداری　　توئی فرهنگ هشیاری توئی قاموس استغنا

منظرهٔ عمومی شهر کابل و چمن حضوری و بالاحصار

منظرهٔ عمومی شهر کابل و منطقهٔ جشن وبالاحصار

توئی بر سالکان رهبر توئی بر کاملان مهتر توئی برسروران‌سرورتوئی برخواجه‌گان‌مولا
تو شمع بزم ایقانی دلیل راه ایمانی تو اندر بحر عرفانی درخشان گوهر والا
کدامین قطره آبستی که رشك در نا بستی قبول خاص و عام هستی بجا بلغا و جا بلسا
چه نسبت با بشرداری که صد گیتی هنر داری چهادر زیرسر داری که سرها داری اندرپا
تو نور افغانستان اگر تو عود افغانستان مجمر توجان‌افغانستان پیکرتو روح افغانستان اعضا
الا تا نو بهار آید درخت گل ببار آید زخاك مرغزار آید شمیم عطر عنبر سا
بهار خاطرت خرم مبرا از خزان غم چوبوی نافه مشکین‌دم‌چو بوی‌غنچه روح افزا
نه ماه مصروشام هستی که خورشیدتمام هستی تو افغان را نظام هستی زرای روشن والا

هر ملتی که دارای فکر باز و راستی و صداقت و تقوی و شجاعت نباشد آنملت در انظار سایر ملل پست و حقیر شده در عالم قدر و قیمتی ندارد

اثر ژان کور ـ مترجم سید قاسم

یادگار دهاتی

وقتی به منزل کوچك ییلاق خود رسیدم ، هوا از طوفان بارانی سنگین بود . آسمان مثل آنکه از سرب باشد رنگ بنفش تیره رنگ داشت واز پس درختان سفید وگلاب های شگفته منظر غریبی را نمایش میداد . درباغچهٔ کوچکم ،باد گلبرگ های قشنگ را پریشان ساخته ، سبزه همراه آن چنان تزئین یافته بود که گوئی برای جشنی آماده شده است .

خانم همسایه ام ایرما ، نزدیك دروازه ایستاده ووقت توقف درشکهٔ دهاتی، بازوان خودرا بعلامهٔ مسرت بلند نموده بود ـ سگ محبوبش ، ماژورهم در همان نزدیکی انتظار مرا داشت ، این حیوان قوی الجثه هردفعه که به‌ییلاق می‌آیم ، از مسرت ومحبت خود، مرا بشگفت می‌آورد. هربار آمدنم در میان زنان دهاتی ، هلهلهٔ شاد مانی برپامیکند و باتبسم های معصوم وفریاد های شادمانی پذیرائی میشوم ومخصوصاً خانم ها از دیدن حرکات بیخودانهٔ سگ گرگ نمای بزرگ، که از فرط خوشی به اطرافم خیزوجست نموده ، میخواهد از دو ستی صورتم را بلیسد ، خیلی حظ میبرند وتفریح میکنند .

در منزل کوچك ، که نواز خمود زمستان بیدار میشد ، همه چیز را پاك و مرتب دیدم . دوقوغ خوشنمای دربخاری دیواری میسوخت واز دیگ زردك که بالای میخی روی آتش آویخته بود ، نجارات متبوعی به اطراف انتشار می‌یافت .

بااشتهای کامل طعام سادهٔ دهاتی را بهمراهی رفیق خود ماژور ،صرف کردم ، وپس‌ازآن به‌باز کردن بکس های سفری وترتیب اطاق پرداختم .

عادت چنین بود که ماژور ، در تمام ایام بودنم در ییلاق ، روی سکوی بلند مقابل تخت خواب بخوابد ؛ وباقی اوقات یعنی هنگامیکه من عزیمت میکردم ، ایرما تاساعت ٦ صبح اورا درهیزم خانه حبس مینماید زیرا او عقیده دارد که سگ ها هم مثل انسان ها باید موعد معینی برای خواب داشته باشند . اما وقتیکه ماژور افتخار همسفره گی مرا داشت ، خود را مجبور میدید که حرکات کلفت دهاتی را تا اندازهٔ ترك بگوید . بزیر میز بینی خود را روی پاهای خویش گذاشته اگرچه از ماند گی سخت در عذاب‌میباشد، معهذا بهمین قسم صبر میکند تا از نوشتن خلاص شو .

بالاخره وقتیکه نزدیك ساعت ۱۱، می بیند که قلم وکاغذ را جمع میکنم ، آنگاه دهن خود را بفراخی کامل کشوده خمیازهٔ طولانی میکشد وهمراه نوك زبان خویش ، (شب بخیر) گفته ، برای خوابیدن میرود .

❀

❀ ❀

چراغ را خاموش نموده ، روی بستر از یك پهلو به پهلوی دیگر میغلطیدم و به این قسم خودرا برای خواب آماده‌میساختم ... صدای باران شدید از دور شنیده میشد وقتاً فوقتاً آواز غرش رعد ، اعصابم را که درصدد تسلم شدن به جنبش های خواب بود ، مرتعش مینمود .

درین وقت دفعتاً از پنجرهٔ که قصداً باز گذاشته بودم ، نعره های شبیه به غرش حیوانات وحشی بگوشم رسید ... ماژور برخواسته بواسطهٔ وزوزهٔ مخصوص که همیشه اورا از نسل گرگ معرفی میکند ، جواب آن را داد .

باز همان غرش دلخراش تکرار شد اما اینبار به نسبت دفعهٔ اول قویتر و مخوف تر بود . بی اختیار با خود گفتم : ـ کسی را میکشند ، چه میتوانم کرد ؟ درینجا تنها ، بگوشهٔ یك قریه افتاده ام ... پاسبانم ماژور است !...

چند خانهٔ دیگر دراطراف باغ ، به منزل من‌الحاق دارد وچنین گمان میشود که این‌نعره‌ها از یکی‌ازآن منازل خارج میگردد .

متعاقباً باز این کلمات برزبانم جاری‌شد :ـ دراطراف مردم موجود است . عجب که‌هیچیك ازجای خود حرکت نمیکند . ماژورهم گویابه‌این قبیل‌آوازها آموخته است که‌دیگر صدائی نکرده دارد درخوابگاه خود داخل‌میشود وبخواب میرود !

برای‌من این‌صداها بحدی‌مخوف ودلخراش واقع شد که‌اعصابم‌را درهم‌شکست وتمام شب‌یادآن، خواب‌را ازچشمم دور داشت .

❀

❀ ❀

فرداوقتیکه ایورماپرده‌را بلند کرده‌شیرگرم ونان گندمی یعنی‌ناشتای نهاری‌را آورد ، صورت معصومش بنظرم متغایر معلوم شد .

ـ چون چشمش برویم‌افتاد به‌لهجهٔ‌مخصوصی دهاتی پرسید : داد وفریاد شب‌راخوب شنیدید؟

ـ جواب دادم :ـ ایرما، من‌میخواستم، همین‌مطلب‌راازشما بپرسم. بخدا بکوچه‌واقعه‌بود؟ هیچ فرق نمیتوان کرد که‌آیا نعره‌ها ازکدام حیوان وحشی‌بود یاازانسان ؟

ـ خوب هرکدام‌راشماتصور میکنید همان‌باشد زیرا آنکه چنین‌نعره‌ها میکند، وقت‌دیوانگی ازحیوان چندان امتیازی ندارد .

ـ آیاکدام دیوی است که ازفضا می‌افتد ؟

ـ شماچنین تصورمیکنید ؟ نه‌این بدبخت خانم‌لاژاك است‌کاوقت‌مستی چون هوامنقلب وطوفانی باشد، دیوانه میشود . آنوقت . . .

ـ راست میگوئی این‌لاژاك است که چنین‌نعره‌ها میکشد ؟

بلی ، زن‌همان لنگ . همان کهازشیر کرده زیاده‌تر شراب میخورد .

ـ هیچگاه ازاو چنین نعره ها نشنیده بودم !

ـ علت اینست که فقط اوقات طوفان ورعد و برق ، به اینقسم خون در دماغش به جوش می آید . درینمواقع صد شیطان و عفریت را به ارزه می اندازد . حال خوابش برده است‌زیرا بعد از بحران ، خسته شده مثل خوك می غلطد . دیده شود که شب آینده باز چنین احوال باو دست میدهد یا نه زیرا شروع بهار و ماه اپریل ، موقع مخصوص دیوانگی اوست در دفعهٔ قبل کاردی را گرفته می خواست شوهر لنگ خود رابکشد. بد بخت بالو ژاك بیچاره سخت حسادت دارد .

ـ با این لنگ بیچاره ؟ ! ممکن نیست !

ـ بلی باور کنید حقیقت چنان است که گفتم !

ـ خوب بگو به بینم ایرما ، همسایه ها چرا منعش نمیکنند .

ـ ایرما شانه های خود را بالا انداخته ومن از حرکات اوفهمیدم‌که گویا هیچکس بفکراین کار نیست .

باز پرسیدم : ژاندارم چطور ؟

ـ ژاندارم ها ازینجا دورهستند وشما خوب میدانید که مردم ، سخنان خانگی خود را انرا نمیگوید . زیرا اگر چنین گیر دادن ها پیش بشود ، آتش زدن انبار کاه یا غله خانه برای انتقام گرفتن ، چندان اشکالی ندارد .

ـ بلی ایرما این‌را میداند . در دهات ژاندارم ها از چیزی خبر نمیشوند . اما اگر این وضعیت دوام کند لاژاك کدام روز شوهر خود را خواهد کشت .

❁
❁ ❁

بعد از ظهر برای خریداری قهوه به بازار ده رفتم و از بس واقعات شب در دماغم القای نفوذ نموده بود ، بی اراده به خانم خورده فروش لب دریا که ماری نام دارد گفتم : -

- قیل و قال شب را شنیده ای ؟

از جوابات پراگندهٔ ماری چنان فهمیدم که گویا او از این قسم واقعات متأثر نمی شود بلکه از شنیدن آن در چشم های کوچکش برق مسرت میدرخشد .

ازین وقت دیگر به یقین دانستم که ذهن و ادراك دهاتیان با شهر نشینان فرق کلی دارد و تاثیرات مشترك بین آنها یافتن محال است . این مخلوقات جز به مرغ ها ، گربه ها و سگهای خود به دیگر چیز اظهار علاقه نمینمایند .

سر سفره وقتیکه پنجه را در تخم بزرگیکه شبیه بر تخم فیل مرغ بود ، فرو می بردم با خود گفتم : - ها ! حال دیگر شروع کرده ام که بفهمم :- در دهات مردم دق می شوند. خارج دائرهٔ کارها ، عروسی ها و خرید و فروش دیگر هیچ وسیلهٔ تفریحی در دهات موجود نیست . فریاد های این زن و عملیات او ، یك آهنگی زنده گی دهاتی را می شکند و یك نوع ذریعهٔ ساعت تیری برای اهل ده بشمار میرود . انسان طبعاً دارای یك حس مخفی قساوت است که بعضی اوقات در اثر پیش آمد های مختلفه بروز میکند . اهالی دهات نمایش اعدام یك قاتل راوسیلهٔ تماشا میدانند و زنان ازحرکات بخودانهٔ زنیکه از اثر حسادت والکل دیوانه می شود ،تفریح می نمایند به این سبب هیچ میل ندارند که نزد ژاندارم ها رفته ، تفریحات نادرست خود را خاتمه بدهند .

این شب به آرامی کامل گذشت؛ هیچ صدای بلندنشد .

اما حال که نو صبح شده برقك های شدید از دور ابر ها را جریحه دار می نماید . آسمان سنگین گشته و بو های ثقیل روی زمین بفاصلهٔ کمی ، اینطرف و آن طرف نبیر می یابد . اعصاب مثل تار های ویولون کشیده شده است .

دفعةً صدای دروازهٔ نزدیك بگوش رسید ودرهمین لحظه آسمان بواسطهٔ برق بصورت موحشی روشن گشته از سوراخ پرده ، خانم لاژاك را باپیرهن بخه بازی دیدم که شوهر انگش را مانند حیوانی از عقب خود میکشاند . اوژاك بچاره پای چوبی خود را هم همراه ندارد ،

زن دیوانه ، اورایله میکند ولنگ بیچاره ، درموقعیکه زنش ثقیل ترین دشنام های ناگفتنی را برزبان میراند بزحمت دو بار خرد را به دیوار می آویزد .

پرده را نیمه باز کرده باخود فکر میکنم که آیا اورا خفه خواهد کرد یاهمراه کارد شکمش را خواهد درید ؟ از بی صبری بشدت نفس میزنم .

به آهسته گی پردهٔ اطاق های اطراف نیز بالا میشود از لای آن صورت ایرما ، ماری ودیگر زنان قریه را می بینم که باشوق مفرط انتظار نمایش « درامه » را میکشند .

- آیا خون ریزی همین شب واقع میشود؟ یابرای شب های مابعد میماند؟

وعد خوش های خود را دو چند میکند توگوئی امشب میان او وزن دیوانه در نعره زدن مسابقه است .

ازین منظره زانو هایم را لرزهٔ بی اختیار فرا گرفته بود .

- باخود میگویم : این ژاك عجب مرد احمق است آیا اینقدر هم نمیتواند که یك کوزه آب را بروخ زن دیوانهٔ خود بپاشد .

نه این کارهم از دست او پوره نیست . . . اما آب خدائی از آسمان میبارد . . .

❀

❀　❀

اوژاك آنشب کشته نشد ، شب مابعد هم کشته نخواهد شد .

اما یك حس موحش مرا فرا گرفت وآن اینست که خود را ناچار می بینم که مثل سائرین من هم ، اوضاع و حرکات آن زن و شوهر را کشیك بکشم . این حس برخلاف اراده و میل من ، بوجود آمده و مرا بکلی زیر تاثیر خود آورده است . به این کار هیچ میل ندارم ، ولی حس وحشی و کاهندهٔ که بمقابل اراده ام قیام نموده یقیناً از اثر تحریکات ورشته های سری دماغ اختلال یافته آنهائیست که از سوراخ پرده می بینیم .

حال می دانم که درده واقعات نادره این قسم ، انسان را بکلی ازرفتار شخصی و ضبط نفس بازمیدارد و همه حرکات تابع عام میشود .

امافکرمیکنم که این حالت روحی (بهتر بگویم این حالت حسی) برای یك مخلوق صاحب فکر ناموزون است . همین سنجش و تفکر قدری حالتم را تغیر داده جای خود را تغیر دادم در موضعی جاگرفتم که پنجره های آن سوی کشت های کاهو و باغهای میوه دار خاموش ، باز میشود .

سرمای غیر طولانی ، آرای شب ها را اعاده نموده ، کمی بعد اطاق ، منزل ، ابرما ، ماژور و تمامی مناظر آن منطقه را برای همیشه وداع گفتم .

ندانستم که لوژاك کشته شد یا خفه گردید . گمان دارم که هیچ یك از این دو عارضه به او نرسیده است . زیرا هنوز در اعماق روح زنش سایهٔ از سنجش باقی مانده بود و بواسطهٔ آن میدانست که اگر شوهر خود را بکشد ، دیگر در اوقات بیخوردی بر کدام کس نعره بزند و کدام شخص را لگدمال نماید . . .

خدا میداند شاید شکنجهٔ ناقص العضو بیچاره تا حال طول کشیده باشد . . .

ملتی که جز عیاشی و تن پروری یا کسب ثروت و آراستن صورت ظاهر خود منظور و آید آلی ندارد آن ملت بینوا مسکین است و قابل دوام و بقا نتواند بود .

❀

❀　❀

ارواح کوچك و طبایع پست از محنت و ناکامی دیگران لذت میبرند واز پیشرفت و کامیابی آنها آزرده و مغموم میشوند .

(لاروش فوکولد)

مشاهیر

نگارش سرورخان گویا

شعرای افغانستان

درعهد غوریان

عجیبی جوز جانی : اسمش شمس الدین و تخلص عجیبی است مولد او جوزجان (۱) روزگار شاعری را در دربار سلطان بهاؤالدین سام ابن الحسین (سنه ٥٤٤) بسر برد از انشاء بلند اقبال صلات وجوائز بسیاری دریافت واز شعرای بلند پایهٔ عصر خویش محسوب گشت . عوفی در لباب الالباب محض یك قصیدهٔ قطعهٔ نغزی ازو که بمدح سلطان بهاؤالدین سام است می نویسد تاریخ وفات وغیره کوائف زندگی او بدست نیامد .

نمونهٔ کلام :

چون شمع روز روشن از ایوان آسمان　　تا گه در او فتاد بدریای قیروان
دوش زمین وفرق هوا را زقیرو مشك　　سحر سپهر کوزر دا کرده طیلسان
آورد پای مهر چو در دامن زمین　　بگرفت دست ماه گریبان آسمان
برطارم فلك چوشهٔ هند شد مکین　　در خاك تیره شد ملك روم را مکان
گردون چوتاج کسری بر معجزات حسن　　از در ولعل چتر سکندر برو نشان
با همچو شکل صرح ممرد به پیش چشم　　بر روی او فشانده همه گنج شایگان
زهره چوگوی سیمین برچرخ و در برش　　دنبال برج عقرب مانند صولجان
بهرام تافت از فلك پنجمین همی　　چونانکه دیده سرخ کند شرزهٔ ژیان
بر جیس چون شمامهٔ کافور پر عبیر　　کیوان چو دربنفشه ستان برگ ارغوان
پروین چه وقت پویه گران تر کنی رکاب　　جوزا چوگاه حمله سبکتر کنی عنان
دیواز شهاب گشته گریزان بران مثال　　چون خصم منهزم ز سنان خدایگان
اندر شبی چنانکه غضنفر شدی دلیل　　واندر شبی چنانکه دلاور شدی جبان
من روی سوی راه نهاده به فال سعد　　امید خود بریده ز پیوند خان و مال

---

(۱) جوز جان از مربوطات بلخ که در عهد غوریها و غزنویها بصورت ولایت والی نشین افغانستان شمرده میشود .

راهی چنانکه آید از و چشم را خلل　　راهی چنانکه باشد ازو روح را زیان
رنگش چو نیش گژدم و سنگش چو پشك مار　　زین عقل را عقوبت وز آن طبع را فغان
در آب او سمك نرود جز بسلسله　　بر کوه او ملك نرود جز بنر دبان
هرچند ریگ وسنگ وکه وغار او فزود　　رنج و بلای تن ضرر و آفت روان
زو در دلم نبود خطر زآنك همچو حرز　　راندم همی ثنای خداوند بر زبان
خسرو بهاء دولت و دین سام بن حسین　　کاقبال هست بسته بفرمان او میان

ظهیرالدین سکزی :

اسم اوامیر ظهیرالدین نصیر و مولد اوسیستان است ، مردی صاحب جاه و حشم بوده و در عین حال از شعرا و فضلای معروف زمان خود بحساب میرفت . صاحب مجمع‌الفصحا می‌نویسد وقتی از بلاد نیمروز بر سم رسالت بغور رفته و در حضرت سلطان غیاث‌الدین (وفات ٥٩٩) رسیده ادای رسالت کرد و مورد الطاف حضرت سلطان واقع شد صدراجل فخرالدین مبارکشاه غوری اورا انعام وافرداد ودرشکرانهٔ آن مدحها گفت بیشتر ازین چیزی ازاحوال او معلوم نشد .

نمونهٔ کلام .

در مدح صدراجل فخرالدین گوید :ـ

ای بلفظ تو زنده جان سخن　　ای زطبع تو زاده کان سخن
چو نتو درهیچ دور پرنکشاد　　شاهبازی زاشیان سخن
چون تودر هیچ وقت رخ ننمود　　آفتابی زآسمان سخن
نیمکاران طبع و ذهن تواند　　نقشبندان پرنیان سخن
آن سواری که رخ نگردانی　　هرگز از هیچ پهلوان سخن
درسخن شایگان نیست که‌هست　　خاطرت گنج شایگان سخن
داد ملك سخن بده که‌توئی　　مهدی آخر الزمان سخن
لن الملك زن که‌شد سخنت　　مالك الملك در جهان سخن
صد هزاران کرامت و اعجاز　　درج فرمود در نهان سخن

وله

از ادای شکر انعامش چنان عاجز شدم　　کاین‌زمان صدخجلت ازطبع سخنورمیبرم
پیش‌تختش نامه‌اندر سرچو هدهد آمدم　　طوق درگردن‌زشکرش چون کبوترمیبرم

تابتشریفم سروتن کرد چون صبح وشفق　　سرازان صبح وشفق برچرخ واخترمیبرم
داد ای باد رفتارم که بارفتار او　　شرم میدارم که نام باد صرصر میبرم
نی که بریك خلعت معهود مقصوراست وبس　　زاصطناعش صدهزار انام دیگر میبرم
میل یارانم بشکر بودو اینك بهرشان　　شعر فخرالدین بجای شهد وشکر میبرم
اتفاق رجعت ازفیروز کوهم و این عجب　　من بضاعت بار خوز سنان وعسکر میبرم
تشنگان راه عشقش را که بس دل تفته اند　　شربتی از چشمهٔ حیوان کوثر میبرم
شعرمن سحراست ونادانی من بین که سحر　　بر کزافه سوی موسی پیمبر میبرم
برسم ابراست این وبرمن عقل میخندد چو برق　　کاینچنین قطره سوی دریای اخضر میبرم

احمد الکافی :

بقرار نگارش صاحب مجمع اسم وکنیهٔ او فریدالدین احمد ابن محمد ایزدیار کافی است مولد و موطن او در تذکره های موجودهٔ فارسی دیده نشد جز اینقدر که ایام زنده گانی خودرا در فیروز کوه بدر بار سلطان غیاث الدین غوری بسر برده وبرتبهٔ ریاست دارالتحریر سلطنتی سلطان موصوف رسیده حتی بمقام خلافت نیز ارتباطی داشته چنانیکه خلیفه الناصر الدین الله در حق اوالتفاتها نموده از اشعار او معلوم می شود که در سخن مهارتی بسزاداشته ، قصیدهٔ در مدح سلطان غیاث الدین سروده که در تشبیب گل وی و در مدح آفتاب و سایه را در هر بیت التزام نموده و بقول صاحب مجمع بعضی از ابیات این قصیده با ابیات قاضی منصور اورجندی توارد یافته .

نمونهٔ کلام :

ای گل و می را برخسار ولب توافتخار　　چون گل میگون ببار آمدمی گلگون بیار
شکل گل چون شکل جام ورنگ می چون رنگ گل　　هست گوئی هر دورا ازهم صفتها مستعار
باغ را بی گل کجاباشد درین هنگام قدر　　جام رابی می کجاباشد درین موسم قرار
گل زمی جوید شعاع و می زگل گیرد فروغ　　باگل و می عیش کن بی زحمت خار وخمار
خاصه چون سلطان اعظم گل به پیش وی بدست　　مطربان را خواند پیش و بندگان رادادبار
سایهٔ یزدان غیاث دین و دنیا کافتاب　　زان بیار اید چمن کزرای او دارد شعار
شهر یار کافتاب و سایهٔ اقبال او　　بر ستاره سعدو نحس اختران شد کامگار

آفتاب سایه دار است او جهان را گاه عدل　　سخت نادر باشد الحق آفتاب سایه دار
سایه پرورده است خصمش زآفتاب تیغ او　　همچو سایه زآفتاب از بهر آن جوید قرار
از برای سایهٔ او خاك را خدمت کنند　　آفتاب اندر منیر و آسمان اندر مدار
از پی فخر آسمان هردم وصیت میکند　　کافتا با سایهٔ رایات او را سجده آر
درمثل صد شهریارش باشد اندر روزکین　　ز آفتاب اورا بسایه کی گذارد شهریار
همچو سایه از هما آمد همایون برجهان　　آفتاب دولتش کایمن بماند است از غبار
گر همیخواهی قیاس شاه وخصم شاه کرد　　سایهٔ شب را ببین با آفتاب روز کار
گر بصورت آفتابی گردد آن کش دشمن است　　سایهٔ اعلام منصورش بر آرد زود مار

از هری هروي :

جمال‌الدین محمد نام داشته اگرچه صاحب مجمع او را ازفحول شعرا شمرده ولی جز ابیات معدودی که در مدح تاج‌الدین محمد گفته و صاحب مجمع آنرا نقل کرده چیزی از آثار و احوال او ظاهر نیست .

نمونهٔ اشعار :

ای در غم تو گشته مرا چشمسار چشم　　ناخورده می چراست ترا پر خمار چشم
خونم هدر مکن که بسیلابهای خون　　خود می نهد سزای من اندر کنار چشم
جائی رسیده کار که بی وصل روی تو　　با هجر تو بکشتن من گشته یار چشم
دادی بوصل وعده و گفتی زروی طنز　　چیزی که کس نیافت تو از ما مدار چشم
گر وعدهٔ وصال تو جانانا روا نشد　　باری مرا سفید شد از انتظار چشم
گر تیره گشته چشم دارم روا از آنکه　　بی روی تو نیاید ما را بکار چشم
نی نی چراست تیره که هر روز می شود　　روشن زنور طلعت فخر کبار چشم
صدری که ضیت یوسف جاهش بخاصیت　　روشن کند جهان را یعقوب وار چشم
در ملك شاه خواجه صاحبقران توئی　　زانسا نکه برخواهش بود شهریار چشم
بر میکشد زدشمن جاهت بدست قهر　　چرخ زمردی چوز مرد زمار چشم

فخرالدین مبارکشاه :

بزرگترین شاعر روز بردست ترین فاضلی که درین دوره سراغ داریم فخرالدین مبارکشاه غوری است مشار الیه روزگار درازی در خدمت ملک سیف الدین ملک الجبال و سلطان غیاث الدین غوری در فیروز کوه باعزاز و اکرام تمامی زیست می نمود منشات او نظماً و نثراً از فصیح ترین و بلیغ ترین نظر و نثر فارسی است و او نخستین شخصی است که تاریخ هند را بزبان فارسی نوشته و کتاب او اولین نثر فارسی در هندوستان است .

صاحب حبیب السیر کتابی باسم مدخل منظوم در علم نجوم نیز از مؤلفات او شمرده معاصرین او از شعرا و فضلا همه اعتقاد و ارتباطی باو داشته و اکثر کتب خود را بنام او معنون ساخته و قصائدی در مدیح او سروده اند اما اشعار او از تذکره هائی که در دست است بنظر نیامد ابوعمر منهاج الدین جوزجانی که از مؤرخین نامدار افغانستان و دبیر زبردست آن سامان و با مبارکشاه غوری معاصر است یکرباعی او را بتقریب بیان شکار سلطان در جلد اول طبقات ناصری نگاشته است و ما در اینجا عباره فصیح و لطیف او را با رباعی شاعر نامدار غور عیناً نقل می نمائیم :

ثقات چنین روایت کرده اند که سلطان غیاث الدین در اول جوانی معاشر عظیم بود و شکار دوست و از حضرت فیروز کوه که دار الملک او بود تا بشهر زمین داور که دار الملک زمستانی بود هیچ آفریده را مجال نبودی که شکار کردی و میان آن دو شهر چهل فرسنگ بود هر فرسنگی را میلی فرموده بو دتا بر آورده بودند در زمین داور باغی ساخته بود آن را باغ ارم نام نهاده و الحق در میان دنیا مثل نزهت و طراوت آن باغ هیچ پادشاهی را نبود و طول او بقدر دو میدان وار زیادت بود و جمله چشمه های آن باغ بدرختان صنوبر و ابهل و انواع ریاحین آراسته و سلطان فرموده بود تا در جوار آن باغ میدانی ساخته بودند طول و عرض آن میدان مثل طول و عرض آن باغ بود و هر سال یک کرت فرمان دادی تا زیادت از پنجاه و شصت فرسنگ از شکاریان بره کشیدندی و مدتی یک ماه بایستی تا هر دو سر بره ترک شکار بهم پیوستی زیادت از دو هزار شکاری از وحوش و بهائم و سباع از همه اجناس در آن میدان آوردندی در روز شکار سلطان بر قصر باغ بر آمدی و مجلس بزم مهیا فرمودی و بندگان و ملوک یگان یگان سوار در آن میدان برفتندی و شکار میکردندی در نظر مبارک او طاب ثراه وقتی خواست تا در آن صحرا بشکار رود فخرالدین مبارکشاه بر پای خواست و این رباعی بگفت سلطان عزیمت شکار فسخ کرد و به عشرت مشغول شد و آن رباعی این است :

اندر می و معشوق و نگار آویزی　　به زآن باشد که در شکار آویزی
آهوی بهشتی چو بدام تو در است　　اندر بز کوهی بچه کار آویزی

رسم گذشت عسکری در جشن استقلال سال پانزده هم

مشاهیر افغانستان

ابوالحسن فوشنجی : علی ابن سهل ازعرفای مشهور قرن چهارم هجری است که بکنیهٔ خویش (ابوالحسین) یاد شد و در هرات تولد یافته و پس از سن رشد و نیز در نیشاپور شتافته ، صاحب خلق نیکو و اهل طریقت است بروایت نامهٔ دانشوران زمان مقتدر و چند خلیفهٔ دیگر عباسیان را دریافته و عصر عضدالدولهٔ دیلمی را ادراك نموده است و هم در آن کتاب از نفحات جامی علیه‌الرحمه اقتباس میکنند که شیخ ابوالحسن از طبقهٔ خامسه و در طریقت بعصر خود نیکوترین این طبقه بوده علاوه بر تقوی و تدین همت و جوانمردی هم‌داشته ابو عثمان حیریرا دیده و در عراق با ابوالعباس ابن عطاء و در شام با طاهر مقدسی و ابو عمر دمشقی صحبت داشته و با شبلی در بعضی مسایل سخن گفته .

الحاصل این عارف کامل در شهر نیشاپور بسال ٣٤٨ پدرود حیات گفته و در همان شهر مدفون گشت از کلمات اوست : در دنیا چیزی زشت تر از دوستی نیست که مبنی بر سبب و عوضی بود . (١)

در تذکرة الاولیا می نویسند شخصی ازو معنی تصوف پرسید ، گفت امروز اسمی است و پدیدنی و پیش ازین حقیقتی بود بی اسم و نیز در جواب کسی دیگر گفته بود : تصوف کوتاهی امل‌است و مداومت عمل وقتی دیگر در معنی ایمان و توکل بسوال کسی جواب گفته : آنکه نان از پیش خویش خوری و لقمه خورد خائی به آرام دل و بدانی که آنچه تراست از تو فوت نشود .

ابوالحسن سجستانی: شیخ ابوالحسن بشری (٢) اصلاً سجستانی و از عرفای مشهوریست که در قرن چهارم هجری میزیسته متاسفانه تاریخ تولد و وفات او معلوم نیست طوریکه در نامهٔ دانشوران مضبوط است او از پیران شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری بوده و شیخ‌الاسلام در کتاب خرد (تاریخ عرفا) ازو بسیار تمجید نموده و نیزنوشته

(١) لیس فی‌الدنیا شیء اسمج من محب بسبب وعوض .
(٢) بشری بکسربأ و سکون شین وراء مکسور خوانده می شود .

است که از همه پیران ۳ نفر را یعنی شیخ ابوالحسن خرقانی و ابو عبدالله طا قی و شیخ ابوالحسن بشری را از همه بالاتر دیدم و او خود با عبدالله ابن خفیف نسبت داشته بلکه از شا گردان وی شمرده می شود از کلمات اوست که گفته : چون در شخص حسن صوری دیده‌ی ازان پی بحس باطنی ببر .

❀

❀ ❀

ابوالحسن بستی : شیخ ابوالحسن بستی هم از عرفا و فضلا ئیست که در قرن چهار بدیار بست میزیست ، بانکه در بین اهل طریقت شهرتی به سزا داشته متاسفانه در تذکره ها کمتر نام و نشانی ازو ذکر شده بلکه تاریخ تولد و وفاتش هم نا معلوم است فقط نامهٔ‌دانشوران وی را از عرفای قرن چهارم هجری یاد کرده و از شا گردان شیخ ابو علی فارمدی مینویسد .

غرض: شیخ ابوالحسن مرد فاضلی بوده و گاه‌گاهی اشعاری نیز سروده از کلمات اوست که گفته آنرا که همت بر طلب علم باشد هر چند بمقام علم نرسیده باشد لا اقل از جهل مرکب دور باشد و اگر به مقام علم رسید جهل از اطراف وی به پرتگاه نیستی قدم خواهد نهاد و چون در مرد جهل بسیط نباشد او را رفته رفته بمقام قرب خواهد کشانید .

و نیز گفته آنرا که علم است و عمل درو نیست ضایعتر از جاهل است چه جاهل همیشه بر خطای خود معترف و عالم بی عمل خود را اهل خطا نداند و همیشه از وجود او فساد ظاهر شود .

❀

❀ ❀

ابوالحسن نجار هروی: شیخ ابوالحسن نجار از مشهور ترین عرفای قرن پنجم هجری است ، صاحب نفحات‌الانس می نویسد او درو گری بود در قهندز (۱) که کسی با او چندان معرفتی نداشت ولی مرد بزرگ و باشکو هی بود ، وقتی وی را در مکه دیده بودند که پنجاه رکوه (۲) دارباخود داشت شیخ اسلام اورا دیده ودر کتاب خود ازوی بسی چیزها نوشته که عیناً در نفحات نیز مضبوط است که اگر مابه تحریر آن پردازیم پر تفصیل است

(۱) قهندزاز نواحی هرات است که حضرت خواجه عبدالله انصاری هم بآن شهر نسبت‌دارند .

(۲) رکوه بفتح راء وسکون کاف صرف آب وغیره .

غرض شیخ پس از مسافرتهائی چند درقهندز روز گار میگذرا نید ودرهمانجا بسنهٔ چهار صد وپنجاه وفات نموده وهم در همانشهر مدفون گشت از کلمات اوست که میگوید پنج صفت چون‌دربدایت حال مرد را میسر گردد اورا بمقام کمال کشاند : اول حسن خلق که مایهٔ راحت و آسایش است ، دوم نیکوئی رفتار که مایهٔ میل طبایع بدو باشد ، سوم توکل که او را مضطرب نسازد بجهته امر معاش ، چهارم پرهیز گاری که اورا حفظ نماید از ناموس مردمان ، پنجم بلندی همت که اورا باز دارد از دردونان .

❀

❀　　❀

ابوالحسن هروی

این‌مرد محترم نیز ازجمله عرفای هرات است، اصلاً ازمشایخ کازر گاه یا (گازیار گاه) و در بین عوام ابوالحسن سوهان اژن (۲) مشهو است شخص متقی بوده وپیرو بسیاری داشته است مع الاسف تاریخ تولد ووفات او بدست نیامد آنچه نامهٔ دانش وران از کتاب شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری یافته و قید کرده اینست که‌وی در قرن چهارم هجری میزیسته ، وهم برویهٔ شیخ‌الاسلام وی را نیز در مناجات کلمات زیبنده وجملات برجسته ایست ، از قول اوست که میگوید آلهی مارا توفیق ده که‌همواره به طاعت باشیم ومارا غفلت مده که روی ازطاعت برتابیم، آلهی مارا به آخرکار خود مگذار ، که‌در آندم نفس برماچیره شود واز طریق هدایت روی بوادی ضلالت گذاریم .

❀

❀　　❀

ابو عبدالله بلخی

محمد بن فضل بلخی از مشاهیر اسلام دراوایل‌قرن چهارم هجری بوده، صاحب نفحات الانس مینویسد که او از طبقه ثانیه است کنیهٔ وی ابو عبدالله و بلخی الاصل میباشد جهلا و متعصبان وی را بدون گناه و سببی از بلخ بیرون کردند ، بعد ازوی از بلخ مانند او صوفی برانخواست ولی بمحضی که و در سمرقند شتافت شغل قضاوت آنجا بوی تفویض گشت پس ازچندی از آنمحل به نیشاپور عزیمت نمود درانجا گاه‌گاهی حسب دعوت اهالی مجلس میکرد و برکرسی وعظ جلوس مینمود تادر سال ۳۱۹ زنده‌گانی دنیا را وداع گفت می‌نویسند : ابوعثمان حیری بوی نوشت که علامت شقاوت چیست گفت سه‌چیز : یکی آنکه علم د هند و توفیق عمل ندهند ، دوم از اخلاص دور گردانند ، سوم دو لت صحبت

(۲) سوهان اژن سوزن گریاها جامه دوز را میگفتند.

دوستان خدایتعالی دریابند ووظیفهٔ اکرام و احترام بجا نیاوردند ونیز از سخنان وی نقل شده : آن چیز که ببودوی همه نیکوئیها نیکو شود وبه نبودش همه زشتیها زشت گردد استقامتست .

❁

❁ ❁

ابوعبدالله ترمذی

محمدبن علی حکیم ترمذی از عرفای مشهور اسلام وکبار مشایخ است، بروایت نفحات جامی ازطبقهٔ ثانیه است ، حدیث بسیاری روایت کرده واورا تصانیف متعددیست وکرامات ظاهر اندر بیان هر کتاب چون ختم الولایه و کتاب المنهج ونوادر الاصول وغیره کرده علاوتاً تفسیری ابتدا کرده بود که عمر او به انجام آن وفا نکرد ، با ابوتراب نخشبی واحمد خضرویه وابن جلا صحبت کرده وباآنکه نزدمشایخ معاصروتذکره نویسان قدیم حیات و ممات او قدر منزلتی داشته وکسی اورا دریتیم خوانده وبرخی یکتای عالمش گفته اند متاسفانه تاریخ تولد و وفات اونا معلوم است ازقرینهٔمعاصرین او چنان مفهوم‌میشود که در اواخر قرن دو و اوایل قرن سوم میزیسته از کلمات اوست : من جهل باوصاف العبود تیه فهو باوصاف الر بوبینه اجهل (کسی که خودرا نشناسد اورا چون شناسند)

❁

❁ ❁

ابو عبدالله مولی

شیخ ابو عبدالله مولی نیز از بزرگان عالم اسلام است که در زهدو تقوی بزمان خودش شهرتی بسزا داشته .

تاریخ تولد و وفاتش محققاً بدست نیست فقط بقول نویسنده‌گان نامه دانش وران از عرفای اواخر قرن چهار و اوایل قرن پنجم هجری شناخته شده و با سلطان محمود غزنوی معاصر بوده محل نشو و نمایش هرات و هم در آن شهر بنشر مقالات عرفانی‌میپرداخته .

اوباپیر ابو سفید نیز معاصر بوده و هردو در محاضر عامه موعظه میکردند چنانچه روزی در جامع هرات هنگام بیانات خویش گفت اگر شما را توحید صرف در کار است اینك مختصری ازان اظهار نمودم و اگر علم کفج و کدوی (۱) باید ابو سفید آمده و برای شما بگوید .

❁

❁ ❁

ابو عبدالله مختار

بن محمد بن احمد هروی از مشایخ و عرفای مشهور قرن سوم هجری است که باطاهریان و صفاریان معاصر بوده و در هرات اصحاب و

---

(۱) علم کفج و کدوی از کنایات اهالی آن بلاد بوده و آن کنایتیست از علوم مرکبه که نسبت از علم توحید پست تر است.

و پیر و بسیاری داشته باابوبزید بسطامی و شیخ ابراهیم ستنبه هروی نیز هم عصر است .

اصیل‌الدین واعظ صاحب رسالهٔ مزارات می نویسد که پدر سید ابوعبدالله مختار ، محمد هروی از اعیان مشایخ هرات و او از سادات حسینی بوده در علوم صوری و معنوی فی مابین همسلکان خویش کمتر نظیر داشته اند ، ابوالعلی بن مختار العلوی حسینی مشهور بسید امام هم از اتباع او بود که بر حسب وصیت خویش بعد وفات در پایان پای وی مدفون گردید وفات او در سال دوصد وهفتاد و هفت هجری واقع شده و مدفنش در کوه شمالی هرات واقع و بر سر آن عمارتی بر پاشده که زیارتگاه عام است .

❁

❁ ❁

ابو عبدالله طاقی

محمد بن فضل بن محمد طاقی (۱) از مشایخ بزرگ هرات وازعرفای نامدار اوایل قرن پنجم هجری است ، که نزد بعضیها بخواجه طاق مشهور میباشد ، خواجه طاق اصلاً سجستانی بوده ولی در هرات نشو و نما یافته وهمانجا زندگانی را بپایان رسانیده و معاصر باشیخ‌الاسلام خواجه عبدالله انصاری است ، صاحب نفحات مینویسد که خواجه عبدالله انصاری گفته : وی پیر من است و هم استاد من در عقاید خبلیان ؛ اگر من او را ندیدی اعتقاد خبلیان ندانستمی ، وهرگز باهیبت تر (از طاق) هیچ حضرتی راه ندایدم همه مشایخ وی را تعظیم میداشتند داد خداوند ولایات وکرامات بوده وهم فراست داشته است .

وفاتش درسال (۴۱۶) اتفاق افتاده ومدفنش بقول اصیل‌الدین واعظ دربیرون درب خوش هرات واقع است که سلطان ابو سعید بر تربتش عمارتی بنا نمود و سلطان حسین میرزا نیز دهلیز و در بندی درانجا ساخت هر دو پادشاه بزیارت او میرفتند و تا کنون مقبرهٔ وی زیارتگاه واردین هرات است .

❁

❁ ❁

ابو عبدالله مالینی

احمد ابن عبدالرحمن بن نصرمالینی از مشاهیر متصوفین هرات است که در نزد عوام بشیخ ابو عبدالله مالانی (۲) مشهور است بروایت کتاب

---

(۱) طاق قریه ایست در سجستان (سیستان) که آنعارف کامل اصلاً بدانجا منسوب است و ازان رهگذر خواجه طاق یا طاقی مشهور شده اند .

(۲) مالین عجالتاً مشهور بملان وقریه ایست درکنارهری رود سمت جنوبی شهر هرات که پل نهر مذکورهم موسوم به پل مالان است .

مولانا جامی از مهینان مشایخ هرات و از اقران شیخ عمو (صوفی معروف) است و هم باوی متفقاً حج کرده مشایخ حرم را دیده در زهد و ورع یگانه عصر خویش بوده شیخ‌الاسلام خواجه انصار هم معاصرش بوده و بلکه بعد ازممات نیزهمواره بزیارت خاك وی میرفته است ، در تجرید و ترك دنیا همیشه سخن میگفت و سخنانش در دلها کمال اثر را داشت سال تولد و وفات او بطور وضوح معلوم نیست از قرینه معاصرین اوچنان مستفاد میگردد که شیخ ابو عبدالله مالانی در اوایل قرن پنجم میزیسته مقبرهٔ او شان در قریهٔ مالان هرات معروف است .

اگرعقل حکیمی عالم را هم در محیط پستی بیاندازند که همه روزه با فساد اخلاق و جهل و شرارت مواجه باشد بزودی خوی حیوانی گرفته و بدون آنکه خودش هم ملتفت باشد همرنگ محیط خویش میگردد . دیگر چه رسد بکودك ناتوانی که مغز و فکر او مانند نهال تازه ایست که هر طور بآن تعلیم بدهند همانطور تربیت می شود .

تقریض و انتقاد

عالم جدید اسلام

نگارش شهزاده احمد علیخان درانی
مدیر انجمن ادبی

این کتاب که یکی آخر ترین تصانیف نسبت به ادوار سیاسی اسلامیه گفته می شود تصنیف ماهر سیاسیات معروف امریکه دکتور لوتراب استارد (۱) مستشرق امریکائی است که بعد از وصول دیپلومهٔ فراغت قانون ، از دارالفنون « هار در » قدم بعرصهٔ سیاست گذاشت و درد امان همین دارالفنون مشغول بتصانیف و مطالعهٔ سیاسیات دیده شد .

میخواستم ازین کتاب احوال بطل نامداروطن سید جمال الدین افغانی را بصورت مجمل اقتباس کنم ولی خوبی تصنیف نگذاشت تنها حالات یکنفر را خوانده و دیگر آن را نا خوانده ازان عبور نمایم .

مصنف این کتاب اگر چه از میلان نسلی خود داری نتوانسته اکثریه از جانب مغرب دفاع مینماید ولی باید ما به انصاف خود ، او را یك مصنف حکم و یك مورخ منصف معرفی کنیم چه بگمان ما درین موضع تا حال چنین تحلیلات خوبتری بوجود نیامده لهذا امید واریم انگلیسی خوانان و مترجمین فاضل وطن این کتاب را جامهٔ زبان وطنی پوشانده بر تاریخ سیاست اسلامیه یك احسان عظیم بنمایند .

این کتاب مشتمل است بر یك مقدمهٔ کوچك (ولی جامع) و نه فصل و یك نتیجه که خلص همه را میخواهیم در تبصره بیان کنیم .

مقدمه :

مصنف در مقدمهٔ خود به علل عروج و زوال اسلام بحث میکند . اگرچه علل زوال عالم اسلام

---

(۱) Lothrop Stoddard این مصنف دو تصنف عمدهٔ دگر هم دارد که یکی آن :
The rising tide of colour against white xorld - supremacy
نمونه جات رنگین برعلیه سیادت دنیائی سفید ودگر The Revolt against Civilisation
انقلاب بر علیه تمدن است .

بسیار است و درین اسرار بی‌نهایت خروج معتزله را هم در اسباب مهمه زوال اسلامی شمار کرده ولی تصریح مینماید که از باعث اختلاط عناصر غیر عربی نه همینکه خلافت را شده به حکومت شخصی بغداد و دمشق مبدل شده قوای سیاسی اسلام را متشتت و پراگنده ساخت بلکه تفکرات نسلی قبائل غیر عرب در شکل مقتدا پرستی بر بر ها ، اختلاف عقائد فرق مختلفه و عقیدهٔ « همه اوست » هند اهمیت مخصوصی حاصل نموده توحید خالص اسلام را مسخ گردانید .

نزد مصنف اقتدار اتراك هم از مهم ترین اسباب زوال اسلام بوده است ؟

فصل اول :

مشتمل است بر تفاصیل مجمل آن تحریکات که علل و اسباب نشأة ثانیه اسلام میباشد .

تنزل اسلام از قرن سوم هجرت آغاز میشود و در سیزدهم به تنها رسیده، از تموجات بیداری از عرب ظاهر میگردد یعنی قبائل نجیبهٔ اعراق که از مطلق العنانی خلفای دمشق و بغداد متأثر گردیده در قلب صحرا پناه آورده و حریت بدویانهٔ خود را محافظه نمودند ، و میگوید چون اخلاق و رسوم خالصانهٔ عرب از همه زیاد در رجده قائم بماند لهذا ابتدای تحریك بیداری اسلام در شکل وهابیت از همین جا بر خواسته اگر چه مصنف از تنگ نظری و تعصب سخت این مردم شکایتی دارد ولی بعقیدهٔ او « این تحریك در حقیقت اصلاح خالص است » اما باوجود این اقرار و تحریکات جماعهٔ نجد بر مظفریت معتزلهٔ آزاد خیال یقین کلی دارد زیرا میگوید که آنها اسلام را به علوم عصری مطابقت میدهند ، قسمت اخلاقی این تحریك نجدی ها را میگوید که یوماً فیوماً مقبول شده میرود ولی اتراك قوهٔ سیاسی این تحریك را از دست یك سردار خود محمدعلی (۱) باشابه سقوط رسانیدند ولی اخگر های این آتش سیداحمد بریلوی در سرحدهند ، و جنگ آزادی ۱۸۵۷ هند را درد هلی بروز داد .

فصل دوم : مشتمل بر اتحاد اسلام است که سه داعی مهم دارد (۲) عبد الوهاب نجدی شیخ سنوسی، سید جمال الدین افغانی و عوامل مخصوص این تحریك خلافت و حج است .

اروپا رهنمایان بزرگ را مطیع خلیفه دیده آنرا پابا تصور نمودند ولی نزد مصنف این کتاب میانی تحریك اتحاد اسلام در نظام خلافت مضمر نیست بلکه برای پیدا کردن اثرات

---

(۱) بانی خانوادهٔ خدیویه (۲) این حکومت مذهبی در ۱۸۳۰ ع ازدست سکهافتا شد نیزجوش جهادرا درکابل ازاثرهمین نتائج می گویند .

آن حج بسیاردخیل است یعنی هر سال گرد کعبهٔ مقدسه اجتماع نمودن مسلمانان هر دیار و هر تمدن ، هر نسل و هرزبان محرك اتحاد با همی است حتی که عبدالوهاب ، محمد بن سنوسی و جمال‌الدین افغانی (که مبلغین بزرگ بیداری عالم اسلام شناخته میشوند) اهمیت حج بیت الله را حسن نمودند . تحریك اتحاد اسلام یك جز لازمی تحریك نجدی هاست. اگرچه این تحریك در آغاز یك نوع احتجاج برعلیه پستی اخلاق حکمرانان اسلامی بوده ولی تسلسل فتوحات اروپا روی این طوفان را جانب خودتغییر داد از ۱۸۷۰ ع درتمام عالم اسلام خلاف اهل مغرب یك گونه خوف ونفرت‌زیاد شده در۱۸۷۱ ع کشمکش هیجانات ازجانب‌مهدویت مصر ، سودان ، الجزائر ، وجوش وخروش فرقهٔ نقشبندیه آسیای و سطی وخروج های علاقهٔ جنوبی دچ هند وترکستان چینی نتیجهٔ همین‌نفرت بشمار میرود این‌تحریکات تنظیم‌نداشتند ولی‌درآغاز قرن‌نوزده برای‌دور انداختن سلاسل حکومتهای اروپائی جدوجهد متحد شروع‌شد که‌نظام یك‌قسمت آن‌رنگ خالص اسلامی داشت وآن فرقهٔ‌سنوسیه (۱) بود ، ودوم تحریك اتحاداسلام ازمساعی عالیهٔ سیدجمال‌الدین افغانیست .

تحریك اول :ـ زاویه‌های سنوسی‌های افریقه حالامحض‌صورت یك‌خانقاه‌را ندارند بلکه هرزاویه دارای یك وکیل یاعامل ملکی میباشد وازهمین باعث است که درسرزمین افریقه علاوه ازحکومتهای استعماری اروپا یك سلطنت قوی شوکت مخفی‌هم قائم‌شده است که تاحال بجز دکتور ناشیگل احدی ازاروپائی‌ها مرکزحقیقی سنوسی‌هارا ندیده است زیرا سنوسی‌ها مرکز را بر نشان دادن مسکن شیخ خود ترجیح میدهند . ظاهر است که اثر شیخ درافریقه روزبروز روبتزائد (۲) نهاده وعلاوه ازین درعرب نیزرسوخ بسیاری دارد . ترقی خاموش ومستقل این‌فرقه خیلی‌مستحکم است زیرا که سنوسی‌ها درفریب توسیع قبل ازوقت نیامده رفتارسلیم دارند .

وکلای مقدس این‌فرقه ازمدرسه‌ها وزاویه‌های خود مردم‌را درحلقهٔ این‌اخوت شامل میسازند وحبشی‌های افریقهٔ جنوبی نیز به‌تعداد ملیونها مسلمان شده میرود .

(باقی دارد)

---

(۱) چنین اخوتهای صوفیانه دراسلام ازعرصهٔ بسیار وجوددارند ولی‌درقرن نوزدهم عیسوی چنانکه گفته شد سیاست نیز با مذهب توام گردید.

(۲)شاید در هنگام تحریر این تصنیف ودولی حالاچنین‌نیست بلکه گفته میتوانیم که‌قوت فرقهٔ سنوسیه روز بروز کاسته وکم شده میرود .

دیوان ندیم

نویسنده هاشم‌خان شایق

چند ماه قبل یکی از اساتید محترم آقای کمال عاطف بیگ مشاور حقوق باسم (ندیم دیوانی) یعنی دیوان ندیم کتابی بزبان ترکی در عودت دوم خود بطریق یادگار اهدا کرده بودند . چون نوبت مطالعهٔ این کتاب رسید ، معلوم شد که ۱۲ سال قبل در استامبول بمطبعهٔ حروفی بطبع رسیده است صاحب اثر را اگرچه قبلاً میشناختم : ولی راجع بسوانح واشعار این فاضل شهید اطلاعات عمیق تری نداشتم. باز کرده دیدم: در ابتداء بقلم دو فاضل بزرگ ترجمه حال و اشعار ندیم در تحت دو عنوان درج یافته . بعد از آن بقسمت قصیده و تاریخ شروع کرده تا صفحه ۱۳۰ دوام نمود پس ازین از صفحهٔ ۱۳۴ بغزلیات مردف آن تا ۱۸۸ امتداد داده از آن ببعد تاصفحه ۲۰۴ ترانه‌ها ودوبیتی ها و مرثیه ها و سپس از صفحه ۲۰۷ رباعیات، قطعات ، مطلعها و فرد ها می آید . صفحه ۲۱۵ ـ ۲۲۹ را غزلها و مسدسها و رباعیات‌فارسی و دو سه قصهٔ عربی اشغال کرده .

علاوه بر اینها در تحت عنوان ذیل تا ۳۵۲ مسمطات و قصائد و غزل و ترانه اشعار تاریخی و لطائف ترکی که بعد ها بدست آمده است علاوه شده . کذا بقلم مرتب فاضل کتاب از صفحهٔ ۲۵۶ تا صفحه ۳۵۲ یك نعتچه (نعت نامه) ترتیب یافته، حل بسا‌ازلغات واسمای اعلام آنرا توضیح نموده که بر تنویر فکر خوانندگان قوت می‌بخشد مخصوصاً برای اشخاصیکه در اصول سابق :مجهد شخص خودتعلم خوانده باشند ، مفید است. گذشته ازین در عنوان افاده دو باره مرتب فاضل آن خلیل نهاد بیگ راجع بکیفیت ترتیب و طبع وموقع مقبره وبعض نظم و نثر تقریظی که راجع باحمد ندیم افندی سابقا و کنون نوشته شده بایکجدول نسخه های قلمی ندیم وجدول خطا وصواب در حدود ۳۷۴ صفحه باتمام رسانیده .

اکنون لازم است برگردیم بمطلبی که احمد ندیم افندی کیست؟ احمد ندیم ولد محمدافندی ازطرف مادر بحضرت مولانا جلال الدین بلخی ثم رومی میرسد . در اواخر قرن ۱۱ هجری در استامبول تولد یافته تقریباً پنجاه سال زندگانی نموده در اختلال ۱۱۴۳ مثل سائر شهدا در استانبول بآرامگاه ابدی خود خوابیده است. مقبره ندیم‌بقلن غالب خوداو در اسکدار (قصبه ایست از طرف آسیا ملحق بولایت استامبول) در قبرستان (تونس یاغی) نشان میدهد .

احمد ندیم در سه زبان شعر گفته ترکی ، فارسی ، عربی اسلوب این شاعر شیوا بیان بطوریکه میان فضلای ترکی دان معلوم است، ظریف وافکارش شوخ ،احساساتش مستانه بوده آهنگ بیانش خواننده و شنونده را برقص می آورد . چه ، مضامین و خیالات خود را احمد ندیم بیشتر اوقات از مجالس ومحافل ادب وموسیقی وسیرباغ وجشنها اقتباس کرده . از حالت سعادت ورفاه یك سلطنت شعر وذوق خودرابالهام گرفته باوجود اینکه شعرش بسبك عصر مژده ونوزده بوده ولی جوش شباب شعر عثمانیان را بکمال موفقیت اساس گذاشته است. ندیم درنشاط روح وخیال خیلی شبیه است بشمس الدین حافظ شیرازی بدبینی و سقوط خیال ، انزوا و مردم گریزی های متصوفانه را نمی شناسد.

در فارسی اعاظم اساتیذ ادب فارسی ، فردوسی ، انوری و ظهیرفاریابی را بحرمت یاد کرده مخصوصاً ازخیالات عرفی شیرازی و نظیری نیشابوری و حکیم رکناهی و صائب تبریزی اقتباسات فکری نموده است . برینوجه درقالب مثنوی تصویرها و تقریضها ودرقالب غزل تغزلهاو تسبب ها ، و دروزن رباعیات اخلاقیانه مثل بابا افضل کاسی ودر روح مستانه وفلسفیانه مانندعمر خیام رباعی نوشته . مجموع اشعار فارسی آن در حدود دوصدبیت میباشد . بااینهمه رنگینی افکار وخیالاتش در فارسی بپایه اشعار عبدالغفور خان ندیم کابلی که دیوانش درطهران باهتمام آقای سردار عزیزالله خان بسال ۱۳۰۹ بطبع رسیده نمیرسد . ولی درترکی بفارسی واقف لاموری میماند .

در لسان عرب لبید، سحبان ،بحتروا خطل وابوالطیب راشناخته . برسبك اشعارعرب جولانی کرده دوسه قطعه عربی ساخته است . مرتب ، دیگراثری ازاحمدندیم ذکرنکرده بجزاینکه صحائف الاخباررا بترکی ساده ترجمه کردن انراتصریح نموده چونکه درعربی مقتدر ودران لسان مدرس بوده .

رویهمرفته مجموع اشعارترکی وفارسی عربی احمدندیم درین نسخه بچهار هزار وچندصدبیست بالغ میشود بااینقدر اعتنائی که درطبع آن کتاب بخرج داده شده این طبع از رسم و دستخط این شاعر شهید محروم است ، اگرچه دوعصر قبلتر زندگی کرده و بیست وشش نسخه قلمی دردست موجود بوده است .

نگارنده ازنقطه نظروطنیت و اشتراك نسل احمدندیم را بمجمع ادبای وطن خواهان کمعرفی کند وباینوسیله حق وطنداری را ادانماید چه ، درخون احمدندیم شك نیست مجیره های این وطن ودر روح آن افکاراجداد این خاك بحکم قانون وراثت درتسلسل میباشد. چنانچه دراشعار ترکی آن روح

ادب فارسی مشهود میشود . اینک ازجمله بیت های مشارالیه یك قطعه مثنوی چندفرد وچندرباعی ذیلا برای نمونه اقتباس نموده تقدیم میشود :

در وصف حوض دلارا و قصر بی همتا

خوشا حوض در پیش فرخنده کاخ — بکردار دست کریمان فراخ
هما نا دران حوض بلور فام — زمهتاب وازمه گچست و رخام
زد از موج بر گردن عمر بند — در اورد نابیدار در کمند
کمندی که شیرش فکند ازگلو — کشد شیر گردون ز بالا فرو
ز بهروی استاد روشن روان — تراشید سنگ ازدل مهوشان
که شد از گران تا گران اینچنین — ترا زنده و دلبر و دلنشین
به زورق نشینند روی بتان — خروشان وخندان وبازی کنان
شبانگه در اطراف آن شمعها — درخشنده همچون نجوم سما
بران حوض قصری بهشتی نژاد — نشسته چو طوطی برآئینه شاد
مزین بصد گونه رنگ ونگار — بسان گلستان بفصل بهار
تو گوئی یکی نغز طاوس نر — بیفراخت گردن بگسترد پر
به پیش گلستان چو نوکر بپا — ز کوهش یکی پاسبان در قفا
ز دریاچهٔ نور شد کامگار — ز دریا ازآن روگرفته کنار
مشابه بلردی بهشت آن قدر — ز مینو نشان میدهد سربسر
سرا پای دلجوی و خاطر فریب — به موج کندآردش مه بشیب
نبینی چو گردی درو چشم باز — بجز شاد مانی و آرام وناز
همه طرح مطبوع و دانا پسند — همه آرزوی دل هوشمند
بباید که بردی بگردون محاس — که صدر جهانش بیفکند اساس
جهان صدر دانای والا نژاد — فلك پایه دستور رسطو نهاد
وزیر خردمند عالی تبار — جوانمرد فرزانه و هوشیار
هنر را ز کلکش بلندی کام — سخن رازطبعش نشانست ونام
ز دستش بدریای سرمایه ها — ز خلقش بگلزار پیرایه ها

به بزمش سخنها همه پاك و نغز
ندیمانش هریك همه هوش و مغز

برایـد ز گلشن در شـاه وار
ببارد ز گـفتار باغ و بهار

ایا صدر ذیشان نیکو نهاد
سپهرت غلام پرستنده باد

دم قید فردا بیك سو فگن
تودانی که گردون فریبست وفن

بسی همچو ما را بیاوردو برد
جهانرا بیك جو نباید شمرد

بباید در آن کاخك پر نگـار
بسازیم جشنی چو خرم بهار

چو گلها نشینیم خندان به هم
رهانیم دل را ز اندوه و غم

کجا ساقی آن آب یاقوت فام
بیاور که کام جهان شد بکام

بکهنه بهارم هوس تازه شد
چو طنبورم این سر پر آوازه شد

بجوشید مغزم چو خم شد آب
برفت از دلم میل آرام وخواب

بیا تا به بینم رخت شاد کام
بپایت بریزم فرو ننگ و نام

بجامی بمن کامرانی بخش
بسستی طبعم توانی بخش

که تا همچو برجیس گیرم قلم
بزم بزرگـان نوائی زنم

کنم وصف آصف بدانسان به بند
که در شرم ماند کمال خجند

همانا خداوند پاینده باد
جهانش بکام و فلك بنده باد

* * *

افراد

کجادر پرده گنجایش پذیرد قلزم آتش
سرت گردم میوشان حسن رحمی کن بیرقصا

میشود فکرم بفیض نشهٔ صهبا رفیق
آسیاب این دانه را از گردش پیمانه است

خسته عشقم نواهای مزارم میکشد
شمع بزم توبه‌ام باد بهارم میکشد

مرده سیماب میباید همین آینه را
زین سبب آن سینه دایم بیقرارم میکشد

زامداد اشك هرگز دل بهره ور نگردد
طفلی که کوچه گرداست گرد پدر نگردد

انانکه مایه دارند فکر سخن ندارند
بنگر که خامه هرگز از نیشکر نگردد

فیض آگاهی ز تو جوید فلاطون هم ندیم
تو مگر مستی که دامان خم از کف داده

* * *

رباعی

این راز که اهل دل همی میگویند — اندر طلبش کریوه های پویند
انا نکه زصفحه کتابش طلبند — از داغ پلنگ بوی گل میجویند
تاچند حرف یجام گلرنگ نیم — نظاره بیاور گوش بر چنگ نیم
انصاف بده زمانه انصاف بده — این دل نه ز آهنست ومن سنگ نیم
از سردی وی که کس نیاید بیرون — مرغ قفس از قفس نیاید بیرون
چون نغمه زند مطرب مجلس امروز — از کنج دهن نفس نیاید بیرون

معاشرت با مردمان خوش اخلاق و فاضل بهترین مقوی روح جوانان است ، و بر عکس حشرودوستی با اشخاص جاهل و بد بزرگترین بلا و خطر آنها میباشد .

مطبوعات جدید

مجلهٔ مصور مهر :

درین اواخر مجلهٔ موسوم به مجلهٔ مهر که یکی از مجلات تازه و نامدار طهران است باین انجمن واصل گردید. مجله مهر مجله ایست ادبی، علمی ، اقتصادی وتجارتی که ماهانه در حدود ۸۰ صفحه با بهترین مقالات و اشعار نویسندگان معروف و شعرای بزرگ ایران و سایر ممالك باآب و تاب مخصوصی در سر هر ماه شمسی انتشار می یابد ، مجلهٔ مهر از حیث لطافت طبع و قشنگی حروف و زیبنده گی صحافت گویا بهترین مجله ایست که در طهران انتشار یافته است ، ما دوام و بقای این مجلهٔ نفیس را از خدا خواسته بکارکنان آن عرض تبریك می نمائیم و موفقیت شانرا باترقیات و درخشنده گی روز افزون این مجلهٔ نفیس تمنا داریم .

شایقین میتوانند برای اشتراك آن بادرس ذیل رجوع بفرمایند: محل اداره طهران خیابان لاله زار . وجه اشتراك یك پوند .

* * *

مسلمه :

مجله ایست دینی، علمی و تاریخی که در حدود ۳۰ صفحه بزبان اردو ماهانه درتحت نگرانی انجمن اشاعت اسلام ، جالند هر نجاب و مدیریت فاضله خانم محترمه حمیرا خانم در هر ماه انتشار می یابد، از حیث نفاست طبع و قطع و حجم نیز مطبوع ذوق خوانندگان میباشد. ما دوام و بقای این مجله را که اثر خامهٔ یك خانم فاضله ومسلمهٔ هند ویگانه هدف آمال آن اشاعه وتبلیغ اوامر وفضایل اسلامیست ازخدا خواسته وبرای مدیرهٔ فاضلهٔ آن نیز درین راه توفیق رفیق میخواهیم .

* * *

رساله ندیم:

رسالهٔ ایست هفته وار که در حدود ۷۲ صفحه با تصاویر زیبا ومضامین قشنگ اخلاق وادبی و غیره در تحت مدیریت فاضل محترم انجم هفته وار در بانکی پورپتنه از گیا شایع میشود ، قیمت سالانهٔ آن ٤ روپیه و شش ماههٔ آن ۲ روپیه و ٤ آنه است و تا حال دو شمارهٔ آن بادارهٔ مجلهٔ کابل رسیده از مضامین مفید آن محظوظ شده دوام و بقای این رسالهٔ نفیس را باترقیات روز افزون آن استدعاداریم .

« کابل »

تاریخ

تحقیقات طبقات الارضي

در افغانستان

مترجم سید قاسم خان

علم طبقات الارض درجملهٔ علوم طبیعی اهمیت زیاد دارد ودراثر مساعی هیئت های این شعبه ، امروز کمتر حصهٔ درعالم باقی مانده خواهد بود که تشکیل طبقات الارضی آن تحقیقات نشده باشد .

مطالعات طبقات الارضی وطن عزیزما افغانستان نیزتابسیار مدتها معطل مانده بودواگر درنیمهٔ آخرقرن ۱۹ بعضی قسمت های آن بواسطهٔ علمای این شعبه ، تحقیق شده بازهم تاکنون کمترکسی ازخارجیان وهموطنان ازآن اطلاع دارند .

لهذااینک برای معلومات اهالی وطن عزیز وخارجیانیکه ازاین تحقیقات اطلاع ندارند، به ترجمهٔ تاریخ وچگونه گی تحقیقات طبقات الارض افغانستان که درکتاب (هندوکش وکابلستان) مؤلفهٔ مسیوفورن فرانسوی (طبع پاریس ۱۹۲۷) بقسم مختصر بنظر رسیده ، اقدام مینماید.

(سید قاسم)

تحقیقات طبقات الارضی افغانستان تاکنون بقسم اصولی اجراءشده نتوانسته ات معهذابعضی علمای این شعبه (طبقات الارض) نتیجهٔ تحقیقات خودرا که دردوران مسافرت های کوتاه درانجابعمل آمده است ، نشرکرده اند . اگرچه این تشریحات اهمیت وقیمت زیاد دارد ، مگر متأسفانه یکی ازعلمای مذکور مدت کافی درافغانستان مانده نتوانسته است تاتحقیقات خود را بطور اساسی اجراء بدارد ودرجزئیات مداخلت کند .

تاجائیکه من معلومات دارم ، اولین اروپائی که راجع به تشکیل طبقات الارضی خاك افغانستان معلومات داده ، داکتر لارد میباشد .

داکتر لارد در سنهٔ ۱۸۳۷ در هیئت انگلیسی که رئیس آن (بورنس) بود ، بحیث طبیب داخل افغانستان شده از کابل به ترکستان مسافرت نمود . این شخص درياد داشتیکه بسال ۱۸۳۸ در مجلهٔ « جورنل آف آزیاتیك سوسایتی » نشر شده راجع به طبقات حجری گنیس

(Gneiss) و میکاشیست (Micaschiste) درهٔ غوربند و گرانیت (Granite) « سنگ خارا » هندوکش تشریحات داده در باب احجار اخیرالذکر مینویسد : « این گرنیت ها مرکب از فدسپات (Fedspath) سفید و هورنبلند (Hornblende) (۱) است . »

طبیب انگلیسی در طول راه تپه های آهکی را کشف کرده اماتاریخ تشکیل آن را نگفته است . از روی نوشته هایش معلوم میشود که رگ های آهن ، سرب و آنتیمون (یك نوع مادهٔ معدنی) بیشتر جلب توجه او را نموده بود .

پس از او در ۱۸٤۰ کاپیتن (دروند) انگلیسی مناطق غلزائی را که به جنوب شرق کابل وشمال شرق غزنی واقع است ، سیاحت کرد . ودران جاها احجار آمفیبولیت (Amphibolithes) آهك پالئوزوئیك (Calcaires Paléozoïque) ومیکاشیست را ملاحظه نمود . چون مأموریت او عبارت از تحقیق معادن بود ، لهذا در یاد داشتیکه بسال ۱۸٤۱ در مجلهٔ « جورنل آف آزیاتیك سوسایتی » نشر شده ، بیشتر در همین قسمت پیچیده است .

بعد ازین چندین سال ، دیگر هیچ کسی در خاك افغانستان داخل نشد زیرا بواسطهٔ عدم استقرار اوضاع سیاسی ، سرکها بی امن و مناسبات دیپلو ماتیکی مقطوع بود .

تا آنکه در ۱۸۸۰ مابین افغانستان و انگلستان جنگ واقع شده و همین جنگ برای یك عالم طبقات الارضی انگلیس موسوم به (گریزبك) که جز و هیئت اعزامی سمت قندهار بود ، فرصت داد که منطقهٔ بین کویته و گرشك را معاینه نماید .

دراثر زحمات همین عالم است که امروز ما تایك اندازه به ساختمان حصص تحقیق ناشدهٔ وسیعی آشنا ء شده ایم .

قدیمترین اراضی قسمت های جنوبی که گریز بك سیاحت نموده از احجار آهکی تباشیری تشکیل شده وبعضی حصص آن بواسطهٔ طبقات حجری جدید ، مستور است .

گریز بك در بن مواضع تشکیلات حجری « ایوسین » ، « میوسین » ، « پلیوسین » و « پوست پلیوسین » را نیز یافته است .

---

(۱) همهٔ این لغات ، اسامی احجار و طبقات زمینی است که در فارسی معنی صحیح ندارد بلکه در علم طبقات الارض تقریباً همه زبانها به یکسان میباشد دیگر لغاتیکه از همین قسم درین مقاله ذکر شده هم مثل اینها عبارت از اصطلاحات علمی است که ترجمه نمیشود . مترجم .

در ۱۸۸۳ گریز بك همراهی جنرال کینیدی به تخت سلیمان رفته ، یك قسمت از کوهای سلیمان را معاینه کرد .

در ۱۸۱٤ الی ۱۸۸٦ گریز بك بهیئت تحدید سرحدات شمالی افغانستان شامل بود. گریز بك درچندین یاد داشت هائی که تحت عنوان فیلد نوتس « یاد داشت های میدان جنگ » نشر نموده وضعیت طبقات الارضی قسمت‌های هرات ولایات شمالی افغانستان، یك حصهٔ هندوکش ودرهٔ کابل را شرح میدهد: بقرار تحقیقات او ، تمام حصص شمالی افغانستان از یك طبقهٔ احجار تباشیری مستور میباشد اما علت اینکه گریز بك این حصص را بیشتر اهمیت میدهد اینست که او درآنجا ، احجار آنترا کولیتیك (anthracolithiques) کشف نموده است .

درسنه ۱۸۹۱ بازهمین شخص سفید کوه را معاینه نموده وتمام تعبیرات و مملو ماتی را که درخصوص این تحقیقات آخرین ، و ملاحظات قبل الذکر خود نوشته ، تقریباً باتمام ، واقعیت وحقیقت دارد .

در سال ۱۹۰۵ ماك میهون انگلیسی قسمت سیستان را تحقیقات نمود . یادگار های این عملیات او در مجلهٔ (جیو گرافیکل جورنل) منطبعهٔ سال ۱۹۰٦ باقی مانده است . مواد پالؤنتولوژیك (علم نباتات وحیوانات محجر)این حصص بواسطهٔ وردنبورگ انگلیسی که‌دران وقت بلوچستان را تحقیقات میکرد مطالعه شده است .

بعد بسال ۱۹۰۸ مستر ایچ - ایچ هایدن مدیر (جئولوجیکل سروی آف اندیا) مسافرتی به‌شمال هندوکش نمود .این شخص درقسمت مهم‌راه مسافرت خویش خط‌السیر گریزبك راتعقیب کرده وخوشبختانه کشفیات موخرالذکر را تکمیل نموده است . سرهایدن موقع مراجعت از راه کوه بابا دران حدودیك مرکز حیوانات واراضی دیونین (قسمی از اراضی رطوبی مشابه‌به حصص ولایت دیون در انگلستان) را مکشوف ساخته علاوه برین نامبرده بمقام خورد کابل یك طبقه از مرسوبات بحری یافته ودر حین همین زمان اراضی آهکی (پرموکار بونیفر علاقهٔ بامیان را مطالعه وتاریخ تشکل طبقات تباشیری (آهکی) آن جاها را سنجش و تعیین نمود.

هایدن دریاد داشت هائیکه بسال ۱۹۱۱ نشر شده ، سیاحت خود را در افغانستان بقسم مفصل شرح داده و راجع بمقامات دیده گی تحقیقات و نظریات دیگر سیاحین سابق را تائید نموده است .

در سنه ۱۹۲۳ داکتر ترنگلر المانی اولین نتائج مسافرت خود را که براه هریرود وهزاره از هرات تا سرخ آب انجام داده بود نشر نموده است .

بالآخره آخرین تحقیقات که تاکنون در قسمت طبقات الارضی افغانستان بعمل آمده ، عامل آن من هستم که در تابستان ۱۹۲۳ جبال هندوکش و سلاسل اطراف آن را بصورت مکملتری مطالعه نموده ام . درین سفر پس از ملاحظهٔ درهٔ غوربند و علاقهٔ بامیان در منطقهٔ که تاآنوقت بکلی نامکشوف بود (نواحی هندوکش) داخل شدم و احجار گرانیتی (سنگ خارا) درهٔ اندراب را که تاکوتل خاواك (۳٦۰۰ متر ارتفاع) ممتد شده ، کشف کردم.

بعد این کوتل را که بدخشان وکافرستان بواسطهٔ آن بهم ملحق میشود ، از شمال به جنوب طی کرده ، در حالیکه درهٔ پنجشیر را از حد چشمه های دریانا جلگهٔ کوه دامن تعقیب مینمودم سمت غربی حوضهٔ مذکورا سیاحت نمودم .

علاوه برین در سال ۱۹۲۳ و ۱۹۲٤ بوسیلهٔ چند بن مسافرت کوچک در اطراف کابل ، علاقهٔ کابلستان را مطالعه کردم .

ملاحظات وتحقیقات من ، درکتاب (هندوکش وکابلستان) بسال ۱۹۲۷ در پاریس نشر گردیده است .

اخبار علمیه

جراحی مهم در کابل

چند روز قبل یك نفر از طلاب جوان مدرسه حربیه موسوم به محمد سرور خان موقعیکه بی احتیاطانه می خواست ذریعهٔ بایسکل دو نفره ، از کوتل سنگ دار و پر پیچ قصر چهل ستون فرود آید بشدت به سنگ های کناره خورده جمجمهٔ سرش درهم شکست واستخوان های آن داخل مغز سر نامبرده فرورفت

چون مریض را به شفاخانهٔ عسکری آوردند ، اطبا بدواً گمان میکردند که عملیات سر او نا ممکن میباشد اما داکتر رفتی کامل بیگ داکتر معروف کابل و مشاور اداره مستقله طبیه که در فن جراحی نیز مهارت فوق العاده دارد ، پس ازمعاینهٔ مریض باجرئت فوق العاده به عملیات آن اقدام نمود. بقسمیکه دراثر همان عملیات و معالجهٔ ما بعد مشارالیه مجروح مزبور در ظرف یك هفته روبه بهتری گذاشت . ما درین جا خلاصهٔ چگونگی جراحت و صورت معالجهٔ آن را که خود داکتر رفتی بیگ ، شرح داده برای مزید اطلاع قارئین ذکر مینمائیم :

ابتداء که داکتر موصوف مریض را معاینه نموده ، در سر و جمجمهٔ او اثری از جراحت معلوم نمیشد اماآماس زیاد درحد پیشانی ظاهر ومجروح بیهوش بود ، بنابران وضعیت خطرناك مینمود . دران وقت دوقسم فرض و احتمال بگمان میرسید : یکی اینکه استخوان سرشکسته وبواسطهٔ جراحت داخلی مغز زیرو بالا شده است دیگراینکه: دراثر فرورفتگی جمجمه مغز صدمه خورده واعصاب ازکار مانده .

داکتر برای امتحان سوزنی را به حد کمر در میان مغزستون فقرات فرو برده قدری ازمائع نخاعی بیرون کشید . چون این مائع خونین معلوم میشد ، شق دوم درنظرش قریب الیقین گردید . لهذا پوست روی پیشانی را ازوسط بقسم صلیب ٤ تر که بازکرده عضلات پیشانی را دورنمود ودید که بقدر ٤ ونیم سانتیمترازاستخوان فرورفته وحداستخوان بینی واستخوان سوراخ چشم درز شده است. به این قسم دانست که چون درسطح بیرونی استخوان به این اندازه فرورفته گی پیدا شده درقسمت

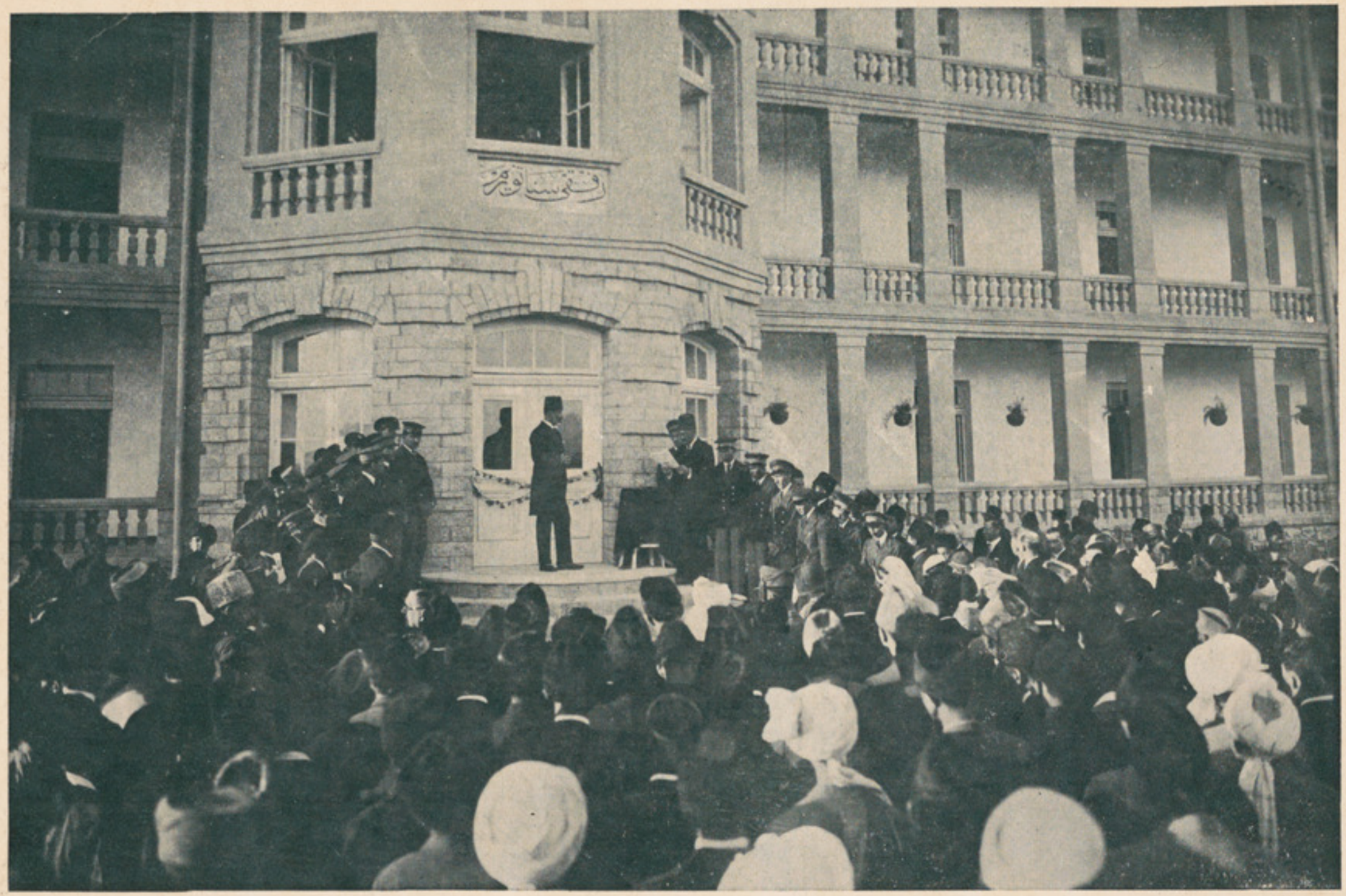

درموقع افتتاح رفتی سناتوریم
لایحه ازطرف رفتی بیگ عرض و قرائت می شود

داخلی البته که چندبرابر این بیشتر فرورفته خواهدبود . آنگاه استخون شکستهٔ بالای پیشانی را ازحدود بندهای آن کشیده قسمت فرورفتگی‌را ازآن‌جدا کردوچون درزیرآن‌بالای مغزلخته های خون بود ، سبب بیهوش شدن‌مجروح مکشوف‌شد که یعنی دراثرفا سدشدن پردهٔ اول ودوم می‌نژه (طبقه عضلوی که زیراستخون جمجمهٔ وبالای مغز سر واقع‌است) مغزرا صدمه‌رسیده واعصاب عاطل گردیده است .

بنابران پس ازپاك کردن‌طبقات مذکور ورفع طبقهٔ اول آن که‌دورنیر (euruière) نام‌دارد زخم را بسته وبرای آنکه از سبب درز شدن دماغ ازین راه زخم فاسد نشود ، به پرستار ها هدایت داد که وقتاً فوقاً دماغ مجروح راضد عفونی وپاك کنند .

به‌این قسم پس از یك هفته که او را بقسم مصنوعی تغذید میکر دند ، مجروح مذبور بهوش آمده روبقوت گذاشت وبعد ازدوهفته شروع کرد به‌راه‌رفتن وامید است ، پس‌ازیکماه بکلی صحت یافته‌ازشفا خانه‌خارج‌شده بتواند امروز که روز ۲۰ است زخم‌فقط برابریك نیم افغانی باقی مانده است .

داکتر رفقی بیك درین عملیات ، استخوان شکسته را بکلی کشیده واپس نگذاشت به این مقصد که عوض آن ، طبقات میننژ بهم وصل شده ، جراحت را بپوشاند زیرا در صورت پس گذاشتن استخوان شکسته امکان داشت در اثر فشار آن بر مغز مرض مرگی و خرابی دماغ پیدا شود یادر سر برجسته گی و زخم بزرگ باقی بماند .

یك احتمال دیگر که باقی ماند اینست که شاید پس از ٤ ، ٥ ماه بسبب درزیکه در استخوان اطراف چشم و استخوان بینی شده ، زخم برجسته‌گی تولید کند . لهذا داکتر مشارالیه فکر دارد که پس از مدتی سراو را ذریعهٔ ایکسریز معاینه کرده درصورت لزوم یك‌عملیات خفیف‌دیگر بکند. این عملیات جراحی در قسم خود ، اهمیت زیاد دارد و در مملکت ما تا کنون نظیر آن به چنین کامیابی انجام نگرفته بود .

طیارهٔ میتسوبسی رقم ۹۲

صنایع هوائی حکومت جاپان درین سالهائی اخیر در بارهٔ ایجادات و ساختمان طیارات وموتر های آن کوشش فوق‌العاده میکند باید که این صنایع شان در هر وضعیت از صنایع خارجی ها پس نماند لازم است که چنان یك صنایع سنگین هوائی در مملکت تولید نمایند که از تمام احتیاجات خارجی ها درین باره آسوده خاطر باشند و حکومت جاپان در بارهٔ ساختمان طیارات حربی خیلی عجله می‌نماید وپول زیاد برای بدست آوردن نمونه های خوبترین طیارات خارجی بخرج میرساند تا از روی نمونه های مزبور مثل بهترین رقم های جدید طیارات خیلی اعلی بسازد. ازان جمله ـ طیاره میتسوبیسی رقم ۹۲ در کار خانهٔ کاگویبا ساخته‌شده که‌سال گذشته بعدازامتحانات صحیح در سلك عسکری داخل گردیده این طیاره دو نفری کشافی و دو باله است .

موتر آن از رقم میتسوبیسی (۴۰۵) اسپ قوه دارد و در یك دقیقه بصورت وسطی ۲۲۰۰ دور میخورد وزن آن ۳۰۵ کیلوگرام است. این طیاره تمام حرکات و دور هائی مختلفه (معلق زدن) را اجرا میدارد. وزن پرش این طیارهٔ کشف جدید ۱۷۲۰ کیلوگرام وسرعت وسطی آن ۲۲۰ کیلومتر و ارتفاع سر هزار متر را به ده دقیقه گرفته میتواند. شکل آن بیشتر به طیارات دو نفری فرانسوی شباهت دارد .

طیارهٔ شکاري مخصوص کشتی ها رقم ناکاد زیما ۹۰ :

این‌طیاره یك نفری ویك‌باله است وموترآن ازرقم یوپتر ۴۵۰ اسپ قوه دارد ازدیدن‌این طیاره انسان گمان‌میکند که گویا طیارهٔ شکاری امریکائی کرتیس کااوك‌را کاپی کرده باشند. ماشیندارهای این‌طیاره به‌فاصلهٔ دوسوت ازهمدیگر واقع ونصب بوده وقت‌پرواز هردو ماشیندار آن یکجا فیر میکنند ونشانگاه ماشیندار برای‌فیرکردن درپیش آئینهٔ روبروی پیلوت نصب‌است . معلومات‌اساسی دربارهٔ این‌طیاره قرارذیل است : طول‌بالها ۹ متر ، طول‌جسد ۷متر ، بلندی ۳ و ۴ متر ، وزن عمومی‌آن‌تقریباً ۸۸۰ کیلوگرام، سرعت وسطی آن ۳۲ کیلومتر فی‌ساعت‌است . سرعت نشست آن‌درزمین ۸۰ کیلومتر فی‌ساعت بوده وارتفاع سه‌هزار متررا به ۴ دقیقه وده‌ثانیه میگیرد .

طیاره بومبار دمان ثقیل کاواسانی :

این طیاره که (دون دو رنی نی نیپون) نامدارد دارای دو عدد موتر (ب‌م‌و) بوده هرکدام موترش شش‌صد اسپ قوت‌دارد وتقریباً این‌طیارهٔ کاپی طیارهٔ (دوف) آلمانی است که درسنه ۱۹۲۵ ساخته شده ۱۶ نفر مسافر ودونفر پیلوت‌را به‌هوا صعود میداد،

معلومات فنی این طیارهٔ جاپانی قرار ذیل است : طول بالها ۲۸ متر ، طول جسد ۵ و ۱۹ متر ، بلندی شش متر ، وزن خالی آن ۴۵۰۰ کیلوگرام ، وزن وسطی که میبردارد ۳۳۰۰ کیلوگرام، سرعت آن درهوا ۱۹۵ کیلومتر فی ساعت .

کشتی پرندهٔ سه موتره رقم ۹۱—۱ :

این طیاره کاملاً ازفلز ساخته شده یك ماله وسه موتر اسپانوسویزا دارد که قوهٔ هریك ازآن ۷۰۰ اسپ است واین موترها عموماً دربال نصب میباشد . درین اواخر این کشتی پرنده با کشتی پرندهٔ انگلیسی معروف به(شورت) درمعرض امتحان قرار داده شده بود بعداز امتحان هویدا گردید که این طیاره ازطیارهٔ انگلیسی دربسیار چیزهائی خود پس تر است . سرعت این طیاره ۲۱۸ کیلومتر فی ساعت ، وزن محموله اش ۱۰۷۰۰ کیلوگرام است .

موتر هوائی نفتی انگلیسی :

بعد از امتحان پنجاه ساعته موتر نفتی را در طیارهٔ رقم انگلیسی در فرنبورد نصب کردند که در هوا امتحان کنند این موتر نفتی نسبت بوزن وقوه اندازهٔ خود مطابق به موتر های بنزینی است قوهٔ آن ۶۰۰ اسپ و وزن آن ۶۷۵ کیلوگرام میباشد این موتر جدید نفتی هوائی در کار خانهٔ موتر سازی معروف رولس رایس ساخته شده در هر دقیقه از ۱۹۰۰ الی ۲۰۰۰ بار دور میخورد .

ریل سبك باموتر الکترو جنراتور :

نظر به اطلاع نمایندهٔ جریدهٔ (تایمز) ازنیویارك شرکت راه آهن (یونی اون پا سیفیك) امریکا ساختن چنان قطار آهن سبك را شروع کرده که موتر های آن بذریعهٔ الکترو جنراتور حرکت خواهد کرد سرعت قطار مذکور بصورت وسطی ۱۴۵ کیلومتر بوده و سرعت انتهائی آن به ۱۷۰ کیلومتر فی ساعت خواهد رسید ، شرکت مذکور اظهار عقیده میکند که ساختمان این قطار جدید به ۲۵۰،۰۰۰ دالر به اتمام خواهد رسید واین قطار عبارت از سه واگون بوده در بین هر کدام آن یك برنده خواهد بود . عموم وزن این قطار ۸۰ تن خواهد بود . وان گون های این قطار یا از آلمنیوم و یا از فولاد که زنگ نمیزند ساخته میشود وکلکین های این قطاراز همان قسم شیشهٔ که نمیشکند تهیه خواهد شد. تبدیلات هوائی این واگون

بذریعهٔ امواج هوا بوده و این امواج هوا سرد و یاگرم خواهد بود. در واگون اول این قطار موتریکه دارای ۶۰۰ اسپ قوت بوده‌و بواسطهٔ الکترو جنراتور بکارخواهد افتاد نصب میشود.

آلهٔ غواصی کامل از فلز :

ادارهٔ مخصوصی غواصی انگلستان درین اواخر بساختن چنان آلهٔ غواصی موفق شده است که کاملاً از فلز میباشد وزن عمومی این آلهٔ فلزی ۸۰۰ پوند انگلیسی است . این آله نظر به آله های سابق مزایای زیاد دارد و درغواصی و تحقیقات تحت البحری معاونت زیاد می رساند .

غواصی که باین آله مجهز باشد میتواند تا عمق ۱۲۰۰ فوت پائین شده عملیات نماید . اختراع این آله برای اجرا آت غواصی اهمیت زیاد دارد .

ریکاد و سرعت درطیارات کوچك و سبك :

آژانس هاواس اطلاع میدهد که پیلوت فرانسوی دیلموت ریکارد سرعت‌را در طیاره های کوچك و سبك فسخ نموده و درطیارهٔ که ۴۵۰ کیلوگرام وزن‌داشت صد کیلومتر رابه ۱۷ دقیقه ۶,۵۸ ثانیه قطع کرده‌است یعنی سرعت طیارهٔ اوفی‌ساعت ۷۶۵ و ۳۳۳ کیلومتر بود .

پراشوت بزرگ :

درامریکا پراشوت (چتری نجات) بزرگی اختراع گردیده‌است که ۲۴ متر قطردارد واین پراشوت برای‌مقصد فرودآوردن محل نشیمن کامل مسافرین که‌درطیاره میباشد بکارمیرود ودرامتحان این‌پراشوت، باوزن(۱۲۰۰) کیلوگرام‌سرب‌ازخانهٔ طیاره‌بزمین انداخته شده وسالم‌وبه آهسته‌گی بزمین فرود آمده است . برای کشیدن پراشوت بزرگ یك پراشوت کوچك اتوماتیك وصل گردیده است. این‌پراشوت کوچك به آهسته گی وبذریعهٔ ماشین بواسطه امرپیلوت باز میگردد ونشیمن گاه پیلوت و مسافرین‌را مکمل ازجای آن بلند نموده در حالیکه طیاره خود بخود بزمین می‌افتد ، به آهسته گی سلامت پائین می آورد .

این‌پراشوت برای۱۲نفرمسافر گنجایش‌داردوازابریشم ساخته‌شده دکمه‌وچنگك‌های آن‌پیش پیلوت وصل‌میباشد واین چنگك‌ها خانهٔ‌مسافرین‌راازدیگر اعضای طیاره رهامی سازد. این‌پراشوت بزرگ‌درمدت‌سه‌ثانیه باوزن۱۲۰۰ کیلوگرام باز میگردد وبسرعت ۵,۳ متر فی‌ثانیه بزمین فرود می‌آید .

بواسطهٔ این اختراع قیمت دار احتمال خطر پیلوت و مسافرین تقریباً بکلی قطع می شود و شاید در اندك زمان در طیارات سفری عموماً خانه های نشیمن مسافرین ازدیگر اعضای طیاره جدا ساخته‌شود این پراشوت‌نه‌تنها برای‌نجات مسافرین‌استعمال خواهدشدبلکه در زمان‌حرب خیلی وظائف عمده رااجراخواهد کرد .

سپاهی مصنوعی :

در شهر نیویارك در یکی ازنمایش ها آدم مصنوعی (یا سپاهی مصنوعی) نمایش‌داده‌شد: این آدم مصنوعی در جنگ آینده تغیرات زیاد را تولید خواهد کرد . این‌آدم مصنوعی خیلی بزرگ از فولاد ساخته شده و در پیش روی آن موتری که چهل اسپ قوت‌دارد نصب‌بوده و ادارهٔ آدم مصنوعی بذریعهٔ رادیو می شود این آدم بزرگ مصنوعی راه رفته و تفنگ فیر کرده می تواند حتی میتواند بمب ها ـ دستی و شمشیر را استعمال کند .

اعلان هوائی :

درین سالهای اخیر آلهٔ قوت دهندهٔ صدا خیلی ترقی یافته شرکت های امریکائی درساختن آن زیاده کوشش دارند آلهٔ مذکور عبارت است از موتر الکتریکی همراه آلهٔ آخذهٔ بادی و آلهٔ قوت دهنده صدا و میکرافون . این آله دارای دوهزار وات قوه است و صدای‌انسان را سه ملیون دفعه قوی‌تر می‌سازد . وزن این آله ششصد کیلوگرام است و تنها در طیارات بزرگ استعمال شده میتواند برای عملیات آن دوتفربکاراست: یکی نطاق و یك تفرمیخانیك .

آلهٔ خورد این رقم پنجا گرام وزن دارد و در طیاره به ارتفاع ۷۵۰ الی یکهزار متر عملیات میکند برای نشر دادن صدا باید بمقابل باد رفتار کرده و حرکت موتر آن بطی باشد .

این آله در زمان حریق جنگل کالیفور نیا معاونت کلی رسانیده است و طیارات از هوا مناطق لازمه را تعین نموده بالای نفری اطفائیه اوامر داده و آتش را خاموش میکردند .

این نوع آله ها در امریکا برای اعلانات و برای خدمات عسکری خیلی معاونت رسانیده حتی در زمان حرب و حرکات عسکری نیز از هوا بذریعهٔ این نوع آلات دادن اوامر امکان دارد .

مزیت عمدهٔ این آله همین است که اشارات استاسیون های رادیوی زمین به او اذیت رسانیده نمیتواند و بهمین واسطه برای خدمات‌سیاسی نیز از آن‌کار میتوان گرفت. این آله مثل آله های ناشرالصوت کار کرده مگر در ذات خود آلهٔ قوت دهندهٔ الکتریکی است .

آلهٔ جدید برای جراحی چشم

جراحی چشم همان طوریکه برای مریض طاقت فرسا و خطرناك است بهمان اندازه برای جراح نیز مشکل میباشد چنانچه از قدیم الایام جراحی چشم یکی ازمشکل ترین شعب طبابت بوده است و بهمین مناسبت اطبأ دران باره بیش از سائر شعب بذل توجه بعمل آورده اند .

از جملهٔ امراض چشم که جراحی را لازم میسازد ، مرض کترکت یاپرده آوردن چشم است که بیشتر عمومیت دارد و از مدتهای طولانی انسان آن را شناخته وبواسطهٔ جراحی با آن مقابله نموده است . از قرار معلوم ابتداء در قرن ۱۸ اعراب و هندیها طریقهٔ علاج آن را یافته اند و هردو طایفه پردهٔ چشم را بواسطهٔ عملیات خارقه نمائی که شامل بجا کردن عدسك چشم وفرو بردن طبقهٔ زجاجیه بداخل چشم بود ، رفع میکردند .

و بعد از آن تا مدتها اسپانیولی ها در علاج پردهٔ چشم تخصص داشته و این تخصص شان صورت افسانهٔ اغراق آمیزی را بخود گرفته بودتا آنکه در ۱۷٤۰ داویل جراح فرانسوی جراحی عادی آنرا تجربه کرد .

این طریقه که در ۱۷٤٥ عمومیت کامل یافت عبارت ازبرداشتن پرده بواسطهٔ آلات جراحی بود که پرده را بکلی می بریدند . اگرچه همین طریقه مدتها بلکه تاامروز دوام کرده واکثر کامیابی های خوب رانتیجه داده اما نواقص ذیل را دارا بود :

(۱) معلوم نبودن موقع عملیات بواسطهٔ تعدد و اختلاف دور تهای بروز پرده (٦)ماندن لخته های مواد شفاف یعنی بقایای پرده دراطراف چشم(۳) آلام عصبی ومغزی که مدتها دوام میکرد (٤)اشکال تحمل عملیات ازطرف اکثر مرضأ (٥) ظهور پردهٔ ثانوی در صورت نامکمل ماندن عملیات .

طریقهٔ دوایل در مدت تقریباً یکنیم قرن که دوام کرد ، از طرف اطبا به انواع مختلف عملی می شد مثلاً داکتر سمیت انگلیسی در هندوستان بیش از ٥۰٬۰۰۰ نفر را عملیات نموده صفحهٔ زجاجیه را بشدت میکشید ، اگرچه در اکثر نفری کامیاب شد اما تعداد زیادی را کور ساخت . و داکتر هر فود امریکائی ، صفحهٔ زجاجیه را همراه سوزنی پاره کرده بعد آن را ذریعهٔ کارد می برید .

در اثر این تنوع طریقه های جراحی و بی احتیاطی جراحان درین اواخر یعنی بعد از جنگ عمومی مرض کترکت تقریباً غیر قابل علاج شناخته شده ، اغلب اشخاص به عملیات مذکوره بواسطهٔ ناکامی های متواتر که منجر بکوری میشد جرئت نمیکردند تا آنکه در سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ داکتر براکر اسپانیولی باشندهٔ بارسلونا طریقهٔ جدیدی را کشف و آلات مخصوصی اختراع کرد که فعلاً بواسطهٔ آن مرض کترکت یك راه مطمئن علاج ، پیدا نموده است .

پدر داکتر براکر نیز جراح بود و پسر خود را از خوردی بهمین شغل شامل نمود و برای آنکه انگشتانش را قابل و زیر فرمان بسازد ابتداء به او ساعت سازی را یاد داد . براکر شوق مفرطی به جراحی داشت و بهمین واسطه دران شعبه سعی زیاد کرد بقسمیکه در ۱۹۲۴ شهرت زیاد یافت و همان اشخاصیرا که غیر قابل علاج گفته می دند بواسطهٔ عملیات ، معالجهٔ درست نمود .

این شخص در ۱۹۲۰ طریقهٔ جدید را یافته در ۱۹۲۶ آن را تجربه کرد و بکمك یکی از دوستانش که شغل انجیری داشت یك آلهٔ برق برای عملیات کترکت اختراع نمود .

بواسطهٔ آلهٔ مذکور که ذریعهٔ برق بحرکت می افتد و در نوك آن یك کارد مخصوص جراحی نصب است ، بکمك دست جراح تیغ به ملائمت داخل پرده شده ، در حالیکه یك صفحهٔ نازك مدور را روی خود چشم قرار میدهد ، بسرعت ۵۰۰۰ الی ۶۰۰۰ دفعه در دقیقه حرکت کرده به جتکه های بسیارخفیف پرده را می درد بقسمیکه دراطراف (دورادور) چشم بواسطهٔ سرعت حرکت و جتکه های خفیف آن یك زره از مواد زائدهٔ پرده باقی نمیماند .

همین طور تیغ یك دور ۱۸۰ درجه ئی را در میان حلقهٔ چشم اجراء نموده پرده را پائین می اندازد . چون حرکات تیغ سریع است ، باید جراح توجه کند که داخل چشم از صدمهٔ آن، متأثر و مجروح نگردد .

علاوه برین بواسطهٔ آلهٔ مذکور ، در موقع عملیات به اختیار جراح میان جسم و پرده خلاء تولید شده ، رفع شدن پرده را ذریعهٔ تیغ ، تسهیل می بخشد .

این طریقه و آلهٔ جدید که بواسطهٔ داکتر براکر اسپانیولی اختراع و تجربه شده سال گذشته بصورت علمی امتحان شده ، کامیابی کامل حاصل نمود .

جراحان واطبأ معروف عالم آن راتصدیق میکنند چنانچه داکتر سمیت انگلیسی میگوید :-

براکر به انتهای تکمیل رسیده و در میان تمامی اصلاحاتیکه تا امروز بعمل آمده است ، همین طریقهٔ براکر دوام خواهد کرد . »

بواسطهٔ مساعی داکتر براکر و آلهٔ فوق الذکر او یقین میتوان کرد که انسان بمقابل مرض خطرناك کترکت (پردهٔ چشم) اسلحهٔ قاطعی بدست آورده است .

جامی آمد درین سپنج سرائی — زینت مرد عقل مادر زاد
اگر این نیست شیوهٔ ادبی — کرده حاصل ز خدمت استاد
اگر این نیز نیست سیم و زری — که شود پرده پوش عیب و فساد
اگر این نیز نیست مساعقهٔ — که کند بیخ عمرش از بنیاد

(جامی هروی)

* * *

بیکاری بلای مبرم مغزو بدن ، موجد اصلی شرو شیطنت . مادر تمام خباثت و جنایات میباشد .

متنوعه

.....

مسکرات و مضرات صحی و اخلاقی آن

نگارش غلام جیلانی خان جلالی

خوردن و نوشیدن اقسام مسکرات در هر مسلك و برای هر انسان مضر صحت و مزیل اخلاق و تبذیر مال و عمل خلاف طبیعی است. عمل کثیفیکه بنیان اجتماع را متزلزل و عالم انسانیت را از چندین ناحیه بخطرات فلاکت و ادبار تهدید میکند همانا دوام بر مسکرات میباشد.

اکل و شرب مسکرات برضد فلسفهٔ دانش و اخلاق، عذاب روح و وجدان است فکر سلیم و عاقلهٔ که فقط دارای یك ممیزهٔ صحیح باشد بدون تردد بمفاسد و مضار همچه اعتیادات قبیح خلاف طبیعت رای داده بر احوال سراسر و مال بیچارگانیکه باین اعمال سوء گرفتارند تأسف می خورد اطبای ماهر و دکتور های نوع پرور مغرب بعد ازآنکه در قرن (۲۰) بر تمام مضرات و مفسدات اخلاقی و اقتصادی آن پی بردند بشریت را از ارتکاب آن جداً اخطار نمودند، شریعت مکمل اسلامی سیزده ونیم قرن پیشتر از اعمال و استعمال مسکرات بالفاظ: «کل مسکر ومفتر حرام» یا (کل دخان حرام) نهی فرموده است شارع مذهب مهذب اسلام راجع بامتناع مسکرات درابتدای هردو جمله حکمیهٔ فوق‌الذکر لفظ کل که باصطلاح منطقین حرف سور است و از کم و بیش مسکرات و دخانیات نهی مینماید ایراد فرموده خوردن و آشامیدن نشه باب و چیز هائی که در اعضا ضعف و کسل را تولید نماید حرام گفته است قرآن کریم و احادیث منیفه در چندین محل نظر بمضرات مادی و معنوی، خمر وامثال ان را مادر پلیدیها خوانده ارتکاب آنرا بکلمات جدی منع میفرماید و تقرب در اثنای سکر بمقامات مقدسه و اذکار طیبه‌را نا جایز قرار داده است درینمورد گذشته بر بیانات فوق شواهد دینی و عقلی و اقوال سلف و علمای بزرگوار اسلام که ما بآن استدلال ورزیم بی شمار است خلاصه مسکرات باسام خود مانند شراب افیون، چرس، بنگ، برش وغیره که در اخلاق تزلزل و در سجایا انقلاب معکوس تولید

مینماید برای هر انسان مخالف طبیعت خاصتهً برای یکنفرمسلمان گناه عظیم است. بناءً علیه بغرض اینکه مرام خود را خوبتر بخوانندگان عزیز و ابنای وطن افاده کرده باشیم در ذیل اینسطور شمهٔ از مضرات صحی و مادی و رزایل اخلاقی آنرا عرض میکنیم :

مضرات صحی آن :

مسکرات علی‌الخصوص شراب، تریاك ، چرس ، بنگ و دیگر دخانیات که بعض اشخاص خود سر دیده و دانسته خود را در مخاطرات این پرتگاه مهلك و مهیب بدست خود می اندازند و یا برخلاف مقررات مذهبی و طبی بآن اقدام می ورزند روی هم رفته هر کدام مرتکبین خود را بخطرات آتی گرفتار میگرداند اول :علاوه بر اینکه باثر سم مدهش مسکرات و دخانیات التهاب زبان و لوزتین و ورم حلق و تکدر افراز و غدود لعابی و خرابی دندانها حادث و تماماً مورد حملهٔ جراثیم امراض آتشین واقع میگردند باعث تهیج پرد های مهم دهن و معده که اطبا آن را (اصل فعال.) میخوانند نیز ثابت میشود .

دوم : اطبا میگویند سمیت مسکرات و دخانیات بسرعت کمتر از ۵ ثانیه در دورهٔ خون مرور میکند که به تحت تاثیر زهر آلود خود کرات سرخ خون را که در مقابل تمام عوارض مخل صحت مانند یك عسکر فرمان بردار برای تندرستی انسان خدمت مینماید بعضاً ذوب و برخی را بشکل دیگر تبدیل و فاسد می سازد قوهٔ جاذبهٔ جوهر محیون (اکسیجن) را ضعیف یا نابود میگرداند افراز خونی و عرق را متاثر ساخته طبیعت را برای قبول هر نوع امراض مهیا میکند .

سوم : ـ پوست بدن انسان را بسبب نفوذ سم مضر خود برای تمام امراض جلدی آماده گردانیده در مجمع عصبی و عضلی بسرعتی تاثیر مینماید که تماماً تکدر و خمود در اعصاب و رعشه در باصره و اهتزاز در عضلات بوجود می آورد .

چهارم :دماغرا که یکی ازمهمترین اعضای رئیسهٔ بدن ومرکز عاقله وتمام حواس انسانی است چنان مسموم ومفتور میگرداند که علاوه برنقصان ممیزه قوای فعاله آن نابود ووضعیت مجمع دماغی بقسمی برای هرگونه اختلال آماده وازهرنوع جنون استقبال مینماید که بالاخر مرتکب مسکرات دربرابر مهاجمات این همهٔ بدبختیها تاب نه‌آورده بیك کیفیت عبرت آوری تن بمرگ وفنا درداده ترك دغدغهٔ حیات مینماید، بسیار دیده شده که مدمن ومداوم خمر ودیگرمسکرات وقتاً که تمام قوای مقابله‌را دربرابر چنگال سم‌دار مهلك آن میبازدخود ازدرحقیقت پیش آمده اعتراف ورضامیدهد : (ازین حیات ننگین وشرم آور هزاردرجه مرگ بهتر است) .

پنجم : ضرر مسکرات ودخانیات نه‌تنها بدمار ووقاحت مرتکب انجام میگردد بلکه سمیت آن به‌نسل‌ونطفه نیزتجاوز نموده اطفال این‌طورافراد ازخوردی بامراض ظاهری وباطنی دچار وازهمه بیشتر بفلاکت فقرومسکنت که غالباً پدرهای شان سبب میگردد گرفتار میباشند .

مضرات اقتصادی :

مسکرات قسمیکه به‌نظام جسم خطرناك‌است مضرنظام اقتصاد فردی واجتماعی هم‌میباشدزیرا: مبالغی‌را که هرفرد مداوم مسکرات درین‌راه بحیات‌خود تبذیر مینماید گذشته برتضیع اوقات قیمت داریکه دراثنای عمل‌آن بهدرداده اگرباهم جمع‌مینمود یك‌ثروت‌خطیر مادی برای خود و اولادش ثابت میگردید هکذا طوریکه مصارف‌وبهای مسکرات؛ مضر ادارهٔ اقتصاد شخصی مداومین‌آن‌است مخل‌اقتصاد ملی واجتماعی نیز گفته میشود اقتصادبون میگویند خوردن ونوشیدن مسکرات و دخانیات بسیار ثروتهارا برباد وامراض‌را تولید واشخاص‌را بفقر وبندگی گرفتار ساخته‌است اگرشخصی همان مبالغی را که افراد ملل در راه این ذوقهای فضول ولا یعنی اسراف مینمایند جمع کند البته در جلو چشم او کوه طلائی تجسم‌خواهد نمود و اگر قربان شدگان این شوق بنیاد برانداز را حساب بگیردالبته چنان یك تعداد کثیفی ثابت خواهد شد که پیکر اجتماعی را ناقص ومعیوب میگرداند .

بعض ها گمان دارند که استعمال برخی دخانیات مانند تنباکو افکار و عضلات را برای عمل عقلی مستعد میگرداندو کشیدن آن در بعضی ظروف نافع است چه انفعالات نفسی را ساکن وانسان را از ماندگیهای عقلی وبدنی مستریح میسازد لاکن تخمینات مذکور از اصول طبی نیست ودربرابر همان ضرر هائیکه ماذکر کردیم وامروز از بدیهیات میباشد مانند خیالات وهمی و فرضی است که باحقیقت مضرات فوق‌الذکر طرف واقع شده میتواند و نسبت ندارد .

رذایل اخلاقی آن :

علمای اخلاق ونفسیات میفرمایند ضرر مسکرات به نسبت نظام صحی و اقتصادی در اخلاقیات وخیم‌تر است زیرا وقتاً که تاثیر زهر آلود منحوس مسکرات برقوای فعاله وانرژی دماغ استیلانماید مرتکب خودرا فاقد آداب اخلاقی و استقامت مزاج و ملکات جرئت وغیرت میگرداند که دراین صورت البته عالم اجتماع را به نسبت مضرات دوشق اول در اخلاقیات بیشتر متأثر میسازد چه ثابت شده که مسکرات احساسات زندهٔ انسان را میکشد سستی ، عطالت که باضعف اعصاب و عضلات توام است درعزم واراده وتمام قوای و جدانی کسل تولید میکند، عواطف نیك وسلسلهٔ سجایای

انسانیت مانند رحم، عفت، تدین ، محبت وغیرهرا قطع میکند در نتیجه خانهٔ کار اوبسرحدی می‌انجامد که بد بختانه استراحت خود ودیگران را اخلال مینماید .

بعضیها میگویند :

یکی از مهم‌ترین علل اسارت وعبودیت برخی اقوام پست یا بعبارت دیگر باعث قحط‌الرجالی وفقر وفلاکت بعض ملل منحطه گرفتاری وغلوی افراد آنها این اعمال مزبل ننگ وغیرت‌است که مهم‌تر ازین درحیات یك‌جامعه ضرری متصور نیست .

دروطن عزیزما این‌بدعت منحوس خوشبختانه بانواع مهم خود وجود ندارد ، وافغانها بحسب رعایهٔ عادات وسجایای بلندذهنی واخلاق بازندگی آزاد ، وساده‌از قدیم همچه لکه‌های عبرت آور دامن همت وغیرت خودرانه‌آلوده طبعاً ازان نفرت میورزند بکعده اعمال چرس کشی وقلیان که دروطن حلول نموده‌بود اگرچه برای حیات‌آینده یك‌ملت جوان درآغاز نشئت ونهضت خیلی‌مضر وخطرناك شناخته میشد . لاکن جای‌مسرت اینست که‌درین مدت قلیل‌همان عملهای فضول از جهت عدم برداشت محیط‌ونشر علم‌وعرفان ومنافرت عموم وتوجهات جدی حکومت رخ به‌تقلیل گذاشته از مرکزها وامثال آن برطرف گردیده تنهابعض اشخاص بی خانمان که تنبلی را پیشهٔ خودها قرار داده تا هنوز باین شوقهای واهی‌مبتلا مانده‌اند آنهانیز چون‌ازنسل غیور افغان وافغانیانند بایست صحت خودهارا درخطر نه‌اندازند غیرت‌افغانی واسلامی خودرا کارفرموده بحسب هدایات دین‌مقدس ومقررات دکتورهای محلی‌این ذوقهای لایعنی‌را ترك‌کنند تاعضو ننگین جامعه گفته نشوند .

دربن‌تازگی که حکومت مصلح واخلاق پرور (نادرشاهی) راجع به جلوگیری مسکرات درطی مقررات مکمل‌اصولی اقدامات جدی بروی‌کارکرده مامورین‌پولیس وگمرکات به‌تطبیقات‌لازمه‌مکلف وموظفند .

(کابل نیز نوبهٔ‌خود درزمرهٔ دیگر اصلاحات برجسته حکومت نادرشاهی این اقدام برجسته راهم تقدیر نموده درسطور فوق ، از روی‌علم وتجربه خسارهٔ روحی‌ومادی ومضرات‌صحی واخلاق مسکرات را تشریح وابنای وطن را از ارتکاب آن جداً اخطار مینماید) .

قانون منع فحشا وارد به پارلمان شد

اقتباس از جریدهٔ امید منطبعه طهران

اعمال ننگ آور ممنوع شد بیك بار　　چه در میان میدان چه درکنار بازار
شرم آورست فحشا در نزد یار واغیار　　زین پس بودمجازات ازبهرخلق بیمار
سر ها برای این شکر یکسر بآسمان شد
قانون منع فحشا وارد به پارلمان شد

مردعزب ازین‌پس درکوچه ول‌نگردد　　از بهرصید ماهی این آب گل نگردد
در نزد یار و اغیار ملت خجل نگردد　　مام وطن زفحشا روحش کسل نگردد
زین‌بعد اینچنین است‌زین پیش‌اگرچنان‌شد
قانون منع فحشا وارد به پارلمان شد

بوزینة الممالك گفتا به آه و زاری　　با آن همه تقلا در زحمت اداری
هر ماهه میکنم اخذپول‌ازخزانه داری　　تا زر دهم بپای خوبان لاله زاری
آنهم بهار شادی در کام من خزان شد
قانون منع فحشا وارد بپارلمان شد

قانون‌منع فحشاء واجب‌تراز(...)است　　لازم‌تراین دوصدباراز نذروازنیازاست
برروی اهل‌عفت درهای قدس‌بازاست　　از پیروان فحشاء عاقل دراحتراز است
اهل عفاف را گوی آفاق گلستان شد
قانون منع فحشا وارد به پارلمان شد

زین پس‌تو از فواحش نام‌ونشان‌نجوئی　　حرفی بشهر کهنه از شهر نو نگوئی
راه عفاف همچون مردان حق بپوئی　　تا چند زشت کاری تا چند زشت خوئی
تاکی بباید آخر از جهل داستان شد
قانون منع فحشا وارد به پارلمان شد

ای کاش زن گرفتن اجرا شود باجبار تا داش حسن بگیرد زن بهرخود بناچار
پا بست در تاهل گردند خلق بیمار ناموس خلق شاید ایمن شود ز آزار
طبع اجنه آن گاه بینی که در فشان شد
قانون منع فحشا وارد به پارلمان شد

جریدهٔ فریدهٔ امید منطبعه طهران که همواره در قالب نثر و نظم فکاهی یکعده مواعیظ سودمند اخلاق و تنقیدات اجتماعی بملت خود کرده و طرق صحیح و معقولی که مقرون بحسنات اخلاق و زندگانی صحیح است بجامعهٔ خود نشان میدهد، آخیراً منظومهٔ فوق راکه تماماً موافق بنظریه و آمال اصلاح‌خواهان ملی و حکومت اصلاح پرورما میباشد (و مجلهٔ ما درینگونه موارد قبلا هم مقالاتی انتشار نموده است) در نمرهٔ (۱۷۹) خود شایع می نماید که ما آنرا بذوق خود نزدیك یافته درین نمره بنظر قارئین کابل میرسانیم .

ضمنا اقدامات قابل قدر حکومت دانا و اصلاح پرور اعلیحضرت پهلوی تاجدار ایران را تمجید کرده قانون منع فحشا که یکی از اقدامات بزرگ آنحکومت بشمار بوده و بنا است در پارلمان کشورهم کیش ما ایران تصویب شود خیلی ما رامشغوف وبآیندهٔ مترقی و خوب آن مملکت امید وار می سازد .

بزرگترین مینار عالم

هرمان هونیف مهندس جرمنی ساختمان یك مینار راشروع کرده است که ۱۲۰۰ فت بلندی دارد بر قلهٔ این مینار پنج عدد چرخ نصب خواهد شد که بواسطهٔ باد حرکت مینماید . قطر هر یك ازاین چرخ ها (۲٤۰) فت خواهد بود . مقصد از تعمیر این مینار حصول قوهٔ کهربائی است . تعمیر آن امسال ختم خواهد شد بلندی مینار از برج ایفل فرانسه ۲۰۰ فت زیاتراست .

خرچ کاغذ در عالم

هر سال در دنیا ۷٬٤۰۸۰۰۰ تن کاغذ بمصرف میرسد که ٦۰۰٬۰۰۰ تن آن برای جرائد خرچ می شود .

از احصائیهٔ ذیل مصرف سالانهٔ کاغذ و اندازهٔ ترقی صحافت بخوبی معلوم خواهد شد :-

فرانسه - ٤۱۱۰۰۰ تن
انگلستان - ۹۳۱۰۰۰ «

امریکا	-	۳۷۹۴۰۰۰ تن
المان	-	۴۵۱۰۰۰ »
جاپان	-	۲۲۹۰۰۰ »
کانادا	-	۲۱۸۰۰۰ »
		۶٬۰۳۴۰۰۰ »

ضیاء ماهتاب

بموجب تحقیقات پروفیسر فوربس در ماهتاب مقدار زیاد ریدیم موجود است بنابرین نامبرده برخلاف اقوال علماء فلکیات میگوید که ضیاء ماهتاب روبه کاستن نیست بلکه بلا انقطاع زیاده شده میرود زیرا که مقدار زیاد ریدیم حرارت آن را برقرار داشته حجمش را اضافه مینماید .و نیز از همین سبب پروفیسر مذکور خیال میکند که ماهتاب ضیاء وحرارت خود را تنها از آفتاب کسب نمیکند بلکه در ضیاء و حرارت آن وجود ریدیم زیاد نیز دخالت دارد .

طیور مهاجر

بعد از جستجوی زیاد یك نفر عالم فرانسوی علت هجرت پرندگان مهاجر را کشف کرده است . عالم مزبور میگوید که در خون این طیور یك نوع مادهٔ مخصوص کیمیوی موجود است که با طول روز به هیجان می آید از همین سبب است که در فصل زمستان جانب جنوب و در تابستان طرف شمال هجرت میکنند . نظریهٔ مذکور به اینصورت تحقیق شده است : وقتیکه در موسم غیر (نه زمستان و نه تابستان) اشعهٔ بنفش را بالای اجناس مختلفهٔ طیور مهاجر انداختند در آن مادهٔ کیمیاوی که در خون آنها شامل است ، هیجان تولید شده پرنده‌گان جاهای خود را گذاشته فرار کردند .

فراریان تمدن

از شروع قرن بیستم که تمدن به مراحل بلند رسیده وتکالیف اجتماعی را زیاد کرده است اکثر مردم از شور و شر و وظائف زحمت بخش آن منزجر گردیده ، خوهش انزوا آنها را فرا گرفته است بقسمیکه افراد متمول و عمدهٔ جامعه دست از زنده‌گانی اعیانی خود کشیده به نقاط خلوت حتی جزائر غیر مسکون و دور از آبادی منزوی میگردند .

امروز ازاین قسم اشخاصیکه ازوظائف اجتماعی تمدن میگریزند خیلی زیاد شده است ازآن جمله چند نفر آن ها با وضعیت زندگی انفرادی شان ذیلاً ذکر میکنیم :

مستر هوگوور بر صاحب منصب معروف المان پس از جنگ عمومی بفکر گوشه گیری افتاده در جزیرهٔ جوان فرناندیز ، (واقع در غرب مملکت چیلی-امریکای جنوبی) انزوا اختیار نموده است . این شخص ۱٦ سال میشود با عائلهٔ خود در جزیرهٔ مزبور اقامت دارد ودر تمام این مدت یکبار هم از آنجا بیرون نرفته است . از گوشت ماهی ، میوه جات جنگلی و بز های کوهی تغذیه مینماید و معاشرت با دیگر افراد جامعه را بجز عایله و خدام خویش ، خوش ندارد .

همچنین یك نفر زن متمول فرانسوی که لقب بارون (زن سردار های قدیم) را دارد ، در یکی از جزائر « گالا پاگوس » (واقع به غرب مملکت ایکادور - امریکای جنوبی) ۷ سال میشود که همراه دونفر خدمت گار خود منزل اختیار نموده است وخود را (امپراطریس) آن جزیره میخواند. این زن جزیرهٔ مذکور را که دران اشجار ونباتات وحشی میروید ورقبهٔ کوچکی دارد برای مدت مدیدی اجاره کرده است .

دیگر یك میلیونر دیوانه نما است که از سال ۱۹۲۲ به اینطرف در جزیرهٔ رنسا (واقع به قریب دماغهٔ ماژلان . جنوب امریکا) به تنهائی اقامت دارد وتقریباً مثل وحشی‌های بومی آنجا زندگی میکند .

اخیراً یك عده ملاحان فرانسوی برای دیدن او رفته بودند ، چون به او نزدیك شدند از مقابل شان فرار کرد . ضمناً با دست اشاره نمود که برایش آب خوردنی بیاورند .

بالآخره یك نفر از متمولین المان موسوم به هیتر از سال ۱۹۲۹ به یکی از جزایر گالا پاگوس (فوق‌الذکر) رفته باچند نفر دیگر از دوستان خود ، سکونت اختیار کرده است .

این اشخاص جزیرهٔ مزبور را خریده اند و زمین را زراعت نموده از حاصلات آن تغذیه میکنند و گوشت حیوانات را حرام میدانند .

دربن اواخر یك نفر از ملازمان او به مملکت ایکا دور برای خریداری تخم نباتات رفته بود .

این اشخاص بر خلاف دیگر نفری فوق‌الذکر از احوال و خبر های عالم بواسطهٔ جرائد اطلاع میگیرند .

علاوه برین ها هزار ها نفر دیگر از علما و مخترعین و غیره برای مقاصد مختلفه در جزائر کوچك منزوی شده اند که فهرست آنها طولانی میشود .

این وضع همان عقیدهٔ را که بعضی علماء طرفدار آن میباشند و میگویند تمدن آخر رجعت قهقرائی پیدا میکند ، تقویت میکند یعنی که هر چند تمدن پیش برود بهمان اندازه تکالیف آن زیاد شده ، مردم را منزجر میسازد : از طرف دیگر عقیدهٔ عمومی و انتشارات نویسندگان که بالعموم گوشه گیری ها و زنده گی طبیعی و ساده را تمجید و عوام را به آن تشویق میکنند مؤید ظن فوق الذکر است .

اولین روز نامهٔ عالم

تا جائیکه از طرف علمای انگلیسی و امریکائی تحقیق شده ، اولین روز نامهٔ عالم در حدود سال ۷۱۶ قبل از میلاد حضرت مسیح (ع) در مملکت چین تاسیس گردیده است. درین روزنامه که روی پوست به تعداد کمی انشأ میگردید بیشتر خبرهای دولتی وسیاسی را که از طرف حکومت سانسور میشد ، نشر میدادند . بعد از ۳ سال روز نامهٔ مذکور به اثر بعضی انتشارات نامناسب موقوف گردید ، و از آنوقت به بعد تا ۱۸۸۳ در چین دیگر روز نامه غیر حکومتی ظهور نکرد تا آنکه بتاریخ مزبور یك روز نامهٔ هفته گی در پیکین بطور شخصی وملی دایر گردیده آزادی انتشارات را حاصل نمود .

وفات متمولترین اشخاص انگلستان

جون البر من صاحب فابریك های معروف اسلحه سازی (شکاری) که متمولترین اشخاص انگلستان تسلیم شده است درین روزها به مقام فیرستن (انگلستان) وفات نموده،میراث زیادی از خود باقی گذاشته است . دارائی این شخص بقرار اندازهٔ ارباب جرائد از ۲۰ تا ۴۰ ملیون سترلنگ تخمین میشود اما مخبر روز نامهٔ (دیلی اکسپرس) از زبان خود مشارالیه انتشار داده که تمام ثروت او عبارت از ۴۰ ملیون و ۷۰۰ هزار سترلنگ است . چند روز بعد از وفات نامبرده چون وقت ترکه رسید ، وزیر مالیهٔ انگلستان امر داد تا در سرمایهٔ میلیونر فقید بدون استشارهٔ حکومت مداخلت ننمایند زیرا امکان دارد به اثر داخل شدن مبالغ عمده به بازار ، استواری سترلنگ را صدمهٔ برسد و در بازاز بین المللی مسکوکات جنبشی تولید گردد .

ازطرف دیگرمامورین وزارت فوائدعامه فوراً به منزل مشارالیه شتافته مطالبهٔ حقوق حکومت را از پول متروکه نمودند زیرا در انگلستان قانونی وجود دارد که مطابق آن میراث کسیکه بیش از ۲ ملیون سترلنگ باشد ، (۵۰) فیصد آن حق خزانهٔ ملی است . لهذا در حدود ۲۰ ملیون سترلنگ یعنی نصف کل میراث به خزانهٔ حکومت ریخته شد .

بلند آوازترین مردمان عالم

والترابوت جهرچی انگلستان در بلندی آواز بر تمام مردمان عالم برتری دارد . صدای او بحدی بلند است که در دشت هموار تا فاصلهٔ ٤ کیلو متر بخوبی میرسد و اگر بشدت آواز بکشد محکم ترین عمارات میلرزد و اشخاصیکه تا ٥ متری او نشسته اند ، خیلی سخت صدمه می بینند . از قرار معلومات متخصصین در بلندی آواز مردم ترکیه عموماً بر دیگر ملل تفوق دارند .

رنگ زمین

ازمدتها راجع به تعین رنگ زمین بین علمای علوم طبیعی ، گفتگو و اختلافات جریان داشت و هر یك رنگ زمین را از روی تحقیقات مخصوصه ، چیزی دیگر اثبات میکردند . اخیراً مستر سلیپز عالم امریکائی پس از تجارب زیادی که در دارالتجربه ور صد خانهٔ لووایل امریکا نموده است ، اعلان میکند که رنگ زمین آبی روشن است .

در اثر احتجاج دیگر علمای امریکا مستر سلیپز انجمن امتحانی بزرگی منعقد نموده، دران یك تعداد زیاد علما را دعوت کرد ، تا کشف او را به چشم سر ببینند . درین امتحان انعکاس رنگ زمین که در ماهتاب بواسطهٔ آلهٔ سپکتر و سکوب مشاهده شد ، رنگ آبی روشن را داشت وهمه علما آن راعلیحده علیحده مطالعه نمودند .

آنچه بیشتر این کشف را نزدیك به یقین بسازد اینست که رنگ ستاره مشتری که هر کس آنرا درشب بچشم خود دیده میتواند ، سفید ورنگ مریخ سرخ وازچند ستارهٔ دیگر سبزاست .

مخترع بازی بریج

باآنکه بازی بریج امروز در تمام نقاط عالم میان درجلهٔ بازیهای تفریحی اهمیت فوق العاده وعمومیت کامل

دارد ، اما کمتر کسی ازمبدأ ومخترع آن اطلاع خواهد داشت :

بازی بریج در سنهٔ ۱۸۸۳ بواسطه چند نفر دیپلوماتهائی که دردربارسلطان عثمانی ، مقرربودند ، در اسلامبول اختراع شده وازهمان روز ، طرف قبول عموم مردم قرار گرفته است . دیپلوماتهای مذکور که ازنبودن تفریحات وانواع ساعت تیری‌ها ، دق میشدند ، سه بازی مختلف یعنی بازی ویشت (فرانسوی) فونتنبلو (امریکائی) وبازی حریو (ترکی راباهم یکجا کرده ، از اجتماع آنها ، بازی بریج‌را اختراع کرده اند .

امروز بازی بریج تقریباً به اندازهٔ بازی (ویشت) اهمیت وعمومیت دارد .

کسانیکه در جامعه زندگانی میکنند ، هانطوریکه از حقوق خویش صرف نظر نمینمایند ، باید بوظائف خود هم ، پابندی داشته باشند .

« لا کوردر »

* * *

بد اصل گدا که خواجه گردد نه نکوست
مغرور شود نداند از دشمن و دوست
گر دائرهٔ کوزه ز گوهر سازند
از کوزه همان برون طراود که دروست

(با با افضل کاشی)

* * *

گرشدم همی ز آن و این باید داشت
بس عیب کسان زیر زمین باید داشت
ور آئینه وار نیک و بد بینی
چون آئینه روی آهنین باید داشت

(جمال‌الدین اصفهانی)

افتتاح رفقی سناتوریم

درنمرات سابقهٔ مجلهٔ کابل ذکری‌ازتاسیس رفقی سناتوریم‌علی‌آباد کابل کرده فوتوئی هم ازین موسسه‌را بنظر قارئین محترم رسانیده بودیم .

اینك بروز چهار شنبه (۱۵) سنبله رسماً افتتاح رفقی سناتوریم در علی‌آباد کابل بحضور تمام معززین شهر ومامورین دولت و کوردپلوماتیك بدست‌حق پرست اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی تاجدار رؤف افغانستان شده لایحهٔ‌شکریه مبنی بعواطف ملت‌دوستی و تقدیر زحمات و خدمات که درطول ایام‌زمامداری ازطرف‌این قائدنجیب نسبت‌به‌افغانستان ایفافرموده‌شده ازطرف جناب داکتر رفقی‌بیگ‌عرض وقرائت گردید - وبالمقابل حضور ملوکانه‌نیات واحساسات شریفانه و علایق وطن دوستی‌وملت‌پروری که مکنون و مرکوز ضمیرشریف ذات‌همایونیست اظهار وازخدمات‌جناب‌داکتر رفقی‌ومساعی وزحمات کابینهٔ دولت وباقی‌مامورین رضامندی خاطرملوکانه را ظاهرفرموده این مراسم بانهایت مسرت وانبساط عموم‌خاتمه یافت .

تفصیل گذارشات این‌محفل‌را جرائدمحلی مفصلاً نوشته مجلهٔ کابل که یگانه آرزومند سعادت وترقیات وطن‌است نیزبنوبه خود تقدیر ویادآوری ازین موسسهٔ عالیهٔ که یادگار احساسات ملت پروری و افکار خیراندیشانه وطن‌دوستی اعلیحضرت محمدنادرشاه غازیست نموده وشکریه و امتنان قلبی خودرابحضور اعلیحضرت پدرتاجدار افغانیان تقدیم می نماید .

ضمناً لازم‌است باولاد امروزهٔ وطن قیمت‌خدمات و احساسات خدام صحیح وصمیمی وطن‌را متذکرشده بگوئیم :- هموطنان امروز اگرچه هرموسسه و بنائی طرف احتیاج مملکت است وماهرچیز لازم داریم ولی‌معلوم است حوائج و اسبابیکه جان وحیات ماراحفاظه و تامین می‌کند خوبتر واهم ازهرچیزیست !

یعنی جان وحیات انسانی ازهر چیزی قیمتدارتر وبهتراست چه هرچیزی برای جان وسعادت دنیوی برای خورسندی و راحت حیات است ، پس درصورتیکه سالها دشمنان مخفی مایعنی جراثیم امراض مخصوصاً امراض (سل) که بیرحمانه حمله‌کرده وحیات هزاران نفرجوان مارا باخاك عدم برابر میکرد قابل هزاران تاسف ورقت بود وبرای جلوگیری ازین بدبختی ورهائی ازپنجهٔ این دشمنان محقر درتمام مملکت پناگاه ویاموسسهٔ موجودنبود تاازان تخلیص‌گریبان میتوانستیم ولی‌حکیم مدبر وشهریار رؤف افغانستان اعلیحضرت محمدنادر شاه‌غازی فقط‌درآغاز جلوس ذات شاهانه این

در موقع افتتاح رفق سناتوریم موقعیکه ذات شاهانه خطابهٔ افتتاحیه را ایراد میفرمایند .

ش محمد جانخان قوماندان کوتوالی مشرقی

ح محمد اکبر خان قوماندان کوتوالی قندهار

ش حاجی عزیزالله‌خان قوماندان کوتوالی میمنه

فکر بکررا فرموده ونخستین باربرای سلامت جان‌ملت عزیزخود بتاسیس این‌مؤسسهٔ عالیه وتدارك دیگر شفاخانه‌ها واطبا مساعی جمیله‌را بکار بردند .

رفق سناتوریم حقیقتاً یادگار برجسته برعلاوهٔ دیگر موسسات عصر نادرشاهی باید شناخته شود چه‌اولا مستقیماً خدمات این‌مؤسسه باعث تنمیب جان وسلامت جوانان‌است ثانیاً تمام‌مصارف این مؤسسه که بالغ بیك ملیون افغانی‌شده همه ازکیسهٔ‌حمیت شخصی ذات‌همایون اعلیحضرت محمدنادر شاه غازیست.البته اشخاص قدر شناس بهمهٔ گونه خدمات ومساعی ملوکانه اظهار شکریه وتقدیر مینمایند ولی دربرابر تاسیس این‌بنا خورسندی وشکریه وامتنان عموم بالاتر وبرتر بوده وانسان بصورت غیر اختیاری مترنم بدعای بقای وجود مبارك اعلیحضرت غازی میشود کار کنان‌این محله احساس نفیس وطن دوستی ومساعی ملت پرورانه اعلیحضرت تاجدار خودرا دربرابر این خدمت باقیمتی که تامین صحت جوانان مملکت را عهده داراست تقدیر وتمجید نموده ترقی عمر و استحکام ودوام سلطنت شاهانه را ازخدا تمنا مینمایند .

مسابقهٔ افیون

چیست دانی درد بیدر مان اهل این دیار
مبتلا بودن بافیون عشق بازی با قمار

کار فرمای طبیعت ذلت هر کس که خواست
زین دو در بینی کشد چون بختی مستش مهار

دوستی باد شمنان جان و مال خود کند
هر که بااین دشمنان دوست رو گردید یار

درسیه روزی جهان گرسر بسر گردد حریف
یك حریف ازاین دوتن از آنحریفان صدهزار

هر کسی بامرگ دشمن باشد وبامال دوست
گرتوانی کرد یك ره جانب این دو گذار

دوستان مرگ خود بینی گروه اندر گروه
دشمنان مال خود یابی قطار اندر قطار

دشمن جانست این ودشمن مالست آن
هر یکی را دشمنی بامال و جان باشد هزار

این یکی طاعون ملك و آن وبای مملکت
این برنج آن اسیر و ان بدرد این دچار

دشمنی هائیکه هر یك را بود در طبع وخوی
تاشمارم من یکایك از دل و جان گوشدار

اول از افیون و افیونی شنوکز راه جبر
میرباید از کف افیونی افیون اختیار

میگذارد در رهٔ افیون چوافیونی قدم
مینهد اول قدم پارا بفرق ننگ و عار

آنچه افیون میکند بامال وجان هرگز نکرد
فتنه چنگیز و قتل عام آن در هر دیار

آفت جانست افیون ایها الناس الحذر
فتنهٔ مال است و افور ایها القوم الفرار

در دیار نیستی شد هر که بااو گشت دوست
رخت بست از ملك هستی هر که بااو گشت یار

بوی افیون بگذرد گر درجهان از گند او
حور جنت میکند در آتش دوزخ فرار

جای دارد مالك دوزخ شود از نار کوك
زانکه در تقدیم وتأخیراست عکس کوکنار

گر برند افیون کشانرا در گلستان بهر سیر
بلبل ازوصل گل افتد گلشن از چشم هزار

باز مایل برهوای کنج نکبت خانه اند
گرو زد در بوستان برجانشان باد بهار

تا نه پنداری که خندد برق بر آواز رعد — تا نگوئی ابر گرید در هوای لاله زار
برق میخندد ولی بر بخت ایشان قاه قاه — ابر میگرید ولی بر حال ایشان زار زار
تا بگوید برسر افرا سیاب عقل وهوش — رسم خشخاش بر کف کرده گرز گاوسار
گرنه افیون در شراب انداختی پایان بزم — تاخت کی کردی بجمشید اژدهاك نابکار
نوش دارو بخیه بستی پهلوی سهراب را — بخل کاوس ار نبود از رستم خنجر گذار
تارهاند جان ز آسیب خد نگ رستمی — روز میدان شیر گردان از نهیب کار زار
یك جوازین نوش جان زردشت مالیدش بتن — شد ازان روئین تن روشن روان اسفندیار
گر بطول روز محشر اتفاق افتد شبی — تا سحر از شرح افیون نشنوی یك از هزار
درحساب عیب افیون همچومن عاجز شوند — هم قلم گردند اگر مستو فیان روز گار
دور میسازد تورا ازمردی وازمردی — خوار میخواهد تورا در دیدهٔ خورد وکبار
کرد آهن پنجه گانرا نرم درکف همچوموم — گشت هر پولاد بازوئی ازاو در دهر خوار
دورباد ازجان عالم ورنه نگذارد بجای — یك تن از او لاد آدم از برای یاد گار
خاك ایران شد بباد آنرور کز هندوستان — کاروان کیف دراین آب وخاك افگند بار
کن بخاك این قصد کاتش زیرخاکسترخوشست — گوش جان بکشای وبشنو شرحی ازحال قمار
هیچ دیدستی که بربی بی کند لکاته فخر — یاشنیدستی کند سر باز بر شاه افتخار
گر ندیدستی بیا در پای قطع آس وبین — فخر سرباز و لکات ازبی بی و ازشهر یار
هیچ بازوئی نگیرد باج این بازی مگر — آنکه باشد ازحریفان کاسه گیرو کوزه دار
اس وشاه وبی بی وسربازو لکات ازبرش — نقشهای مختلف دارد چو نقش روز گار
ای بسا اشخاص ملیونر که در پایان بزم — خویش را ازفرط استیصال کردند انتحار
الغرض گردون اگر گردد دراین بازی حریف — زین حریفان دغل آخر بگردد خاکسار

زینهار ازلعب گونا گون پنجاه و دو برگ — کو به پنجاه ودو نام آمد به پنجاه ودو کار

مثل پا سور وترم همرود با نگ گنجفه — دقز و ور توش بوکار و شمند و غنچه نار

شخص اگر باشد بزر و سیم عالم معتبر — میشود یکدم سراسر مفلس و بی اعتبار

شام بنشیند و لیکن با عقار و با ضیاع — صبحدم بر خیزد ازجابی ضیاع و بی عقار

میکند پرهیز ازاو هردل که باشد هو شمند — دور باش ازان زندهرسر که باشد هوشیار

گرزما باور نداری اجتناب از این بخوان — آیت الخمر والمیسر زقول کر دگار

این بلای مزمن مسری بنیان سوز را — ایخدا وندان کشور چاره باید زینهار

گرید ین منوال برما بکذرد چندی دگر — می برارد از نهاد پیرو برنا خود دمار

ای عظامی فال بد از بیش وکم تاچند و کی — باش تازین پس بگردد راست چرخ کجمدار

تارپا افتادگان را دست گیری زالتفات — کی برائی زاستین ایدست عدل شهر یار

تا اجل ازباغ هستی بیخ مردم بر کند — کنده باد ازطبع مردم بیخ افیون و قمار

گر مکرر شد قوافی در چکامه عیب نیست

مبتدی را خوش بود تکرار از آموزگار

«اقتباس از شماره های سال ۹ ارمغان»

گر بر سر نفس خودامیری مردی — ور بر دگری حرف نگیری مردی

مردی نبود فتاده را پای زدن — گر دست فتادهٔ بگیری مردی

(فغانی خوارزمی)

مؤلف تی اوایلی مترجم از روسی : محمد صدیق خان

ساحهٔ جدید زند گانی

این رومان حاوی یك قصهٔ عجیب تخنیکی (فنی) ست . از آنرو گمان داریم اسباب دلچسپی قارئین گرام را فراهم وضمناً معلوماتی راجع به‌ترقیات محیر العقول فنون حاضره عصری القا خواهد نمود . لهذا اینك پس ازاصلاحات مختصر لفظی آن را مرتباً در شماره های کابل به نظر خوانندگان عزیز میرسانیم .

*
* *

مقدمهٔ ناشر

من این سالهای اخیر در فرانسه حیات بسر میبردم ،درسنه ۱۹۲۵ میلادی ، مجبور گردیدم که برای انجام دادن بعضی مسائل برای مدت طو لانی بسمت سایگون « هندچین » سفراختیار کنم وبعد از یك آماده گی جزئی به این سفر تصمیم نموده . ذریعهٔ یکی از کشتی‌های شرکت « میساژری ماریتیم » سوی مقصد روانه شدم .درکلاس درجه اول همسفریهایم شامل ملل مختلفه بودند . من باهیچ یك از آنها آشنائی نداشتم . ازان جمله یك نفر فرانسوی توجهٔ مرا بسمت خود جلب کرد .

این شخص هنوز جوان بنظر می‌آمد وعمرش میان ۳۵ و ۳۷ تخمین میگردید . لاغر اندام ومریض معلوم میشدوباجودجوانی سرش(شاید بواسطه‌مرض) بکلی‌عاری‌از موبود. مسافر فرانسوی هم مثل من باهیچ‌کدام از مسافرین آشنائی نداشت واکثر اوقات در اطاق خود تنها بسر میبرد واگر گاهگاهی روی بام کشتی هم می‌برآمد ، غمگین واندوه ناك بنظر می‌آمد وچشمانش همیشه به افق دوخته بود .

در بحر هند هوا خیلی آرام و ساکن وسطح بحر کاملاً از موج عاری بود. اشعهٔ تیز آفتاب چشم ها را خیره میساخت. ماهی‌های بال دارکه درین منطقه بکثرت دیده میشود به اطراف کشتی‌ما خیزو جست میکرد وتمام شب مسافرین از گرمی هوابه سطح کشتی بسرمیبردند زیرا بواسطه‌شدت گرما در اطاق ها تنفس دشوار بود . ناشناس فرانسوی نژاد پهلویم بر یك‌آرام چوکی قرارگرفته بود، چون سیمای ملائمش از اول توجه‌مرا جلب نموده بود ، بدون مقدمه یا او باب مذاکره

را باز کردم . ولی متأسفانه او به این مصاحبت بی میل معلوم میشد چرا که به مقطعات جوابم را گفته ، مجبور ساخت که از او دست بردارم .

اما بعد از چندی در نزد یکی جزیرهٔ کولومبو بالاخره باهم همکلام گردیدیم و معلوم شد که رفیق فرانسوی به هندوستان میرود .

در شروع صحبت نامبرده چنین گفت :

ـ این بار سفر ناگهانی برایم پیش آمده نتوانستم که آنچه را لازم بود اجراء کنم لهذا از آن بابت پریشان هستم !

قراریکه بعد برایم شرح داده گویا او میخواست کتاب سرگذشت خود را نشر کند و تمام وسائل چاپ کردن را تهیه کرده بود اما بواسطه سفر ناگهانی این فکرش به تعویق افتاده است .

ـ لهذا در جوابش گفتم و قتیکه بفرانسه بر گردید کتاب تانرا نشر خواهید کرد اینکه پریشانی لازم ندارد .

ـ بلی درست میفرمائید اما کیفیت اصلی درین جاست که هنوز پوره نمیدانم که آیا بازبفرانسه مراجعت خواهم کرد ؟ ویا تامدت العمر روی یك مملکت متمدن را نخواهم دید ؟

ـ پس درین صورت لازم بود بکدام کس محول میکردید که آنرا نشر کند .

ـ صد افسوس که من برای اجرای این مقصد هم وقت نداشتم و فعلاً دو سواد تحریری آن در پیشم موجود است .

این مصاحبهٔ اولی مادر همین جاخاتمه یافت .

ـ وقتیکه بحدود جزیرهٔ کولومبو مواصلت کردیم موقعیکه دراطاق خود نشسته بودم، ناگهان رفیق فرانسوی را دیدم که داخل اطاقم شده پاکت بزرگی دردست داشت و گفت :

ـ از این آمدن بی‌موقع عفو بفرمائید اینست آن کتابی که در باب آن شب گذشته باشما مذاکره نمودم . چون دریك ملاقات به‌شخص شما اعتماد کامل حاصل نموده ام خواهش دارم ، هر گاه تا ۲ سال من این کتاب را به لسان فرانسوی یا انگلیسی نشر نه کنم شما آن را بهر لسانی که خواهش داشته باشید نشر کنید تنها چیزیکه درین باره از حضور تان تمنا میکنم و شرط میگذارم این است که هیچ چیز آن تغیر نیافته بصورت اساسی خود باقی بماند .

ـ من خواهش اورا قبول کردم وازان روز تاحال پوره دوسال گذشته است وا کنون باید قول خود را ایفا کنم و چون درین زمان در رو سیه هستم لهذا این کتاب را ابتدا به لسان روسی نشر میکنم .　　« ناشر »

❀

❀　❀

عرض مؤلف

تصمیم گرفتم عجایبی که دیده ام درقید تحریر بیارم ، اگرچه درینباب به هر گونه سختی ها دچار شده ام ، امااز عزمم نکاسته ، این مسئله را بطور واضح قبلاً عرض میکنم که دنیای قدیمه را که عبارت ازماست خوف تهدید میکند ، وراستی هم سختی اولین همین سخن است .

من هراسدارم که قارئین سر گذشت خارق العادهٔ مرابه موهومات وخیالیات حمل کرده و مرا دیوانه خواهند فهمید ، حالا نکه من دیوانه نیستم ، و هرمسئله خیالی نیزدر حدذات خود دارای حقیقتی میباشد ، واقعات هرقدر حیرت آورباشد ممکن است انسان درحیات خود آنرابه بیند .

قارئین صاحب هوش بعد از مطالعهٔ نگارشات من خواهند فهمید که هیچیك از تحریرات من خیالی نیست . زیرا علوم و فنون درین ده سال اخیر ترقی خارق العاده کرده و بعد از کمی اصلاحات به حد انتهائی خود میرسد ، و حتماً باید برسد ،

من در جزو تحریرات خود آن چیز های تخنیکی و علمی را که امروز از انظار مخفی است و بصورت ناگهانی ازان اطلاع حاصل کرده ام مینویسم . من میخانیکم مسایل تخنیکی و مسلکی خودرا تااندازهٔ که دیده ام بصورت یك کتاب تدوین کرده ام ودرحین نشر ازملاحظهٔ خوانندگان میگذرد ، امادرباب علم حشرات نتوانستم دیدنی های خودرا صحیح قید نمایم اگرچه خیلی بااهمیت است . بااینهم معلومات مختصری ازنظرشما خواهد گذشت . خیلی مشکل است که یك انسان تمام دیدنی ها وشنیدنی های خودرا بتواند یکایك درتحت مطالعه خوانندگان بگذارد ، حتی متخصصین بلندپایه وعالیمقام نیز نمیتوانند درباب مسایل تخنیکی یك مملکت معلومات کامل بدهند ، من یك میخانیك محقرم ایامی را که دریکی از اکناف دنیا به سر آورده ام با وجود موانع و مشکلات ایفا وعده کرده معلومات خود را بدون کم و زیاد بمطالعهٔ قارئین میرسانم ، و مسئولیت نشر دیدنیها و شنیدنیهارا بر ذمهٔ خود میگیرم ، خواهش میکنم از حضرات قارئین که تحریرات مرا به خیالیات و اوهام حمل نفرمایند .　　« تی ـ اوا ایلی »

❀

❀　❀

فصل اول

اوضاع اطباء و پرستار های شفاخانه بمن نشان میدهد که مرض من خیلی خطرناك و مخوف است زیرا از چند روز است که دکتور بامن صحبت کردن نمیخواهد و خانم پرستار به نگاه بارد و افسوس سویم می نگرد ، فقط آنکسیکه هنوز وضعیت خود را در مقابل من تغیر نداده ، ماء موازل کوچك پرستار است که بیش از پیش مراقبت احوالم را دارد .

مرض من که در پاریس تشخیص گردیده سل است اما نمیدانم این مرض تنفر آور ظالم از کجا درمن سرایت نموده ؟ حال در یکی از سناتوریم های سویس در کنار در یاچهٔ ژینو تحت معالجه میباشم زیرا میخواهند، بواسطه اشعهٔ سالم آفتاب و خوراك های مطبوع تداوی بکنند. این اطاق چوبی که از مدت ۵ ماه دران سکنی دارم ، در دامنهٔ کوه مقابل در یاچه وقوع دارد و غرفه های آن بر چمن های زمردین با طراوت و جنگل ها صنوبر مشرف است و در اطراف مثل اطاق من اطاق های چوبی متعددی سناتوریم را تشکیل میدهند .

هر روز چندین ساعت بقرار هدایت طبیب روی برنده بر چوکی را حتی تحت شعاع آفتاب می خوابم و طعام های مکلف صرف مینمایم و بلا انقطاع در هوای سالم و آزاد این قطعهٔ بهشت نما، زنده گی میکنم . . . .

اما افسوس که با وجود این همه کوشش در حالتم هیچ افاقت و بهبودی رخ نمیدهد و روز بروز ضعیف تر میشوم .

سه روز میشود ، مرا به اطاق دیگری نقل داده اند معنی این نقل مکان را خوب می فهمم زیرا از پهلوی این اطاق راه کوچکی به سمت قبرستان امتداد یافته ! . . . اشخاصی را که مرگ شان قریب باشد درین جا می آورند ، تا وقت مردن راساً بر قبرستان نقل بکنند زیرا اصول شفاخانه اینست که باید دیگر مرضاء مرده را نه بینند بلکه از مردن یکدیگر خود ، با خبر نشوند. درین جا مردم نمی میرند بلکه مفقود میشوند و بواسطه آلات الکتریکی از تخت خواب به خوابگاه راحت تری که قبرستان باشد ، پائین می روند ! . . .

آخ ! هنوز جوانم و امید های زیاد در دل می پرورانم . آمال من زیاد و آرزوهایم مهم است زیرا اختراعاتیکه در شعبهٔ انجنیری نموده ام تازه در عالم نشر شده و سفارشات آن به فابریکه هائیکه به من ربط دارد ، رسیده است .

حقیقةً اینطور مرگیکه انسان از مدتها انتظار آن را داشته باشد و در حالت ضعیف فوق‌العاده لحظه بلحظه کاسته شدن قوت و حیات خود را حس کند ، خیلی مخوف است !

امروز رفیق که از سه روز باین طرف با او هم صحبت بودم و مثل من ضعیف بود ، گویا مرده است زیرا دیگر تخت خواب او را روی برنده نیاوردند . بلی او مرده! زیرا چون از پرستار پرسیدم ، اشارهٔ معنی داری نموده چیزی نگفت اما من حقیقت را پیشتر دانسته بودم . البته چون او رفت من هم باید ۲ ، ۳ روز بیش مهلت نداشته باشم . این فکر مرا بلرزه افگنده بی اختیار مغز استخوانهایم مثل آنکه در سر آتش آب بشود ، میلرزد . رفیقم تا آخرین لحظه از مرگ خود خبر نداشت وروحش آرام بود زیرا عصر روز مرگ خود بمن گفت که امید وارست یك ماه بعد صحت شده کار های خود را از سر بگیرد . آخ ! من مثل او بی حس نیستم و میدانم . . و میدانم . . . ای کاش درخانهٔ خود میبودم وملازمان باملاطفت مرا تیمارداری میکردند ودراز محیط خوش میان اشیاء محبوب که همراه آنها آموخته گی دارم ، جان میدادم نه که درین مملکت بیگانه و منزل غم و مرگ و امراض خطر ناك ! . . .

فکر بر گشتن به منزل خود، دما غم را مدتی اشغال نموده، واقعهٔ مرگ رفیق بحدی آن را تقویت نمود که پس از صرف طعام چاشت از عزم خود به پرستار اطلاع دادم و او رفته به رئیس سناتوریم گفت . چون همه بمرگ من یقین کرده بودند ، لهذا این خواهشم بزودی پذیرفته شد و عصر همان روز اطباء برای خدا حافظی آمدند .

باهمه اهل سناتوریم خدا حافظی نموده، ذریعهٔ کالسکهٔ کوچکی طرف ایستگاه ریل برقی روانه شدم وقت حرکت، همه اهل سناتوریم مخصوصاً مریضها دستمال های خودرا بعلامت وداع حرکت داده جوش و خروش مینمودند .

حال در منزل کوچك وقشنگ خودم که درمحلهٔ هوسمان واقع است، روی آرام چوکی راحتی افتاده ام . اشیای محبوب و اثاثیهٔ که با آن ها آموخته گی قدیم دارم ، در اطرافم بطور منظم موجود است .

موسیو کومی کاس انجنیر الکتروتخنیك دوست قدیمی ام، بطول اطاق قدم میزند وبا محبت

تمام باهم صحبت مینمائیم و درین وقت بیشتر درموضوع سیاسیات موجودهٔ مملکت وامور تخنیکی که بامسلك ما تماس دارد ، گفتگو میکنیم .

کومی کاس در سن از من بزرگتر است و در شعبهٔ تخنیك نیز بر من قدامت دارد . عادتش چنین است که درحالت قدم زدن فکر وصحبت میکند. درین وقت پس از یك دورمکمل که دراطاق زد ، مقابل من خم شده گفت :

ـ الحق که خوب اختراعیست! تاوقت عملی شدن آن دیروقت مانده است. اماعزیزم بگوئید به بینم تفصیلات آخرین پلان های شما کجاست ؟

ـ بادست ، سوی الماری کاغذهای خود، اشاره نموده گفتم: اینست، مسودهٔ قلمی آن‌را موجود دارم ، یقین است که درین فکر غلط نکرده ام زیرا نظریات آن با آلات مخصوصه اش بکلی سرخورده ، ممکن نیست غلط کرده باشم . اگر شما گمان میکنید که این اختراع اهمیت دارد، پس برای من بسیار اسباب امیدواری خواهد بود .

ـ عزیزم وقت آن هنوزنرسیده اما اختراع شما بسیار پر مغز ومهم است و به نسبت آن در همین زودی ازطرف عموم متخصصین ستایش خوبی خواهید شنید . این سخن را ازسبب دوستی که باشما دارم نمیگویم بلکه عین انصاف را میگویم و یقین دارم که زحمات شما در سر این اختراع بواسطه جوائز کافی مکافات خواهد یافت .

این گفتار اخیر رفیقم ، مرا بهوش خود آورده ، و بر مریضی و قرب مرگ و نا امیدی و خرابی اوضاع اقتصادی خود متوجه و متفکر شدم زیرا درین حال حقیقةً که اوضاع حیاتم بکلی دگرگون است چه از حیث اقتصاد و چه از لحاظ صحت وزندگی . در عالم فقط یك خواهر دارم که باید او را امداد کنم . خواهرم در نزدیکی پاریس زیست میکند . فکر کردم که اگر این اختراع خود را بفروشم ، قروض خویش را اداء و خواهرم را آسوده میتوانم .

ـ رفیقم چنین گفت : شما همیشه افکار مالیخولیائی دارید و همین خیالات شما را مریض ساخته است . حال صحت شما اطمینان بخش است زیرا من از دوکتور سناتوریم درباب اوضاع صحی شما یك تصدیق گرفته ام و شما میتوانید که صد سال دیگر به آرامی زیست نمائید .

- خوب من فکر میکنم که صد سال زنده خواهم بود اما باز هم فکر مرگ که گم نمیشود . بهر صورت بدانید که من بفکر جمع کردن یك مقدار پول هستم تابواسطهٔ آن زنده‌گانی خود را سر و صورتی بدهم لهذا اگر شما کسی را بشناسید که اختراع مرا بخرد ، خیلی ممنون خواهم شد . من هم باید برای این مقصد چندین وزارت ها و بانك ها وشرکت های تجارتی را بگردم . . . راستی آیا میدانید ، ماکس کوانیسیلی کیست ؟

- کومی‌کاس فریاد زد : شما او را می‌شناسید ؟ آیا شما پیش اورفته اید یا او نزد شما آمده یااینکه تصادفی او را دیده اید ؟ این شخص به اختراعات جدیده خیلی دلچسپی دارد و در هرجا از این قسم اختراعات پیدا کند فوری برای بدست آوردن آن اقدام میکند .

- من به او نگفته ام اما نمیدانم برای چه او همیشه اختراعات جدیده را جستجو و تعقیب میکند . آما خوب خواهد بود اگر من کدام وقت اختراع خود را برایش نشان بدهم ؟ حال در کجاست ؟

- آیا بشما نگفته بودم ؟ گفته میتوانم که او تمام کاغذات داخلی بکس شما را ازپشت پرده کلفت چرمی آن کاملاً میداند .

- آیا شما او را می شناسید ؟

کومی کاس نزدیك آمده پهلویم روی چوکی نشست و سگرتی را آتش زده چنین شروع کرد :

- این کوانیسیلی شخص عجیبی است ، دفعهٔ اول پنج سال قبل از این اورا درمعاینه خانهٔ کیمیاوی مشهورلندن دیدم وبعد هرسال اورا درپاریس می‌بینم وهم یکدفعه ناگهانی دربرلین بااوملاقات کرده ام . درتمام این ملاقات‌ها بااوهم کلام گردیده وصحبت‌های مختلفه نموده‌ام امابا وجود این هرگاه دربارهٔ شخصیت واوضاع او ازمن جویا بشوید ، خیلی کم معلومات داده خواهم توانست زیرا مثلیکه بشما گفتم او اطوار غریبی دارد و هردفعه ناگهانی بر من وارد شده ، بهمان اسم ناگهانی غایب میگردد . مشغولیت و خانه اش هم بمن معلوم نیست آنچه در خصوص او میدانم اینست که کوانیسیلی خیلی عالم بشمار میرود و در هر شعبه خود را متخصص نشان میدهد ، زن دوست است و به اختراعات دلچسپی مخصوصی دارد و هر چه در بازار از متاعهای خوب و نادر به بیند میخرد و در خرج

کردن پول موقع شناس و شخصاً پول دوست است . بشما نصیحت میکنم که با او معرفی پیدا کنید زیرا فکر شما بدرجهٔ وسیع است که چون یك بار با او آشنا شدید دیگر تا مدت العمر از شما جدائی نخواهد کرد. راستی این راتا حال برای تو نگفته ام که چطور با او آشنا شدم و بمن چه پیش نهادات نموده است : ابتداء دیدنش در من تاثیر زیادی کرده از شما مخفی نمیکنم که از او بدم آمد و تا حال خیلی از او می ترسم . عزیزم بعضی عادات و خواص طفلانهٔ ترا میدانم لهذا باید قبلاً به تو توصیه کنم که این شخصی با ریش دراز چشمهای سیاه براق و عینك های سیاهش که بالای بینی میگذارد ، پیشانی وسیع ، جسد لاغر قد بلند و حرکات چالاك خود ، ترا فوراً زیر تاثیر مخصوص خواهد آورد و هم باید ملتفت باشید که او همیشه خودرا امر یکائی معرفی میکند و اگر چه این طور اشخاص در دنیا زیاد است اما هر یك دارای عادات و اخلاق مخصوصه میباشد . لهذا بشما مشوره میدهم که قریب این ظواهر اورا نخورده ، همرایش داخل معامله بشوید و اختراعات خویش را بالایش بفروشید ، زیرا بعقیدهٔ من انسان را لازم است که برای معاملات خود مشتری پیدا کند اگر چه مشتریان بد شکل هم باشند.

گفته های رفیقم را با لتمام قبول کردم ، معهذا بدون اسباب واضح همین قصهٔ شمایل کوانیسیلی بالایم آنقدر تأثیر نموده که نمی خواهم با او معامله کنم حتی سعی خواهم کرد که او را هرگز نه بینم. امکان دارد این حس بکلی غلط و بی مورد باشد ، ولی من خود را بختیار می شمارم اگر با این شخص هرگز طرف معامله واقع نگردم .

« تا تمام »

گشتیم سالها به بیان و کوه ودشت — چیزی نیافتیم که باشد به از گذشت
وز انتقام نیز نبردیم لذتی — مارا بسیر خویش همی بود سر گذشت

(ناصح)

تصحیح

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۵	۵	که یکی آخر ترین	که یکی از آخرترین
۵۵	۲۲ (حاشیه)	xorld	World
۵۵	۲۳ «	نمونه‌جات	نموجات
۵۶	۸	محریکات	تحریکات
۵۶	۹	به‌تنها	به منتها
۵۶	۱۰	اعراق	اعراب
۵۶	۱۲	در جده	در نجد
۵۶	۱۸	بریلوی در	بریلوی را در
۵۶	۲۳	میانی	کامیابی
۵۷	۱	مسلمامان	مسلمانان
۵۷	٤	حسن	حس
۵۷	۱۵	زبرا سنوسی ها	زبرا سنوسی ها
۸۸	۱	افتاح	افتتاح